

دکتر محمد استعلامی

بررسی ادبیات امروز

دیناچه و طرح



محمد استعلامی در سال ۱۳۱۵
در ارakk به دنیا آمد.

در سال ۱۳۳۷ از دانشسرای عالی
لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت.
در سال ۱۳۴۵ دکتر در زبان و
ادبیات فارسی شد.

دکتر استعلامی در سالهای ۱۳۴۰ - ۱۳۴۶ عضو هیئت
مؤلف لغت نامه دفعه‌خدا بود و نیز از پائیز ۱۳۴۳ همزمان با
فعالیتهای دیگر در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد.
از پائیز ۱۳۴۶ مدیر گروه آموزشی زبان فارسی در
دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی بود و به همراه آن در
دانشسرای عالی نیز درس می‌کفت.
از تابستان ۱۳۴۹ نئیس امور آموزشی و سرهبرست دوره
شبانه در دانشسرای عالی شد. چندی نیز معاون مؤسسه
تحقیقات تربیتی بود و اکنون دانشیار زبان و ادبیات فارسی و
رئیس دفتر انتشارات و روابط عمومی و دانشگاهی در دانشسرای
عالی است.

از آثارش این کتابها به چاپ رسیده است :

- ۱- فردوسی طوسی (۱۳۳۵ تهران).
- ۲- شماره ۱۵ شاهکارهای ادبیات فارسی (از بستان سعدی
۱۳۴۶ تهران).
- ۳- شماره ۱۷ شاهکارهای ادبیات فارسی (حلاج از تذکرة الاولیاء
۱۳۴۷ تهران).
- ۴- متن کامل تذکرة الاولیاء عطاریات صحیح، بررسی، توضیحات
وفهرست‌های کامل (۱۳۴۷ انتشارات زوار - تهران).
- ۵- بررسی شاهکارهای در زبان فارسی (۱۳۴۹ تهران).
مقالات، بررسی‌ها و ترجمه‌های کوتاه نیز دارد که در
مجله‌های مختلف انتشار یافته است. این کتاب هم نخستین دفتر
از مجموعه بررسی ادبیات امروز است و در آینده دفترهای دیگری
از آن عرضه خواهد شد.

کتابخانه زوار تهران شاه‌آباد

دکتر استاد اسلامی

پرسی ادبیات امروز

۱	۹۹۰
۵	۶

پرسی ادبیات امروز

دفتر نخست :

دیباچه و طرح

پژوهشی از :

دکتر محمد استعلامی

دانشیار دانشسرای عالی

کتابفروشی زوار تهران شاه آباد

۱۳۴۹	چاپ اول به نام شناخت ادبیات امروز
۱۳۵۰	چاپ دوم به نام بررسی ادبیات امروز
۱۳۵۱	چاپ سوم (همین کتاب)

همه حقوق چاپهای دیگر از آن نویسنده کتاب است

از این کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ کاهی و یک هزار نسخه روی
کاغذ سفید در چاپخانه تابش به چاپ رسید (اسفند ۱۳۵۱)

درباره این دفتر :

در پاییز سال ۱۳۴۶ خورشیدی مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی - که امروز «دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی» نام دارد پدید آمد . از آغاز روشن بود که در برنامه چنین دانشکده بی - که پرورنده روزنامه نگار و نویسنده اجتماعی است - نباید متن کهن و شیوه کهنه نویسنده گی را آموخت و از این روی بنیاد درسهای زبان فارسی در آن دانشکده به گونه بی دیگر نهاده شد و از میان درسهای تازه آنچه بیشتر گریز پایان را به مکتب می آورد گفته هایی درباره ادبیات امروز بود که با همه نارسایی و خامی به روی دوستان جوان دری می گشود تا از ادب فارسی با آنچه تازه تر است آشنا شوند .

آن گفتارها نخست در یک دفتر هشتاد صفحه بی به چاپ رسید . در سال ۱۳۴۸ خورشیدی که این درس با گسترشی بیشتر آموخته می شد کتابی برای آن پدید آمد که ده گفتار درباره ده ستون ادب امروز در آن دیده می شد و نامش «شناخت ادبیات امروز» بود : در همان روزهایی که «شناخت ادبیات امروز» به چاپ می رسید نویسنده ، آن را نیز خام و نارسا می دید و در آن دیشه بود که بار دیگر پاره هایی از آن را به گونه بی دیگر باز نویسد .

یک سال و چند ماه پس از نشر «شناخت ادبیات امروز» نیاز به چاپ دوم آن آشکار شد و نویسنده فرصت یافت که آنچه را توشه بود بازبیند، گوشه‌هایی از آن را دیگر گون کند و در گوشه‌های دیگر بیش و کم، افزایش و کاهشی پدیدآورد و نظریهای تازه‌بی را نیز در آن بگنجاند.

چاپ دوم که نامش «بررسی ادبیات امروز» بود نیز در کمتر از یک سال نایاب شد و باز برای چاپ سوم - که اکنون در دست شماست - بازبینی دیگری صورت گرفت و بسیاری از گفتارها برای رسایی بیشتر و روشنی مطلب دستکاری و چند نکته کوتاه نیز به مناسب در جاهای مختلف کتاب افزوده شد.

من از چند سال پیش در آن دیشه بوده‌ام که پدیده‌های ادبیات امروز را در چند گروه و هر گروه را در دفتری جداگانه بررسی کنم و پیش از نگارش آن دفترها، دیباچه‌یی برای همه آنها پدیدآورم. دفتری که اکنون در دست شماست همان دیباچه است و آرزو دارم که بتوانم در آینده‌یی نزدیک دفترهای دیگررا - که کارنامه داستان نویسان، شاعران، نمایشنامه نویسان، پژوهشگران و دیگر خامه‌وران این روزگار باشد - به دست دوستداران دهم و از همه آنان برای جبران کمبودها و زدودن عیوب‌های کار خود یاری بخواهم.

راهنمای بخشها:

پیشگفتار - آشنایی با گذشته ادبیات فارسی (ص ۹ تا ۲۸)

زبانهای ایران باستان . پارسی باستان . سرودهای زردهشت .
خط زردهشت . اسکندر . اشکانیان . زبان پهلوی اشکانی .
ساسانیان . کتابهای پهلوی ساسانی . خطهای ساسانیان . شیوه
نشر پیش از اسلام . زبان ساسانی بعد از حمله عرب . فارسی دری .
یعقوب لیث و شعر دری . ساسانیان و ادب فارسی ، ابو منصور
عبدالرزاق و شاهنامه او . ترجمه به فارسی در زمان ساسانیان .
شعر فردوسی . فرهنگ ایرانی در زمان محمود غزنوی .
سلجوقیان . شعر عرفانی . علوم و فلسفه در ادبیات . نثر دشوار .
کلیله و دمنه . دانشگاههای نظامیه . هجوم مغول . خواجه نصیر .
مولوی . سعدی . حافظ . شیوه هندی . مکتب بازگشت و انجمن
شاعران اصفهان .

کتابنامه پیشگفتار (ص ۲۹).

گفتار نخست - زمینه‌های نوآندیشی در سده سیزدهم (ص ۳۱ تا ۳۸)

کوششهای عباس میرزا . نقش مأموران سیاسی کشورهای دیگر .
وزیران کاردان و دلسوز . شاهزادگان . مدرسه‌های تازه .

دارالفنون. چاپخانه‌ها. روزنامه‌ها . صوراسرافیل. روزنامه‌های ایرانی در کشورهای دیگر . شب‌نامه‌ها . کتابهای بیدار کننده . واعظان .

کتابنامه گفتار نخست (ص ۴۹)

گفتار دوم - گوایش به ساده نویسی (ص ۵۱ تا ۷۳)

یادی از شیخ ابوالفضل دکنی . قائم مقام . حقابق نگار . میرزا حسن فسائی . مجدالملک . محمد تقی سپهر . رضاقلیخان هدایت . عبداللطیف طسوچی . ناصرالدینشاه . آخوندزاده . فرهادمیرزا و علیقلی میرزا . شیخ احمد روحی . میرزا ملکم خان . امین-الدوله . میرزا آقاخان کرمانی . صنیع الدوّله .

کتابنامه گفتار دوم (ص ۷۴)

گفتار سوم - نثر فارسی در سالهای انقلاب (ص ۷۵ تا ۱۰۱)

سبک نثر فارسی در سال‌های انقلاب . زین‌العابدین مراغه‌بی و سیاحتنامه ابراهیم‌بیک . طالبوف . کتاب احمد و نوشته‌های دیگر . دهخدا ! زندگی مطبوعاتی ، سیاسی و علمی او . چرند و پرند ، لغت‌نامه ، و کارهای دیگر .

کتابنامه گفتار سوم (ص ۱۰۲)

گفتار چهارم - داستان‌نویسی در ایران (ص ۱۰۳ تا ۱۳۴)

انواع داستان در ادبیات اروپا . داستان‌نویسی در نثر فارسی تدبیم . رمانهای پهلوانی و قصه‌های تعلیلی . نخستین رمانهای

فارسی جدید . داستانهای تاریخی عصر پهلوی . جمالزاده .
صادق هدایت . آل احمد . چوبک . حجازی . اشاره‌بی به داستان -
نویسان جوان . یادی از افغانی و شوهر آهوخانم .

كتابنامه گفتار چهارم (ص ۱۳۵)

گفتار پنجم - شعر امروز و طرحی برای ارزیابی آن (ص ۱۳۷ تا ۱۵۹)

سابقه شعر در زبانهای ایرانی . تکامل تدریجی قالبها از زمان
زردشت تا امروز . ویژگی قالبها شعر اسلامی برای معانی
معین . شعر چیست ؟ دشواری قالبها کهن . تازگیهای قالب
در شعر امروز . گروه‌بندی گویندگان . شعر نو . موج نو .
برای شعر امروز چه کنیم ؟

كتابنامه گفتار پنجم (ص ۱۶۰)

گفتار ششم - نگاهی به هنر نمایش و نهایشنامه نویسی در ایران (ص ۱۶۱ تا ۱۷۶)

اشاره‌بی به پیدایی هنر نمایش . انواع نمایشنامه و نقالی و دلکلماسیون
و لالبازی . اشاره‌بی به تأثر پوچی ، برشت ، بکت ، کامو . سابقه
هنر نمایش در ایران . مغ کشان . گریستان مغان . شبیه خوانی .
دلتكها . نخستین نمایشنامه‌های ایرانی . میرزا آقا تبریزی .
شرکت فرهنگ . علی نوروز . شهرزاد . سید علی نصر . دکتر
نامدار . مصطفی امکوئی . ساعدی . بیضائی . سمندریان .
نمایشنامه‌های نویسندهای دیگر . ترجمه نمایشنامه‌های اروپائی .

کتابنامه گفتار هشتم (ص ۱۷۷)

گفتار هفتم - پژوهش در ادبیات و دانش‌های نظری (ص ۱۷۹ تا ۲۰۰)

اشاره‌بی به محققان اروپائی . کارهای پژوهشی و روش‌آن . محمد قزوینی . حسن پیرنیا . محمدعلی فروغی . عباس اقبال آشتیانی . محمد تقی بهار . بدیع‌الزمان فروزانفر . سعید نفیسی . سید‌احمد کسری . دکتر محمد معین . دکتر ھرویز نائل خانلری . اشاره‌بی به دیگران .

گفتار هشتم - خواندنیهای کودکان و نوجوانان (ص ۲۰۲ تا ۲۲۳)

اشاره‌بی به پیدایی ادبیات کودکان . آمارهای نمونه از ادبیات کودکان در کشورهای بزرگ اروپا . دکتر هوشیار . صبحی‌مهندی . صادق هدایت . عباس یمینی شریف . صمد بهرنگی . شعر و نمایشنامه برای بچه‌ها .

کتابنامه گفتار هشتم (ص ۲۲۴)

پیشگفتار

آشنائی با گذشته ادبیات فارسی^۱

زبانی که با آن گفتگو می‌کنیم سه هزار سال پیشینه تاریخی دارد و در این سالیان دراز دگرگونی‌های بسیار یافته است و دیگر برای مردم زمان ما آثار سرآغاز تاریخ، زنده و آشنا نیست و بخشی از آن چنان به دست فراموشی افتاده است که غبار آنرا هم از دور جای نمی‌بینیم مثلًا از شهریاران سلسله ماد و از مردم روزگار آنان نوشه‌یی نداریم. پژوهندگان می‌گویند: زبان ماد پایه زبان کردی امروز است و اگر نوشه‌یی برپوست یا سنگ از آن نداریم برای این است که آنان پادشاهی درازی نداشته‌اند و قلمرو آنان نیز گشودگی ایران هخامنشی را نیافته است تا غرور جهانگشایی، آنان را به نگارش کارهای خود بررسینه کوهها و پیشانی کاخ‌ها و اداره و اگر هم چنین کاری کرده‌اند به روزگار پرشکوه هخامنشی آثارشان خواه نخواه ناپدید گردیده و از چشم‌ها افتاده است.

۱- برای بررسی ادبیات امروز این آشنایی ضرورت دارد.

باید بدانیم که در ایران کهن زبان فارسی در همه جا به یک شیوه جاری نبوده چنان که امروزهم در گیلان و مازندران و کردستان و گوشه‌هایی از خراسان و کرمان و فارس گویش‌های ویژه‌یی از زبان پارسی هست یا در شهرهایی چون اصفهان، یزد، کاشان و شیراز نواهای خاصی در پایان جمله‌ها شنیده می‌شود و همه آینه‌ای زبان فارسی است و اصیل و لطیف و دلشیز است.

در ایران باستان هم گویش‌ها و نواهای زبان فارسی گوناگون بوده و در هر دوره گویش مردمی که شاهنشاه زمان از میان آنان بر می‌خاسته، زبان رسمی روزگار می‌شده است.

پژوهندگانی که امروز در زبان و ادب ایران کهن کار می‌کنند زبان هخامنشیان را «پارسی باستان» نامیده‌اند. از این زبان نبشه‌یی بر کاغذ یا دفتر به دست نداریم. نبشه‌های مانده از آن روزگار، بر سنگها و تخته‌های سیم و زر به دست ما رسیده است و دارای خطی است که هر حرف آن از تصویر چند میخ پیوند یافته و بدین سبب آن را خط میخی نامیده‌اند.

بزرگترین و درازترین نوشته‌یی که از زبان هخامنشیان مانده، سنگ نبشه‌یی است که به دستور داریوش بزرگ بر بالای صخره‌یی استوار در کوه بیستون کرمانشاه تراشیده‌اند و مضمون آن بیشتر جهانگشایی‌های آن شاهنشاه است. اگر زبانشناسان نوشته‌های میخی را بی‌غلط خوانده باشند باید گفت زبان هخامنشیان دارای واژه‌هایی سخت و سنگین، پساوندهایی گوناگون و اصول دستوری پیچیده و مفصل بوده است.

هم‌مان با زبان هخامنشی، دو زبان دیگر نیز می‌شناسیم، یکی از آنها زبان بخش‌های کهنه اوستای زرده است و دیگر زبان کهن مردم هندوستان که هنوز در گوشه‌هایی از جنوب هند رایج است و حتی روزنامه‌یی بدان زبان نوشته می‌شود. این را سنسکریت^۱ می‌گویند. سه زبان اوستایی و سنسکریت

به معنی کامل . Sanscrit -۱

و فارسی باستان در واژه‌ها و دستور شباخت بسیاری باهم دارند و این شباهت بر جسته‌ترین نشانه همبستگی میان ایرانیان و هندیان است.

بد نیست اشاره کنم که پژوهندگان امروز ریشه تمدن ایرانی و هندی را یکی می‌دانند و با توجه به مأخذ تاریخی و باستان‌شناسی می‌توان گفت که روزی این دو ملت در یک جا می‌زیسته‌اند و افزایش شماره مردم سبب کوچ به جاهای دیگر شده و چون نسل‌های دوگانه آنان در آب و هوای گوناگون و شرایط تمدنی و دینی دوگانه پرورش یافته‌اند آرام آرام واژه‌ها و نواهای آنان نیز به گونه دیگر در آمده و کار به آن‌جا رسیده است که ما امروز، دوگونه‌آرایش را، دوچهره گوناگون می‌بینیم.

گفتم که زبان پارسی باستان با زبان اوستا همزمان است. شاید بپرسید: چرا در یک زمان ایرانیان دو زبان رسمی داشته‌اند؟ پاسخ این است که: این دو زبان در دو بخش بزرگ ایران کهنه جاری بوده و پژوهش و گمان، این اندیشه را استوار می‌دارد که مردم جنوب و غرب ایران، زبان پارسی را به کار می‌برده‌اند و مردم شمال شرقی و مشرق، زبان اوستائی را. ظاهرآ زبان شمال شرقی، زبان همان سرزمین مقدسی است که زرتشت با نام «ایران وئج»^۱ یادش می‌کند.

زبان اوستایی - با توجه به پاره‌های مانده از کتاب زردشت - دو موج کهنه و نو یافته است. در میان بخش‌های مانده اوستا، بخشی داریم که گائنه یا گائنا (گاه . آهنگ . سرود) نام دارد. این بخش را زبان‌شناسان، کهنه‌تر و دیرینه‌تر از بخش‌های دیگر اوستا می‌دانند و می‌گویند زبان خود زردشت همین است که گائنه‌های اوستا را به آن سروده است و بخش‌های دیگر - که از نظر سیر زبان‌شناسی ساده‌تر و نوتر است - پس از درگذشت پیامبر ایران وئج، دستکاری و به زبان مردم روزگاران بعد، باز نگاشته شده است.

aeryanem Vaeja - ۱ یعنی زادگاه آریائیان.

زردشت، در زمان پادشاهی بنام گشتاسب، دین خود را آشکار کرده و به یاری آن پادشاه - که زمان و سابقه تاریخی او درست روشن نیست - این آیین را رواج داده است. بازگاه گشتاسب در شهر بلخ و گویا خاندان او از بازمانده‌های سلسله کهن کیانی بوده است که چند قرن پیش از پیدایی شاهنشاهی هخامنشی در خراسان و مأموراء النهر فرمانروایی یافته‌اند. گروهی از پژوهندگان، زمان گشتاسب و زردشت را با سده ششم پیش از مسیح مطابق می‌دانند و گروهی دیگر تا دو هزار سال پیش از مسیح به دور رفته‌اند. از زبان اوستایی جز پاره‌های پنجگانه اوستای کنونی نوشته‌یی در دست نداریم. این نوشته‌ها با خطی است که از کاملترین خط‌های جهان است. مسعودی تاریخ نگار نامدار سده چهارم هجری نوشته است که اوستا را بر دوازده هزار پوست‌گاو با خطی که اختراع زردشت بود، نوشته بودند و این پوست‌ها در حمله اسکندر از میان رفت. این خط در زمان ساسانیان نیز رایج بوده و دین دبیری (نگارش دینی) نام داشته و خط‌های دیگری که در زمان خسروان ساسانی پدید آمده، گزینش یا تقلیدی از همین خط اوستاست و حتی بسیاری از حروف الفبای فارسی پس از اسلام - که آن را خط عربی می‌گویند - عین یا وارونه یکی از حروف اوستایی است.^۱.

این گوشه سخن را نیز به این اشارت پایان می‌دهم که : از زبان ایران هخامنشی نوشته‌ادبی و ذوقی نداریم و هرچه هست یادداشت‌های تاریخی یا

۱- بسیاری از پژوهندگان اروپایی پیدایی خط را در فنیقیه (حدود لبنان کنونی) دانسته‌اند و از مجموع گمان و واقعیت، فرضیه‌یی برای آن ساخته‌اند. اما در ایران و هند روایت‌های مذهبی و حماسی بسیار کهنه‌یی داریم که سرچشمه خط و مظاهر دیگر تمدن آریائی را در روزگارانی بسیار دورتر از زمان تمدن فنیقی نشان می‌دهد. یکی از خط‌های گوناگون ایران پیش از اسلام - که آن را ویسپ دبیری (یعنی نگارش جامع یا همگانی) می‌خوانده‌اند - پیش از ۳۶۵ نشانه صامت و مصوت داشته و چنان جامع بوده است که همه صدای طبیعت را نیز با آن می‌نوشته‌اند و نشان دادن آواز پرندگان، زمزمه جویبار و بانگ حیوانات اهلی و وحشی با آن ممکن بوده است.

مهرهای شاهان و یادنامه‌های آنان است . همه آنها نیز بر سنگ یا فلز نقش گرفته است .

اما در اثر زردهست ، شوری هست . گوشه‌هایی از اشعار گائمه‌ها هنوز احساس زنده‌یی دارد و هرچند اوستا یک نوشتۀ مذهبی است از تراوشهای ذوق شاعرانه تهی نیست .

* * *

سیصد و سی و شش سال بهزادن مسیح مانده بود که مردی در خاور شبه جزیره بالکان به فرمانروایی رسید و از تنگۀ دارداش با چهل هزار سپاه ، رهسپار آسیای صغیر (ترکیه) شد . این مرد آلسکاندر (اسکندر) مقدونی بود که در زمانی بسیار کوتاه ، بخشی بزرگ از شاهنشاهی هخامنشی را تسخیر کرد و داریوش سوم ، شاهنشاه ایران پس از خیانتی که سردارانش به او کردند شکست خورد و کشته شد . بدین‌سان فرمانروایی فرزندان هخامنش به سرآمد و اسکندر سیزده سال خود را شاهنشاه ایران شمرد . او نیز پس از جهان- گشایی‌ها و خوشگذرانی‌های بسیار دچار تبی سخت شد و در کاخ بازمانده از شاهان بابل ، جان سپرد . سردارانش فرمانروایی سلوکی را پدید آوردند . فرزندان سلوکوس اول ، هرکدام سالیانی در این سرزمین دارای نام و نان شدند . در آن سالها رشتۀ پیوند زبان و تمدن ماگسسته بود و همه چیز به سوی یونانی شدن می‌رفت . نیرومندی سلوکیان تا پنجاه سال پیش از زادن مسیح پای داشت . اما هفتاد سال پس از درگذشت اسکندر خاندانی از مردم اصیل خراسان فرمانروایی تازه‌یی را بن‌افکنند که نزدیک پانصد سال پایدار ماند . اینان را به نام اشکانیان می‌شناسیم . در زمان این خاندان ، زبان ایرانی باز جان گرفت و کتابها و سنگنگشته‌هایی پدید آمد .

زبان اشکانیان (پارتی یا پهلوی اشکانی) ، زبانی است که بی‌گمان آثار ادبی ارزنده داشته و در راه فرهنگ نظری و شعر ، پیش روی‌هایی کرده

است . پژوهندگان ، اصل داستان معروف «سندبادنامه» را از روزگار این خاندان واز آثار زبان آنان می دانند .

کتاب دیگری در دست داریم که نامش «درخت آسوریک» است و یک داستان منظوم از زبان پهلوی اشکانی است . چندی پیش که باستانشناسان در شهر ترفاں - در ترکستان شرقی - کاوش می کردند بهیک مجموعه ارزنده از زبان پهلوی اشکانی برخوردنده که بیشتر آن نوشه هایی در تبلیغ آین مانی پیامبر همزمان با ساسانیان است . خط این نوشه ها شباهت به خط پهلوی ساسانی دارد و - با این که گفته اند اقتباس از خط آرامی^۱ است - از همان خط زردشتی گرفته شده و در واقع یکی از شیوه های گزیده از دین دیری یا ویسپ دیری است .

با توجه به این که پادشاهی اشکانیان در قیاس با شاهنشاهی ساسانی ، آن همه گشودگی و نیرومندی نداشته است می توان گفت که تمدن و فرهنگ اشکانی هم ، از یک طرف محدودتر بوده و از سوی دیگر در پیشگاه شکوه ساسانی تاب نیاورده و نابود شده است پس انتظار نمی روید که از هفتاد کتاب آن زمان ، بیش از چند کتاب و نوشتہ کوتاه به دست ما رسیده باشد .

در نیمة اول سده سوم مسیحی ، بار دیگر فرمانروایی ایران در دست پارسیان می آفتد و اردشیر فرزند بابلک - که روایت های تاریخی و حماسی او را از بازماندگان خاندان کیان می شمارد - فرمانروایی ساسانی را بنیاد می نهد و زادگان او چهار صد سال بر ایران فرمان می رانند و جهانگشایی و دادگری و دانش دوستی آنان آوازه بی بر پا می کند .

- آرامی ها در شرق رود اردن و جنوب فلسطین می زیسته اند و آنچه امروز به عنوان خط آرامی برجاست شباهت بسیار به الفبای اروپایی دارد و الفبای زردشتی و خط های دیگر ایرانی کامل تر از آن است که اقتباس از خط آرامی یا فنیقی یا خط معروف به عربی باشد . اصولا سرچشم خط های دنیا یکی نیست و نخستین نگارش های بشر جدا از یکدیگر در چند نقطه جهان پدید آمده است .

دوره ساسانیان از نظر زبان و ادب ایرانی مانند دیگر دوره های باستان، نا آشنا نیست. از این دوره کتاب ها، شعرها، ترانه ها و نوشته های گوناگون داریم. سرگذشت، تاریخ، جغرافیا، پندنامه، شعر مذهبی، تفسیر اوستا و بسیاری نوشته های دیگر امروز در دست است که همه آنها را به دلیل شباهت و نزدیکی با زبان پارسی دوره اسلامی، خوانده و دانسته ایم. زبان و خطی که این کتاب ها و نوشته ها را به ما رسانیده است پهلوی نام دارد.

باید اشاره کنم که ساسانیان از خط زرده است، شیوه ها و قلم های گوناگون پدید آورده بودند که هر کدام را برای گوشه هی از تمدن و نظام اجتماعی خود به کار می برند:

آثار دینی را به دین دیری می نوشتند، مردم با همدیگر به هام دیری (نگارش همگانی) مکاتبه می کردند، در دیوان های مالی و دفتر های اقتصادی کشور، آمار دیری (خط حسابداران) را به کار می برند و به همین ترتیب، ۲۸ شیوه گوناگون داشتند که از آن میان، نام هفت شیوه را در همه تاریخ های معتبر آغاز اسلام یاد کرده اند و چنان که گفته ام یکی از آنها که ویسپ دیری (خط کامل و جامع) نام داشته دارای بیش از سیصد و شصت نشانه الفبایی بوده و همه صداهای طبیعت، حتی بانگ ریزش باران را نیز می نمایانده است.

اما از آن میان، خطی که به خط پهلوی معروف شده، هام دیری یا آم دیری است که ساده ترین شیوه نگارش ساسانیان و آموختن آن آسان بوده است و تنها دشواری که برای امروزیان در آن به چشم می خورد به کار بردن یک نشانه به جای چند صامت گوناگون است، برای نمونه: در این خط صامت های دال، جیم، ی و گاف را به یک صورت می نویسند و این، خواندن یک متن پهلوی را دشوار می کند. اما توجه داریم که برای مردم روزگار

ساسانیان - که با واژه‌های زبان خود پیوند ذهنی داشته‌اند - این دشواری در کار نبوده است.

از ادبیات پهلوی علاوه بر آنچه با همان خط وزبان مانده است ترجمه‌های بسیاری هم داریم و در این چند قرن که دانشمندان اروپا نیز به شناسایی فرهنگ شرق‌گرایشی یافته‌اند بیشتر این نوشه‌ها به پارسی درآمده و پژوهندگان و استادان ما نیز در این راه، گام‌هایی برداشته‌اند و کسانی بوده‌اند که با شور و کششی خاص در پی این کار رفته‌اند و از آن شمار نام صادق هدایت، نویسنده نامدارمان را باید یاد کنیم که سه کتاب پهلوی ساسانی را به پارسی درآورده است.

* * *

در باره شبوة نثر پیش از اسلام باید سخنی کوتاه بگوییم :

سبک شناسان و پژوهندگان ادبیات کهن می‌گویند: در ایران کهن دو گونه نثر داشته‌ایم: نوشه‌های تاریخی و اداری و سنگ نوشته‌ها ساده و روشن بوده اما در نوشه‌های دینی و دانشی، شبوة خاصی به کار می‌رفته است و این همان شیوه‌یی است که طرح کلی آن را در همه کتاب‌های دینی؛ چون عهد عتیق (تورات) و قرآن نیز می‌بینیم.

پایان جمله همانند است. تکرار یک واژه، یک ترکیب یا یک جمله در در آن خوش‌آهنگی و ملاحتی پدید می‌آورد. در آن به استان‌ها و مثل‌های معروف، اشاره‌هایی می‌شود چنان‌که امروز به هنگام خواندن یک نوشتۀ اوستایی یا پهلوی گاه ناچار می‌شویم پیشینه یک نام یا یک اشارت را در تاریخ‌ها و یادداشت‌های موبدان بجوییم.

* * *

زبان ساسانیان با آمدن عرب، یکباره نمرد. بیش از چهار صد سال در ایران بدین زبان کتاب نوشتن و با آن سخن گفتند. امروز چندین کتاب

ارجمند از پهلوی ساسانی داریم که در همان سده‌های آغاز اسلام پدیدآمده است. اما در شکفتمن که چرا همراه با این نوشه‌های پهلوی از فارسی پس از اسلام اثری پدیدار نیست. بی‌گمان اثرهایی پدیدآمده و نمانده است زیرا باور نمی‌توان کرد که تا سده چهارم همه مردم صاحبدل و صاحب قلم زانوی غم در آغوش گرفته و سر برگریبان افکنده باشند.

پیش از آن که این سخن را دنبال کنم نیازمند آنم که در باره پیدایی زبان پارسی پس از اسلام و پیوستگی آن با گذشته حرف بزنم:

شاخه‌یی از زبان ایرانی را که پس از اسلام زبان ادبی شده است «فارسی دری» نامیده‌اند و نوشه‌اند که دری به معنی درباری است و این زبان، زبان رسمی دربار ایران در دوره اشکانی و ساسانی بوده است. پژوهندگان دریافته‌اند که این زبان با زبان‌های ایرانی دوره اشکانیان و ساسانیان دوگانگی اساسی ندارد و اگر اندک تفاوت واژه‌ها و ضمیرها و پساوندها را نادیده بگیریم دو واقع اینها یک زبان هستند. اما گروهی از جویندگان فن زبانشناسی گمان دارند که زبان دری زبان خراسان و دنباله زبان اشکانی است زیرا ادبیات اسلامی ایران در خراسان رو به پیدایی نهاده و خراسان سرزمینی است که اشکانیان در آن فرمان می‌رانده‌اند و با توجه به این که در میان نواها و گوییش‌های زبان ایرانی، گوییش خراسانیان روشنی و خوش‌آهنگی ویژه‌یی داشته است خسروان ساسانی هم این گوییش را رسمی شناخته و در دربار خود پذیرفته‌اند.

در سده‌های نخست تا سوم اسلامی موبدان و پیران زردشتی آثاری پدید آورده‌اند که با همان زبان و خط پهلوی ساسانی است و گویا در آن سالیان، کسانی که به پارسی دری نوشته و شعری ساخته باشند انگشت شمار بوده‌اند و ما از آنها نام و نشان درستی نداریم و از گفته‌های آنان نیز جز تک بیت‌ها یا قطعه‌های خام و کم ارزش چیزی در دست نیست.

اما در تاریخ سیستان می خوانیم که چون یعقوب لیث، هرات را می گشاید شاعران سیستان او را با ساختن شعرهای عربی می ستایند. یعقوب می گوید « چیزی که من اnder نیابم چرا باید گفت؟ »

محمد وصیف سیستانی - که دبیر ویژه بارگاه یعقوب و مردی دانشمند و صاحب قلم است - برای ستایش یعقوب شعری فارسی می سراید که آغازش این است :

ای امیری که امیران جهان خاص و عام

بنده و چاکر و مولای و سگ بنده و غلام
تنها سربلندی محمد وصیف این بود که نخستین گام را در راه پیدایی شعر دری برداشت و در این راه نیز یعقوب لیث ، رهبر او بود .
پس شعر دری با یعقوب لیث آغاز شد . در آن سال های میان سده سوم هجری که یعقوب بر سر کار بود چند تنی دیگر نیز به فارسی شعر ساختند
اما هیچ یک از آنان شاهکاری پدید نیاوردند تا دفتر سرگذشت عیاران سیستان بسته شد و در ارگ بخارا اسمعیل سامانی تاج بر سر نهاد و دو مین پادشاهی نژاده ایران اسلامی را پی افگند . در زمان این خاندان کودک نوزاد سخن دری جان گرفت و شاداب تر و استوار تر گردید . شاهان سامانی کتاب - خوان و سخن دان بودند و خود کم و بیش ، شعر می گفتند و سومین ایشان - نصرین احمد - که در خشان ترین چهره این خاندان و به گفته نظامی عروضی « واسطه عقد آل سامان بود » در گسترش سخن دری و قوام شعر فارسی اثری بسیار داشت و او بود که در بارگاهش سخنورانی چون رودکی به نام و نان رسیدند و چنان آسوده زیستند که شاعری از رشك به فریاد آمد که :

۱- تاریخ سیستان ، تصحیح ملک الشعرا بهار ص ۲۰۹ .

۲- چهار مقاله . مقالت دوم .

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش

عطای گرفت به نظم کلیله در کشور^۱

همزمان با پیشرفت شعر دری نیز راهی می‌پیمود. با این‌که در پیدایی چند کتاب نثر دری در سده‌های دوم و سوم هجری تردید نداریم باید بگوییم که دیرینه‌ترین نثر دری که بر جای مانده از سال ۳۴۶ هجری و نامش «شاہنامه ابو منصوری^۲» است.

در حدود سال ۳۴۰ مردی پاک نژاد و میهن دوست به نام ابو منصور پسر عبدالرزاق در شهر طوس (مشهد) فرمانروایی داشت و از دربار بخارا فرمان سپهسالاری کل خراسان را یافته بود. این مرد وزیری داشت به نام ابو منصور معمری. به‌وزیرش فرمان داد که پیران زردشتی و دهقانان سالخوردۀ خراسان را به‌طوس بیاورد و به‌یاری آنان سرگذشت شاهان ایران کهنه را بنویسد. این کتاب به نظری ساده و روشن پدید آمد و سی سال پس از آن در شاہنامه منظوم فردوسی، زمینه‌کار او گردید.

از شاہنامه ابو منصوری تنها دیباچه آن را در دست داریم. پس از نوشتن این کتاب در بارگاه سامانیان چند کتاب فارسی دیگر پدید آمد که ارجمندترین آنها دو ترجمه است: یکی از تاریخ محمد بن جریر طبری (مازندرانی) و دیگر ترجمه تفسیر محمدبن جریر بر قرآن، که هر دو کتاب از عربی به دری ترجمه شده است.

اینها نخستین دفترهای نثر دری است. نثر این کتاب‌ها ساده و روشن است. پیرایه فنی ندارد. زبان دلنیشین یک مرد خراسانی است و تاسده پنجم

-
- رودکی کتاب کلیله و دمنه را به شعر درآورده است اما از شعر او جز چند پاره کوتاه در دست نداریم.
 - از همان سالها کتاب دیگری نیز مانده که موضوع آن احکام فقهی مذهب سنی حنفی است.

هجری همه کتاب‌های دری چنین است :

این آشنایی و سادگی را در شعر همزمان با این کتاب‌ها نیز می‌بینیم زیرا شعر گوینده‌یی چون فردوسی اگرچه پاره‌یی ترکیب‌ها یا واژه‌های آن برای ما آشنا نیست، پیچیدگی و ابهامی را که در آثار خاقانی و نظامی یا در شعر گویندگان دوره صفوی می‌بینیم، ندارد.

در دوره سامانیان بیشتر گویندگان به ستایش خسروان نژاده این خاندان پرداخته و شعر خود را در قالب قصیده ساخته‌اند و گروهی از آنان داستانهای را منظوم کرده‌اند و چند تنی هم شعر عاشقانه (غزل) گفته‌اند و این پدیده‌های گوناگون، همه بسیار ساده و دلنشیں است. وقتی این بیت از غزل شهید بلخی را می‌خوانیم :

شنیده‌ام که بهشت آن کسی تو اند یافت که آرزو برساند به آرزومندی احساس می‌کنیم که یک ایرانی همزمان مالب به سخن گشوده است. یا وقتی در شاهنامه فردوسی به آنجا می‌رسیم که «گیو» به توران سفر می‌کند تا «خسرو» نوء کاووس را برای جانشینی او به ایران بیاورد؛ می‌بینیم که فردوسی، دیدار گیو و خسرو را به زبانی طبیعی و شیرین باز می‌گوید. خسرو ضمن خوش آمدگویی می‌پرسد :

ز طوس و ز گودرز و کاووس شاه	چ گونه سپردی بر این مرز راه؟
همی در دل از خسرو آرند یاد؟	چه داری خبر؟ جمله هستند شاد؟
چ گونه است و دستان آن انجمن؟	جهان‌جوی رستم گو پیلتون

شاید شما فردوسی را به دلیل همزمانی با محمود غزنوی، شاعر دوره سامانی ندانید، اما هنگامی که او در شهر طوس رنج سی ساله خود را برای «پی افکنندن از نظم کاخی بلند» آغاز کرد ایران در دست سامانیان بود و محمود افسری بود در خدمت ارتش سامانی.

در آغاز سده پنجم، دیگر از سامانیان و شکوه نجیبانه آنان نشانی

پدید نیست و همه‌جا قلمرو محمود غزنوی است. سرایندگان و نویسنده‌گان و دانشوران در این بارگاه نیز حشمتی دارند. نثر نویس خوش قلمی چون ابونصر مشکان رئیس دفتر مخصوص پادشاه است و ابوالفضل بیهقی زیردست او کار می‌کند. ستاره شناس دانشمندی چون ابوریحان نزد شاه متزلقی دارد، هر چند از آسیب خشم او برحد نمی‌ماند. ابن‌سینا را شاهان بهدربار می‌خوانند و این پزشک و فیلسوف سیاست پیشه از رفتن به‌غزنین سر باز می‌زند و راه بارگاه زیارتیان را پیش می‌گیرد و از آنجا نیز به‌همدان و اصفهان می‌رود و وزارت آل بویه را بر صدارت دستگاه محمودی رجحان می‌نهد. عنصری و فرخی و عسجدی و صدها سراینده دیگر به دربار محمود رفت و آمد دارند و این سه تن از یاران ویژه پادشاهند. کار عنصری به‌جایی می‌رسد که آوازه تجمل و ثروت او در قرن‌های دیگر نیز از خاطر نمی‌رود و خاقانی در سده ششم می‌گوید :

شینیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری
شاعر دیگری به‌نام غصائی نزد آل بویه زندگی می‌کند و با این که
نانخور آنان است چکامه‌هایی در ستایش محمود می‌سراید و از غزنین ،
صله‌هایی به او می‌رسد . دوره غزنوی برای شعر و نثر دری و برای فرهنگ
اسلامی ایران اندوخته‌های گرانبهای دارد :

چند کتاب ابن‌سینا در پزشکی به‌فارسی است، استوارترین نمونه تاریخ نویسی را در این دوره ابوالفضل بیهقی پدید آورده است ، کتاب التفہیم ابوریحان از مایه‌دارترین نوشه‌های ریاضی و ستاره‌شناسی در زبان ماست، کتاب کشف المحجوب و ترجمه‌یی از رساله عرفانی شیخ ابوالقاسم قشیری از بهترین سرچشمه‌های شناسایی عرفان ایران است . شعر دوره غزنوی هم پر مایه است : ستایشنامه‌های عنصری و شاعران دیگر در بالاترین درجه استواری و پختگی است ، حماسه ملی ایران (شاهنامه) در این دوره پایان

یافته و شاعران دیگر همانندسازی آن را آغاز کرده‌اند و غزل‌های شیرین عاشقانه فرخی سیستانی از آثار این روزگار است.

شیوه نویسنده‌گی و شاعری دوره سامانی و غزنوی را که صفت خاص آن سادگی و بی‌پیرایگی و انداز بودن واژه‌های عربی و اصطلاحات دشوار است، «شیوه خراسانی» نامیده‌اند زیرا این مکتب در خراسان پژوهش یافته است.

در سده چهارم خاندانی از ترکان شمال خراسان - که با اجازه محمود غزنوی به خراسان کوچ کرده‌اند - نیرومند می‌شوند و بزرگ آنان - سلجوق - از سرشناسان روزگار می‌گردد. فرزندان او طغرل و داود از فرمان غزنویان سر می‌پیچند و خداوند جاه و نام می‌شوند. این دو، پایه‌گذاران فرمانروایی گسترده سلجوقی هستند که در سده پنجم و ششم از یک سو به‌هنر و از سوی دیگر به سرزمین آسیای صغیر می‌پیوندد و گسترده‌گی قلمرو موجب می‌شود که هر پاره‌یی از این امپراطوری بزرگ را در کرمان، عراق، شام و آسیای صغیر یکی از خانواده‌های سلجوقی به‌دست گیرند. این فرمانروایی که در نیمة دوم از سده پنجم هجری بر غزنویان نیز چیره می‌شود تا پایان سده هفتم هجری و سالیانی پس از حمله مغول‌ها پایدار می‌ماند و در نیمة دوم قرن هفتم چراغهایش در گوشه‌های سرزمین ما یک‌یک خاموش می‌گردد.

فرمانروایی سلجوقیان نیز موجب پدیداری نوشه‌ها و سروده‌های بسیار شده است. در این دوره چکامه‌های ستایشی ادامه یافته و در آنها معانی تاریخی و دانشی بسیار بر جای مانده است. گروهی از شاعران روزگار سلجوقی به‌سرودن و بیان معانی عارفانه گراییده و از این راه سرمایه‌یی ارجمند برای فرهنگ ما پدید آورده‌اند.

در مجموعه بزرگ آثار عارفانه - که از دوره غزنویان تا دوره تیموریان در طی پانصد سال بوجود آمده - معانی بلند انسانی و کشش به‌سوی

یک زندگی عالی روحی تبلیغ شده است و هر چند گوشه‌هایی از این مکتب با زندگی مثبت و منطقی ناهماهنگ می‌نماید توجه به این اندیشه‌های بلند برای هر کس سودمند است. در دوره سلجوقی دو گونه شعر رواج پیشتر یافته است یکی داستان‌های عشقی و تغزلی که در قالب مثنوی با وزن‌های گوناگون ساخته شده و سرآمد این گروه منظومه‌های پنجگانه نظامی، معروف به «خمسه» است و از آن میان کتاب خسرو و شیرین جلوه‌گاه یک داستان عاشقانه شیرین است و از دیگر منظومه‌های او لطیفتر و طبیعی‌تر سروده شده است.

گونه دیگر، غزل است یعنی شعر عاشقانه ده پانزده بیتی که ایات آن هم قافیه باشد. غزل دوره سلجوقی در سده هفتم به کمال رسیده و تابانائی‌ترین نقطه این مدار سعدی است.

اصولاً شعر دوره سلجوقی دشوارتر، پیچیده‌تر و بسیار پر معنی‌تر از دوره غزنوی و سامانی است اما از نظر هنر شاعری و لطف کلام بسیاری از آثار دوره پیش نیز با شعر سلجوقی هم پهلوست. بسیاری از شاعران این دوره به ریاضی، پزشکی، فلسفه، عرفان و دانش‌های دیگر آشنا بوده و توانسته‌اند در شعر خود اصطلاحات و معانی دقیق و دور از دریافت مردمان به کار آورند و همین نکته شعر آنها را دشوار کرده است. نمونه روشن این گروه خاقانی شروانی است.

در روزگار سلجوقیان، نثر مانند شعر دشوارتر و از نظر معانی پرمایه‌تر شده است. باید یادآوری کنم که این پرمایگی و دشواری نخست در دستگاه غزنویان پدیدار شده و در همان دربار غزنین ابوالمعالی نصرالله، منشی بهرامشاه غزنوی ترجمة فارسی کلیله و دمنه را به نشری شیرین و سنگین پرداخته است.

همزمان با ترجمة کلیله و دمنه مردی به نام نظامی عروضی در دربار

فرمانروایان غور کتاب پر مایه‌یی در چهار فن نویستندگی، شاعری، پژوهشکی و ستاره شناسی با نام چهار مقاله پدید آورده که نثر آن نیز دشوار و در سرآغاز مقاله‌ها از واژه‌های عربی مشکل و اصطلاحات پر است.

در میان نشر نویسان این دوره باید نمونه‌های برجسته دیگری را بشناسیم و از آن میان نام ناصرخسرو و امام محمد غزالی را باید بهاید بسپاریم. غزالی و ناصرخسرو دو چهره در خشان فرهنگ سرزمین ما هستند که علاوه بر بسیاری دانش، سراسر زندگی خود را با پیشرفت معنوی گذرانده و همواره در تعالی فکری بوده‌اند.

با این که ما هر دوره را با اشاره‌یی کوتاه پشت‌سر می‌گذاریم در این دوره، چهره چشمگیر خیام نیز ما را از رفتن باز می‌دارد. او نیز کتاب‌های بی‌مانندی پدید آورده و در شعر و نثر فارسی قدرتی نشان داده است. نوروزنامه او یک نشر روان و پر مایه فارسی است.

پیش از آن که چشم به گوشه دیگر تاریخ بدوزیم، نمی‌توان این سخن را ناگفته‌گذاشت که ما در روزگار سلجوقیان، یک گام بزرگ در راه فرهنگ به‌پیش نهاده‌ایم و آن برپا کردن نخستین دانشگاه‌های ایران پس از اسلام است. وزیر البارسلان سلجوقی خواجه نظام‌الملک - که مردی دانشمند و صاحب قلم بوده است - در شهرهای بزرگ آن روز (بغداد، نیشابور؛ اصفهان) چند مدرسه عالی برپا کرد که در آنها دانش‌های نظری و پژوهش های قرآنی و دینی آموخته می‌شد و نظام آموزشی خاصی رایج بود. مردانی چون غزالی به استادی این دانشگاهها رسیدند و شاگردانی چون سعدی از آنها بیرون آمدند و تأسیس آنها نقطه روشنی در تاریخ ایران است. این مدرسه‌ها را به نام خواجه، «نظم‌ایه» می‌خوانندند.

* * *

سال ۶۱۶ هجری یکی از سالهای شوم تاریخ ماست. در این سال رفتار

بیخردانه محمد خوارزمشاه و مادرش ترکان خاتون مغول‌ها را به سرزمین ما می‌کشاند و هستی مردم را دستخوش تاراج می‌کند. شهرهای ما را ویران می‌کنند، بزرگان ما را می‌کشند، و چنان که تاریخ‌نگاری به چشم دیده است بر ویرانه شهر باشکوه نیشابور آب می‌بنند. اما در گوشه‌هایی چون فارس، کرمان، آسیای صغیر و اصفهان مکتب‌های ادب و هنر ایرانی گشوده می‌ماند و با دشواری در راه ناهموار خود می‌لنگد. سرانجام روزگار چنگیز پایان می‌یابد و فرزندانش فرم‌ساز روایی او را تقسیم می‌کنند و یکی از فرزند زادگان او به نام هلاکو جهانگشایی تازه‌یی آغاز می‌کند و تا بغداد می‌شتابد و بساط خلافت عباسی را بر می‌چیند. در سده هشتم نیز این ویرانکاری‌ها با یورش‌های تیمور لنگ تکرار می‌شود اما در دستگاه هلاکو و بازماندگان او نکته تازه‌یی به چشم می‌خورد و آن نفوذ فرهنگ و شخصیت ایرانی است. خواجه نصیرالدین - مردی از شهر طوس با هوش سرشار و دانشی فراوان - در بارگاه هلاکو دارای نفوذ و قدرت می‌شود و به خواست او یک مرکز مطالعات ستاره‌شناسی در مراغه پدید می‌آید. تاریخ‌نویسان و شاعران نیز جان می‌گیرند و دگر بار بازار کتاب و دانش رونق می‌یابد. در روزگار چنگیزی و تیموری، درخشیدن سه چهره بی‌مانند تاریخ ما شگفت‌انگیز است و این سه چهره تابناک دست‌پرورده‌های همان مکتب‌هایی هستند که در گوشه‌های ایران از آسیب تاخت و تاراج ایمن مانده بود.

دانشوری از مردم بلخ از خوارزمشاهیان دلگیر می‌شود و از خراسان به آناتولی (ترکیه) می‌رود. در آنجا پسر او جلال الدین محمد در دانش و فلسفه پرورشی و اجتماعی سرآمد دیگران می‌شود و چنان شوری به پا می‌کند که یک سخن‌شیوه هزاران دل مرده را زنده می‌گرداند و از آهن سردازی‌ها شعله‌های عشق و عرفان بر می‌انگیزد. غزلیات او - که به یاد شیرمرد راه حق شمس الدین

تبریزی ساخته شده - در دیوانی گرانبها دست به دست می‌گردد و مثنوی معنویش بلندپایه‌ترین اثر شعری و فکری بشریت شناخته می‌شود . گـ روـهـی نـیـزـ چـوبـ سـرـزـنـشـ بـرـایـشـ بلـنـدـ مـیـ کـنـتـدـ اـمـاـ چـونـ زـیـرـ پـایـشـانـ استـوارـ نـیـسـتـ اـزـ مـیدـانـ درـمـیـ روـنـدـ .

دومین چهره در خشان این روزگار صاحبدلی از مردم شیراز است که چون دیگر آزادگان آن زمان سالیانی از این شهر به آن شهر ره می‌سپارد و سرانجام با مایه فراوان از دانش و تجربه بهزادگاهش باز می‌گردد و دو کتاب گلستان و بوستانش را بر مجموعه غزل‌های دلنشیں و نوشته‌ها و سروده‌های دیگر می‌افزاید .

سعدی نیز معانی جاندار و دل آویزی را در زبانی ساده و آشنا می‌گنجاند . سخشن همیشه تصویر زندگی است و شعر عاشقانه‌اش آن پیوندی را بیان می‌کند که در رگ و پی هر آرزومندی مانند جان جریان دارد .

صد سال پس از سعدی ، خواجه حافظ در همان شهر سرشناس می‌شود و چنان آوازه‌یی به پا می‌کند که به شعر او «سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی» با ناز میرقصند . ریاکاران از زخم زبان اویم دارند و وارستگان دل به سخن او می‌بندند . مردم کوچه و بازارهم شعر او را چنان که دلشان می‌پسندد معنی می‌کنند و برای سرانجام کارها فال می‌گیرند . در شعر خواجه واژه‌ها چنان پیوسته‌اند که از بیشتر بیت‌ها دو یا سه معنی گوناگون برمی‌آید زیرا جای لفظ چنان است که هم معنی ساده واژه در عبارت می‌گنجد و هم معنی اصطلاحی آن که ویژه عارفان و اندیشمندان است .

از هنگامی که غزل و داستان عاشقانه و عارفانه در شعر رواج می‌یابد و واژه‌های عربی همراه با معانی علمی و قرآنی در شعر فراوان می‌شود ، مکتب شعر و هنر نیز از خراسان به مرکز و جنوب ایران می‌آید و در شهرهایی چون

اصفهان، شیراز، همدان و دورجاهای آناطولی آغوش‌های مردم صاحب‌نظر
به روی شاعران گشوده می‌شود.

شیوه خاص این روزگار را - که تا پایان دورهٔ تیموریان با اندک
دگرگونی پای می‌دارد - شیوه عراق با مکتب عراقی خوانده‌اند.

هنگامی که روزگار فرزندان چنگیز و زادگان تیمور به سر می‌آید، از
شمال غربی ایران مردی به نام اسماعیل برمی‌خیزد و فرمانروایی صفوی را در
چهار گوشه این سرزمین گسترش می‌دهد. این فرمانروایی در جامعه ایرانی
نظامی پدید می‌آورد اما به کار ادب و شعر چندان نمی‌پردازد و فرزند اسماعیل-
شاه تهماسب اول - با این که خود مایهٔ شعری دارد به شاعران می‌گوید که از
شعر عشقی و ستایشی دست بردارند و به یاد کردن سرگذشت عزیزان کربلا
پردازنند. این سبب می‌شود که سورانگیزترین یادنامه‌های حسینی در این زمان
به دست کسانی چون محتشم کاشانی پدید آید.

در شعر عشقی و تغزلی این دوره نکته‌یی است که همه آن را نمی‌پسندند.
بسیاری از شاعران با هنر روزگار صفوی برای بیان سوز دل خود از تشیه
و تعبیرهای دور از ذهن و از خیال‌بافی‌های پیچیده بهره می‌گیرند و به همین
سبب فهم شعرشان دشوار می‌شود و گاه تصور معنایی که از ذهن شاعر
گذشته است خنده بر لبها می‌آورد. شاعری لطافت بدن دلبرش را بدین سان
می‌نماید:

چنان نازک بدن باشد که گر آری به گلزارش
به پا از سایهٔ مژگان بلبل می‌رود خسارش .

چون بیشتر شاعران این مکتب در زمان صفویان از ایران به‌هند رفته
و در آنجا میدانی یافته‌اند این مکتب پیچیده و ظریف را «مکتب هندی»
نامیده‌اند.

در سده دوازدهم ، تهماسبی خان افشار از پوستین دوزی به کشور - گشایی می رسد و در دشت مغان کنگره بی از نمایندگان مردم و نظامیان اورا با نام نادرشاه به فرمانروایی مطلق ایران بر می گزیند . نوبت او نیز دیر نمی باید و سرنوشت مردمان در دست وکیل رعایا ، کریمخان می افتد . در دوران این دو خاندان ، شعر و ادب به دربارها راه نمی باید اما صاحبدلانی که در اصفهان انجمنی دارند اندیشه بی نو می آورند و می گویند : گرایش به معانی دور از ذهن و خیالبافی های باطل ، شعر را به پستی و انحطاط کشانده است و باید برای نجات از این پرتگاه دوباره به مکتب های پیش ، روی آورد .

شاعران انجمن اصفهان بدین گونه از مکتب هندی دور می شوند و بیشتر شیوه عراقی را دوباره به شعر باز می گردانند و چند تنی هم دگربار به مکتب خراسانی دل می بندند . این دوره «بازگشت» تا سده سیزدهم هجری - یعنی تا آخرین سالهای فرمانروایی قاجاریان - دوام می باید و آنگاه دوره بی نو در شعر و نویسنده زبان ما آغاز می شود .

روزنامه ها زبان دل مردم می شوند و نویسنده های بار برای مردم کتاب می نویسند . این روزگار تازه تا پایان عصر قاجار نیمه جانی دارد و در سده چهاردهم خورشیدی در سایه سامان اجتماعی ایران نو نیرومند و بارور می شود و میوه های گوناگون می دهد که این کتاب از آن میوه ها ، سخن می گوید و روزنی پیش چشم می گشاید تا نمونه هایی از آن را ببینید و خود به نیک و بد آن بیندیشید .

کتابنامه پیشگفتار

اته (دکتر هرمان) . تاریخ ادبیات فارسی . ترجمه دکتر رضازاده شفق
بهار (محمد تقی - ملکالشعراء) - سبکشناسی ج ۳۹۲۹۱
بهروز (ذبیح‌الله) خط و فرهنگ . از مجموعه ایران کوده .
شفق (دکتر صادق رضازاده) - تاریخ ادبیات ایران
صدیق اعلم (دکتر عیسی) - تاریخ فرهنگ ایران
صفا (دکتر ذبیح‌الله) - تاریخ ادبیات در ایران ج ۳۹۲۹۱

کفتار نخست

زهینه‌های

نواندیشی در سده سیزدهم

در سده سیزدهم هجری اروپا با شتابی شگفت‌آور پیش می‌رفت، کارخانه‌ها و هنرکده‌ها و دانشگاه‌ها پیوسته بیشتر و کامل‌تر می‌شد و به موازات آن آشنایی ملت‌ها نیز با یکدیگر افزایش می‌یافتد و این پیشروی‌ها چنان آوازه‌یی برپا کرد که شاهان قاجار را نیز هوای فرنگ درسرافتاد و در پایان آن قرن ناصرالدین شاه برای نخستین بار رهسپار اروپا گردید و از آن پس چنین سفرهایی تکرار شد. این سفرها هدف روشنی نداشت اما اندک اندک به شاه و دیگر کارگزاران سرزمین ما باز نمود که «تفاوت ره از کجاست تا به کجا».

پیش از آن که ناصرالدین شاه اروپا را بیند عباس میرزا از آنچه در آن دیار می‌گذشت آگاه شده بود و مردان کارданی چون قائم مقام بزرگ، نیاز به یک دگرگونی فرهنگی و اجتماعی را دریافته بودند. عباس میرزا - چشم و چراغ ناکام قاجاریان - اگر بی‌قیدی‌های پدرش اورا برباد نمی‌داد - کارهای بزرگ می‌کرد و نظامی پسندیده در جامعه ما پدید می‌آورد.

او در سال ۱۲۱۴ قمری فرمانروای آذربایجان شد و سرکشان آن سامان را بر جای خود نشاند. پیشکار او میرزا عیسی فراهانی (قائم مقام بزرگ) بود. این دو با یکدیگر و دلسوزی کوششی را آغاز کردند که هدف آن پدید آوردن سپاه آراسته و پس از آن فرهنگ پیشرفت و اجتماع آسوده و تربیت یافته بود و در این کوشش خود کامیابی‌های اندک نیز به دست آوردن اما لشکرکشی روسها به گرجستان عباس میرزا را از برنامه دور کرد و از آن پس دیگر برای او فراغت اندیشه‌های نو نمایند. با این همه نابسامانی این شیرمرد در سال ۱۲۲۶ق. دو دانشجوی ایرانی را برای تحصیل به اروپا فرستاد و در سال ۱۲۳۰ پنج تن دیگر را روانه مغرب زمین کرد. از این هفت تن نامدارترینشان میرزا صالح شیرازی، پدید آورنده نخستین روزنامه زبان فارسی است و دیگری میرزا بابای افشار است که پس از بازگشت از اروپا (۱۲۳۵) پژشك ویژه عباس میرزا شد و برادر او نیز به فرمان عباس میرزا برای مطالعه در رشته معدن به روسیه اعزام گردید. گام مؤثر دیگری که عباس میرزا برداشت پدید آوردن نخستین چاپخانه در ایران بود. نخستین کارخانه سلاح‌سازی را نیز او ایجاد کرد و در شهر خوی یک کارخانه ماهوت‌بافی برای جامه سپاهیان پدید آورد. دانشمندان و مترجمان برجسته را نیز همواره به نگارش و ترجمه ترغیب می‌کرد. و از دانش و تجربه آنها برای پیشبرد کارها بهره می‌گرفت اما دریغ که در خراسان به سال ۱۲۴۹

قمری در گذشت و پدرش - که هرگز از کارهای ارزنده او حمایت نکرده بود به عزایش نشست.

* * *

در سده سیزدهم، آمد و رفت گروههای نظامی و سیاسی از کشورهای اروپا به ایران مایه آشنایی مردم با پیشرفت مغرب زمین شد. و هرچند این مأموران دلشان به حال ما نسخته بود ناخواسته سبب شدند که ایرانیان از فرهنگ و صنایع و شیوه حکومت اروپا بیشتر آگاه شوند. آن روزها ناپلئون می خواست دست روسها را از سرزمین ما کوتاه کند و خود جای آنها را بگیرد. سروان بن تان و ژنرال گارдан دو تن از افسران او بودند که هر کدام با گروهی به ایران آمدند. بن تان^۱ در تبریز رایزن سپاهی عباس میرزا شد و کمکهایی به او کرد. گروه گاردان - که بن تان با آنها نیز همراه بود - از راههای کشور نقشه برداری کردند و مطالعات دیگری انجام دادند که نتیجه روشنی برای مانداشت. پیداست که در چنین هنگامی روسها نیز از پا نمی-نشستند. انگلیس‌ها هم با فرانسه رقابت داشتند و با اینکه نیت هیچ کدام از آنها سربلندی ایران نبود، آمد و رفتشان چشم و گوش بسیاری از ایرانیان را باز کرد و آنها را به جستن دانش و بینش تازه‌بی واداشت.

* * *

نکته چشمگیر دیگر در سده سیزدهم و نخستین سالهای سده چهاردهم قمری پیدا شدن چند وزیر و کارگزار است که راستی در اندیشه خویشن - پروری نبوده و سرنوشت مردم این مرز و بوم را به بازی نگرفته‌اند. از قائم مقام بزرگ (میرزا عیسی) یاد کردم. پسر او میرزا ابوالقاسم نیز یکی از این بزرگمردان است. او در ادب و سیاست صاحبنظر بود و دوست می-داشت که جامعه ایران و سازمان دیپرخانه شاهی از خود فریبی و دروغ و

چرب زبانی های گزاینده دور شود .

هنگامی که ناصرالدین شاه از تبریز رهسپار تهران شد تا برجای محمد شاه نشیند میرزا تقی امیر نظام را نیز با خود به تهران آورد . میرزا تقی خان پسر مشهدی قربان آشپز خصوصی میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود . درخانه قائم مقام استعدادهای او شکفته شد و در جوانی به دبیرخانه فرمانروایی آذربایجان راه یافت . هنگامی که در سال ۱۲۴۴ ق . خسرو میرزا به رویه رفت ، میرزا تقی را نیز با خود برداشت . امیر نظام زنگنه که فرمانده سپاه آذربایجان بود ، یک بار دیگر او را همراه ولیعهد (ناصرالدین شاه) به اوج کلیسا فرستاد و در آنجا امیر نظام با تزار روس روبرو شد . پس از درگذشت امیر نظام زنگنه ، تقی خان امیر نظام آذربایجان شد و هنگامی که محمد شاه درگذشت او بود که ناصرالدین میرزا را ناصرالدین شاه کرد و صدراعظم دستگاه قاجار گردید . اما از نخستین روزهای صدارت او همه دریافتند که مانند دیگر وزیران نیست . در نظم و ترتیب کارها سخت گیر است ؟ جیره و مستمری بی دلیل نمی پردازد ؛ مالیات های عادلانه را از همه کس می گیرد ؛ به دوستی و پیوند با دیگر دولتها پاییند است و برای هماهنگ کردن ایران با نظام جهان تازه ، پدید آمدن مدرسه بزرگی چون دارالفنون را ضرور می داند ... گروهی به دست و پا افتادند و مهد علیا مادر شاه را نیز با خود همراه کردند و سرانجام اورا از صدارت برداشتند و به کاشان راندند و در سال ۱۲۶۸ ق . آدمکشی را با فرمان شاهانه فرستادند تا در گرمابه با غ فین ، کارش را تمام کند . امیر کبیر کشته شد اما دارالفنون برپای ماند و فرزندانی را پرورش داد که خاطره امیر را نگهداشتند و نامش را جاودان کردند . امیر در مذهب و سیاست و اداره کشور دید روشن و تازه بی داشت و شاید بسیاری از آنها که با او سیزه کردند ، فهم سخن او را نداشتند و راستی او را گمراه می پنداشتند ؛ زیرا بسیار پیشرفت‌تر از آن بود که بتواند هم اندیشه آن مغزهای پوسیده باشد .

در مکتب امیر مردانی چون میرزا حسین خان سپهسالار تریست یافتند: حاج میرزا حسین می‌گفت: ایران به قانون و فرمانروانی قانونی نیاز دارد و دادگستری می‌خواهد. او در سال ۱۲۹۰ ق. توانست ناصرالدین شاه را به اروپا بکشاند و با اینکه روحانیان آسودگی خود را در خامی دستگاه حکومت می‌دیدند نتوانستند راه این سفر را بینند و حتی این سفر در سال‌های ۱۲۹۵ و ۱۳۰۶ ق. تکرار شد. اما چون دیدار فرنگ ناصرالدین شاه را به شگفتی انداخته بود آنها از پای نشستند و در نیمه راه بازگشت شاه را واداشتند که سپهسالار را از صدارت بردارد. سپهسالار در رشت ماند اما چندی بعد دوباره برای وزارت امور خارجی و کفالت وزارت جنگ به تهران فراخوانده شد و شاه عنوان «سپهسالار اعظم» را نیز به او داد. در دوره وزارت امور خارجی روزنامه‌یی به دو زبان فارسی و فرانسه ایجاد کرد و یک نویسنده بلژیکی را به سرپرستی آن گماشت اما از روزنامه او تنها یک شماره در سال ۱۲۹۳ ق. بیرون آمد و چون سخن از آزادی و قانون در آن بود نگذاشتند ادامه یابد. سپهسالار پس از امیر کبیر بزرگترین مرد سیاسی دوره قاجاریان بود و مانند امیر در دستگاه آن خاندان قدرش نشنلخته ماند.

در زمان ناصرالدین شاه مردمی دیگر به نام محسن خان مشیرالدوله بر کرسی صدارت نشست که او نیز شاگرد دارالفنون و بارها مأمور سیاسی ایران در پترزبورگ و لندن و استانبول شده بود. در سال ۱۳۰۹ ق. وزیر عدیله شد و کوشید که دادگستری منظمی پدید آورد.

وزیر دیگر ناصرالدین شاه میرزا علی سینکی است که لقب امین‌الملک و امین‌الدوله داشت. او به پیشرفت‌های مغرب زمین آشنا بود و هنگامی که سرپرستی پست و گمرک را داشت در اصلاح این دو دستگاه کوشش‌های سودمندی کرد.

امین‌الدوله در سال ۱۳۱۴ ق. به فرمان مظفرالدین‌شاه رئیس دولت شد و

بی درنگ پای خود را بر جای پای امیر کبیر و سپهسالار نهاد و به اجرای نظرهای آن دو پرداخت . به روزنامه ها آزادی داد . چندین مدرسه ساخت ، انجمان معارف را برای سرپرستی مدرسه ها پدید آورد و سازمان مالی کشور را - که دیگر توانایی پرداخت هزینه های کاخ شاهی راهم نداشت - نظامی نو بخشید و دست مستوفیان دزد را از کارها کوتاه کرد . چند رایزن خارجی برای تنظیم کارها به این سرزمین آورد و چنان که گفتم سازمان ضرابخانه و پست خانه و گمرک را با هشیاری و کامیابی اصلاح کرد .

* * *

تنها این چند وزیر نبودند که از نابسامانی ایران رنج می بردند و برای سامان دادن کارها می کوشیدند . دستگاه فرمانروایی قاجاری چنان آشناست - های ناگواری داشت که گاه شاهزادگان و عزیزان دربار نیز نگران سست . بنیادی آن می شدند و خود در آن دیشه می رفتند که : چه باید کرد ؟ علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه پسر فتحعلیشاه یکی از این شاهزادگان بود . مردی بود کتاب خوان و دانشمند و در مسائل فرهنگی به نسبت زمان صاحب نظر شمرده می شد . در سال ۱۲۷۴ ناصرالدین شاه او را رئیس دارالفنون کرد و در دوره ریاست او این مدرسه رونقی گرفت . او در ۱۲۷۵ نخستین رشته تلگراف را از تهران به سلطانیه و تبریز کشید و در ۱۲۸۳ وزیر علوم شد و به همراه این کار سرپرستی صنایع و بازرگانی و مدیریت روزنامه دولتی را نیز داشت . خود او چند کتاب با شیوه عالمانه نوشت و از آن جمله «فلکالسعاده» یکی از نوشهای روشن بینانه اوست که عقاید خرافی ستاره شناسان قدیم و کاهنان را مردود ساخته و به مردم هشدار داده است که رسال و جنگی و کاهن نمی توانند سرنوشت کسی را تعیین کنند یا ذکر گون سازند .

شاهزاده دیگر که در راه پیشبرد فرهنگی جامعه ایران گامهایی برداشته فرهاد میرزا فرزند عباس میرزا است که لقب معتمددالدوله داشته و خود از

دانشوران نامدار دوره ناصری بوده است . وی کتابی در جغرافیای جهان از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده و نام آن را «جام جم» نهاده . کتابهای دیگر او نیز در آشنایی مردم سرزمین ما با فرهنگ نو و دانشهاي غرب مؤثر افتاده است.

* * *

در همه جای دنیا مدرسه‌ها نقطه آغاز تحول و دگرگونی مثبت بوده‌اند و در ایران نیز روشنی دلها و اندیشه‌ها از هنگامی آغاز شده مدرسه نو پدیدآمد . مدرسه عالی دارالفنون را - چنانکه گفته شد - امیرکبیر پی‌ریزی کرد اما بنای آن هنگامی آماده شده که امیر را بهین کاشان تبعید کرده بودند و میرزا آقاخان نوری بر جای او صدارت داشت و سیزده روز پس از افتتاح آن، امیر را کشتند . این مدرسه یک دانشگاه کوچک بود و در آن رشته‌های زبان و ادب فرانسه، پزشکی، علوم طبیعی، مهندسی، ریاضیات، موسیقی و فنون نظامی تدریس می‌شد و نخستین استادان آن، هفت تن اتریشی بودند و گروهی از دانشجویان که در سال ۱۲۶۰ بهاروپا فرستاده شده بودند نیز مترجم آن استادان شدند.

نخستین شاگردان دارالفنون از جوانان خانواده‌های سرشناس بودند و شماره آنان به ۱۵۰ تن می‌رسید و هزینه تحصیل و لباس رسمی و ناهار آنان را مدرسه می‌داد . کم کم شاگردان افزایش یافتند و آنها که از این مدرسه بیرون آمدند مردم را با فرهنگ غربی و دانش‌های نو آشنا کردند و چندین کتاب ارزنده علمی را به فارسی برگرداندند . این کتابها نیز در شمار عوامل مؤثر نواندیشی در ایران بوده است .

می‌دانیم که ناصرالدین‌شاه نیم قرن پادشاهی کرد و دوام حکومتش - با همه نکته‌هایی که بر آن می‌توان گرفت - مایه وضع ثابتی شد و این ثبات کم

و بیش در گسترش فرهنگ و ادب سودمند افتاد و به نظر ادوارد برون^۱ انحطاطی که از روزگار صفویان در این رشته آغاز شده بود دیگر ادامه نیافت و پیشرفت‌هایی نیز نصیب فرهنگ ملی شد. به همراه این پیشرفت‌ها برپا کردن مدرسه نیز در شمار کارهای پسندیده در آمد. در سالهای ۱۲۸۳ تا ۱۲۹۴ که اعتضادالسلطنه وزیر علوم و معارف بود بر شماره مدرسه‌ها افزوده شد. سپهسالار در سال ۱۲۹۰ - هنگامی که صدراعظم ایران بود - مدرسه‌یی برای آموزش زبانهای خارجی در تهران برپا کرد^۲ و چندی پس از آن مدرسه عالی علوم دینی سپهسالار را در کنار کاخ بهارستان ساخت. در سال ۱۲۹۳ نخستین مدرسه نو در شهر تبریز با معلمان ایرانی و اروپایی پدید آمد و انجمنی از دانشوران در تهران برپا گردید تا به یاری دولت «نامه دانشوران» را تألیف کند و این کتاب را در سیزده جلد تألیف و منتشر کرد. گروهی از پزشکان ایرانی و اروپایی نیز انجمنی برای بهداشت مردم با کمک دولت پدید آورdenد. در سال ۱۳۰۰ نخستین مدرسه نظامی در اصفهان به دست شاگردان پیشین دارالفنون برپا شد. در سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۴ ق. نیز مردانی چون میرزا علیخان امین الدوّله، محمود خان احشامالسلطنه، میرزا یحیی دولت - آبادی، مفتحالملک و منتظمالدوّله فیروزکوهی مدرسه‌های دیگری برآنچه بود افزودند و سرانجام در ۱۳۱۷ ق. مدرسه علوم سیاسی تهران از طرف وزارت امور خارجی تأسیس گردید که یک مدرسه عالی نمونه بود و یک سال پس از آن اداره خالصه نخستین مدرسه کشاورزی را به سرپرستی یک متخصص بلژیکی دایر کرد. این نکته را هم بگوییم که این مدرسه‌ها پیرو نظام خاصی نبودند و هر پایه گذاری چنان‌که می‌پسندید یامی توانست برنامه مدرسه خود را می‌نوشت. برای مثال در مدرسه کمالیه الفبا را از روی «تعلیم الاطفال»

۱- ادبیات ایران در عصر جدید ص ۳۵۸

۲- این مدرسه را مشیریه نامید زیرا لقب او در آن سالها مشیرالدوله بود.

درس می دادند و با این برنامه خواندن فارسی و مسائل دینی از «کتاب علی» آموخته شد و به شاگردان قرآن را نیز با اصول خاص قرائت (علم تجوید) یاد می دادند. از حدود ده سالگی صرف و نحو عربی نیز تدریس می شد. کتاب «فواید الترجمان» معتبر السلطنه و چند کتاب درسی فرانسوی نیز برای تدریس زبان به کار می رفت. و در کلاس های بالاتر هر کدام از این درس ها سنگین تر و گسترشده تر و حتی پاره بی علوم به زبان عربی یا اروپایی تدریس می شد^۱. بسیاری از استادان این مدرسه ها نیز خود کتابی برای تدریس فن خویش تألیف یا ترجمه کرده بودند.

* * *

دگرگونی فرهنگی و اجتماعی ایران مایه دیگری نیز داشت و آن آوردن چاپخانه به ایران بود. بد نیست بدانیم که چاپ را چینی ها اختراع کرده اند. آنها از روزگارانی بس کهن نقش هایی را بر تکه های چوب یا سنگ می کشیده و اطراف آن را تراش می داده و با کمک یک ماده رنگین این نقش را بر پاره بی کاغذ باز می گردانده اند. در دوره مغولها در ایران به سال ۶۹۳ نوعی برگه بهادر چاپ شده آن را (چاو) می گفتند و گویا (چاو) صورتی از واژه فارسی «چاپ» است^۲.

اروپائیان در حدود سده پانزدهم مسیحی (سده نهم هجری) با چاپ آشنا شدند و آن را در سراسر جهان رواج دادند. در زمان صفویان یک گروه مذهبی از مسیحیان فرقه کرمی^۳ در اصفهان چاپخانه بی داشته اند که ویژه چاپ و نشر انجیل و تورات بوده است.

- ۱- دکتر صدیق اعلم - تاریخ فرهنگ ایران ص ۳۴۱.
- ۲- این واژه چینی یا ترکی نیست و در زبان هند باستان (سنگریت) هم بصورت شاب دیده می شود.

Carmelite -۳

می‌دانیم که چاپ در دنیا دو صورت گراووری و حرفی دارد. در نخستین چاپخانه‌های ایران نیز، چون حروف فارسی را در اروپا نمی‌ساختند از شبیه گراووری استفاده می‌شد اما سرانجام ساختن حروف ایرانی به اروپائیان سفارش داده شد. ناگفته نگذارم که پیش از آوردن چاپخانه به ایران در سال ۸۷۶ق. (۱۴۷۱ میلادی) نخستین کتاب عربی با این خط در اروپا چاپ شده بود و در سال ۹۵۳ق. یک ترجمة فارسی تورات را در استانبول چاپ کرده بودند و این ترجمه نخستین کتاب چاپی زبان فارسی است.

در سال ۱۲۲۷ق. عباس میرزا چاپخانه‌یی از روسها خرید که چهار ماشین چاپ داشت و در سال ۱۲۳۳ برای استفاده در شهر تبریز آماده شد و با این وسیله چاپ کتاب‌های فارسی در ایران آغاز گردید. چاپخانه عباس-میرزا را در سال ۱۲۴۰ق. به تهران آوردند. سیزده سال پس از آن هنگامی که میرزا صالح شیرازی می‌خواست نخستین روزنامه فارسی را منتشر کند دومین چاپخانه‌های تهران را ایجاد کرد و از آن پس در اصفهان و شیراز و رضائیه چاپخانه‌های دیگر پدید آمد. همزمان با صدور فرمان مشروطیت بر عده چاپخانه‌ها افزوده شد زیرا روزنامه‌های گوناگون و توجه به چاپ کتاب‌های ادبی و علمی نیازمند این افزایش بود.

* * *

در همه جای دنیا روزنامه مایه دگرگونی اجتماعی بوده است زیرا برای گفتن سخن تازه و آشنا کردن مردم به آندیشه‌های تازه و مسائل اجتماعی و حیاتی جایی بهتر از روزنامه نیست. در سده سیزدهم هجری نخستین روزنامه ایرانی انتشار یافت و چنان که پیش از این گذشت آن را مردی به نام میرزا صالح شیرازی پدید آورد. میرزا صالح پسر حاج باقر کازرونی مردی رایمند و باهوش بود. در آغاز مترجم و منشی یک افسر انگلیسی به نام سرگرد لیندزی بود که در دستگاه فرمانروایی عباس میرزا کارمی کرد. او از نخستین پیشووان اندیشه‌های

تازه و آزادی خواهی در ایران بود و نوشه‌های او گویای احترام واقعی او به قانون و آزادی است. در «سفرنامه» اش از «مشورت خانه» (مجلس پارلمان)، «خانه وکیل رعایا» (مجلس عوام) و «خانه خوانین» (سنا- مجلس لردها) سخن می‌گوید و می‌نویسد: «در انگلستان احدي از آحاد ناس را تنبیه نمی‌کنند مگر به قاعده و قانون...». آنچه را از دادگری و نظم در اروپا دیده است چنان باز می‌گوید که آرزوی او را برای ساختن ایرانی بدان‌گونه پنهان نمی‌دارد. او برای اینکه ایران نیز روزنامه و چاپخانه داشته باشد در انگلیس به کار حروف‌چینی و ساختن مرکب چاپ آشنا شد و مدت‌ها در این راه کارآموزی کرد. روزنامه او به نام «کاغذ اخبار» بیرون می‌آمد و ۲۵ محرم ۱۲۵۳ ق. تاریخ انتشار نخستین شماره آن است. اما پیش از انتشار این شماره یک برگه چاپی دیگر با عنوان «طليعة کاغذ اخبار» بیرون آمده که نسخه‌یی از آن در کتابخانه حاج محمد آقا نیخجوانی مانده و نسخه‌یی از شماره ۲۵ محرم ۱۲۵۳ نیز در موزه بریتانیا نگهداری شده است.

این سرگذشت نخستین روزنامه فارسی بود که می‌توان گفت با نظر پادشاه و به عنوان یک نامه رسمی انتشار می‌یافت اما درست نمی‌دانیم که چند شماره آن بیرون آمد و تا چه زمانی پای داشت؟

امیرکبیر نامه دولتی دیگری با عنوان «روزنامچه اخبار دارالخلافة تهران» و «واقع اتفاقیه» پدیدآورد و آن را به سال ۱۲۶۷ ق. انتشار داد. مدیر این روزنامه حاجی میرزا جبار نظام‌المهام و کارگزار فنی آن ادوارد برجیس بود. پس از روزگار امیرکبیر روزنامه او بر جای ماند و با عنوان «روزنامه دولتی ایران» و «روزنامه دولت علیه ایران» و عنوان‌های دیگر به کار خود ادامه داد و در آن چاپ عکس به کمک گراور نیز انجام شد. ملک‌الشعراء بهار مجموعه‌یی از شماره نخست تا ۱۹۱ این نامه را - که بیشتر

آن پس از کشتن امیر بیرون آمد - در اختیار داشته است^۱.

در زمانی که علی‌قلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم ناصرالدین شاه بود سرپرستی روزنامه رسمی دولت را نیز عهده‌دار شد و دو نامه دیگر با اعتبار وزارت علوم بیرون داد : یکی از آنها « روزنامه ملتی » نام داشت (آغاز در ۱۲۸۳ ق.) و دیگر « روزنامه علمی » بود که نخستین شماره‌اش در سال ۱۲۸۰ ق. با نام « روزنامه علمی دولت علیه ایران » انتشار یافت . پس از درگذشت این شاهزاده دو روزنامه خود او دیگر انتشار نیافت و نامه رسمی دولت نیز با عنوان « ایران » بیرون آمد و سرپرستی آن را اعتماد السلطنه (محمد حسن خان صنیع الدوله) که وزیر انطباعات بود عهده‌دار شد و خود او نیز در سال ۱۲۹۵ ق. نامه « اطلاع » را انتشار داد و در یک نشریه دیگر به نام « شرف » به شناساندن درباریان و سیاسیان زمان خود پرداخت .

در زمان ناصرالدین شاه اندیشهٔ نو و کشش به سوی دانش و بینش ، در شهرستانهای بزرگ ایران نیز مایهٔ پیدایی و نشر چندین روزنامه گردید : در تبریز سه روزنامه « آذربایجان » و « تبریز » و « اتحاد » انتشار یافت . در شیراز به سال ۱۲۹۲ ق. نامه « فارس » بیرون آمد و نامه « فرهنگ » نیز در سال ۱۲۹۶ ق. در اصفهان منتشر شد .

پس از ناصرالدین شاه هنگامی که امین الدوله صدر اعظم دستگاه مظفرالدین شاه بود روزنامه‌های دیگری چاپ و منتشر می‌شد و در بسیاری از آنها مقاله‌های علمی و ادبی و تحقیقی نیز به دست مردم می‌رسید . از برجسته‌ترین نشریات این دوره نامه « تربیت » است که محمد حسین فروغی (ذکاء الملک بزرگ) آن را به سال ۱۳۱۴ ق. بنیاد نهاد . مجdal‌الاسلام کرمانی دو نامه « ندای وطن » و « کشکول » را می‌نوشت که « ندای وطن »

۱ - سبک‌شناسی ج ۳ ص ۳۴۳ .

روزانه بود . نامه‌یی با عنوان « مساوات » به دست سید محمد رضا شیرازی نوشته می‌شد و ناظم‌الاسلام نویسنده « تاریخ بیداری ایرانیان » هم دو روزنامه « نوروز » و « کوکب دری » را انتشار می‌داد .

هنگامی که فرمان حکومت مشروطه به امصاری مظفرالدین شاه رسید صاحب قلمان در خود نیروی تازه‌تری دیدند و به فکر نشر روزنامه‌های دیگر افتادند و از آن گروه جهانگیر خان شیرازی نامه‌یی به نام « صوراسرافیل » پدید آورد که چون در برابر خود کامگی‌های محمدعلی‌شاه ایستاد و ایستادگیش جانش را در راه آزادی ایران فدا کرد بیش از دیگر نامه‌های آن روزگار بر زبانها افتاد . این نامه را جهانگیرخان با یاری قاسم‌خان تبریزی و نویسنده نامدار علی‌اکبر دهخدا انتشار می‌داد . خود او مردی تهی دست و گمنام بود که پدرش را در کودکی از دست داده و در خانه عمه‌اش پرورش یافته بود . هنگامی که دوره دارالفنون را می‌گذرانید زمزمه آزادی و قانون به گوش او رسید و به انجمن‌های پنهانی آزادگان راه یافت اما با اینکه در مبارزه مردم مؤثر بود آن روزها مانند دیگران سرشناس نشد . پس از فرمان مشروطه مظفرالدین شاه در گذشت و محمد علی میرزا بهجای او نشست و با آزادگان درافتاد . جهانگیرخان روزنامه صوراسرافیل را برپا کرد و نوشه‌های تند او و استاد دهخدا زیور این نامه تاریخی شد . شماره اول این روزنامه روز هفدهم محرم سال ۱۳۲۵ ق . (۱۱ خرداد ۱۲۸۶ ش .) بیرون آمد و چند ماه بعد یک نامه هفتگی نیز با همین نام انتشار یافت و برای نخستین بار مردم کودکان و نوجوانانی را دیدند که در کوچه و بازار روزنامه می‌فروشند و به دلیری که از میان خودشان برخاسته است در راه آزادی یاری می‌کنند . در سرمهقاله نخستین نامه صوراسرافیل ، جهانگیر خان نوشت که این نامه « در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین » گام برخواهد داشت و نکته جالب‌تر آن بود که در

شماره چهارم روی سخن بهسوی عالمان دین گشت و نویسنده‌گان آزادمرد بی‌پرده گفتند که در واماندگی مردم گناه این گروه اندک نیست . این سخن یک ماه و نیم صوراً سرافیل را تعطیل کرد و باکوشش سید حسن تقی زاده و نوشن گفتاری با عنوان « دفاع » - به قلم تقی زاده - دوباره بهراه افتاد و تا پایان زندگی جهانگیر خان ادامه یافت . قزاق‌های طرفدار محمد علی‌شاه در ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق . جهانگیر خان را گرفتند و در باغشاه خفه کردند . روزگار او به سرآمد اما دو سال بعد دهخدا در ایوردون (سویس) سه شماره صوراً سرافیل را منتشر کرد . این نکته را هم بگوییم که صوراً سرافیل نخستین روزنامه‌بی‌یی است که در آن در دل‌ها به زبان خود مردم است . در گفتارهای دیگر نمونه « چرند و پرند » دهخدا که از این دید بسیار درخشنان است خواهد آمد .

* * *

از زمان ناصرالدین شاه گروهی از ایرانیان صاحبدل و دانشمند که از میهن دور افتاده بودند در کشورهای مصر ، ترکیه ، هند و نقاط دیگر دست به انتشار روزنامه‌هایی زندند تا مردم ایران را از دور به روشنی‌های زندگی پیشرفته مغرب زمین آشنا کنند و آنها را از این سرکوفتگی برهانند . از میان این نامه‌ها یکی « اختر » است که آن را میرزا مهدی اختر با همکاری محمد طاهر تبریزی در استانبول انتشار می‌داد و گروهی از یاران سید جمال الدین اسدآبادی - و از جمله نویسنده معروف میرزا آقاخان کرمانی - با آن همکاری داشتند . شماره نخست این روزنامه در سال ۱۲۹۱ ق . بیرون آمد .

در لندن میرزا ملکم خان نظام‌الدوله - که وزیر مختار ایران بود - از سال ۱۳۰۷ ق . نامه‌بی‌یی به نام « قانون » انتشار می‌داد و در آن از یاری ایرانیانی که در دیگر کشورهای اروپا می‌زیستند بهره‌مند می‌شد و یاران سید

جمال الدین هم از ترکیه برای او نامه‌ها و مقاله‌هایی می‌فرستادند. روزنامه قانون نیز در بیداری ایرانیان مؤثر افتاد.

در سال ۱۳۱۱ ق. در کلکته به کوشش سید جلال الدین کاشانی و مؤید‌الاسلام نامه دیگری با نام «حبل المتن» انتشار یافت که پایدارتر از نامه‌های دیگر بود.

در سال ۱۳۲۵ ق. سید حسن برادر مؤید‌الاسلام نامه‌بی با همان عنوان حبل المتن در تهران انتشار داد. در سال ۱۳۲۷ ق. همین سید حسن در رشت به نشر حبل المتن پرداخت. سید حسن نیز یکی از مبارزان نهضت مشروطه بود که در دوره استبداد محمد علی شاه به رویه تبعید شد و پس از برکناری او به ایران بازگشت و در رشت به کار خود ادامه داد.

از دیگر روزنامه‌های ایرانی در کشورهای خارج، نامه‌بی است به زبان عربی که آن را سید جمال الدین برپا کرده و نامش را «عروة الونقی» نهاده بود.

در باره روزنامه‌های ایران در آغاز سده چهاردهم سخن بسیار داریم و اگر این کتاب تاریخ مطبوعات بود می‌توانستم همه آنها را بنویسم اما در اینجا ناچارم سخن را زودتر به انجام پیوندم و بگویم این مجموعه ارزشی در سالهای پیش و پس از فرمان مشروطیت اندیشه‌های نو را به مغزها راه داد و اندک اندک مردم کوچه و بازار را نیز از ارزش این دگرگونی آگاه کرد.

اکنون که سخن از روزنامه در ایران است بد نیست که به نامه‌های فکاهی و انتقادی نیز اشاره کنم و بهیاد آورم که همواره این گروه در دل و جان مردم ارجمندی خاص و نفوذ عمیقی داشته و گاه بیدار کننده‌تر از نامه‌های جدی بوده‌اند. شاید نیمی از شهرت صور اسرافیل بستگی به «چرنده و پرنده» دهد

داشته است زیرا مردم همیشه آنچه را نتوانسته‌اند آشکارا بگویند در دل طفیلهای شیرین شنیده و باز گفته‌اند.

از جمله این نشریات فکاهی مجله‌یی است با عنوان «ملانصرالدین» که به زبان ترکی آذربایجان در تفلیس چاپ می‌شده و در زیرکاریکاتورهای آن عبارات فارسی نیز دیده می‌شود. روزنامه فکاهی دیگر «شیخ چغندر» است که پنج سال پس از فرمان مشروطیت در تهران بیرون آمده و پایه‌گذار آن مردی به نام میرفتحعلی بوده است. دیگر نامه فکاهی «شیدا» است که همزمان با «شیخ چغندر» در استانبول چاپ می‌شده است.

* * *

بیداری و نوآندیشی ایرانیان از عوامل دیگری نیز مایه می‌گرفت که یکی از مهمترین آنها «شب‌نامه» هاست. شب‌نامه‌ها نوشه‌های کوتاهی بود که در چندین نسخه تکثیر می‌شد و یک انجمن پنهانی آنها را انتشار می‌داد. بیشتر آنها در سالهای نزدیک به فرمان مشروطیت به کوشش کسانی چون حاجی میرزا حسن رشیدی، شیخ یحیی کاشانی و میرزا محمد علیخان بیرون داده می‌شد.

نویسنده‌گان شب‌نامه‌ها می‌کوشیدند که اسنادی در باره فعالیت‌های درباریان و سازش‌های آنان باروسیه انتشار دهند. ترکیب «شب‌نامه» بعدها به معنی نوشه‌های بی‌نام و نشان سیاسی به کار رفت و در استانبول و تهران شب‌نامه‌های متعدد انتشار یافت که از آن میان «شاهسون»، «لسان‌الغیب» و «غیرت» مشهورند. در شهر اصفهان نیز شب‌نامه‌یی با عنوان «روزنامه غیبی» تهیه و در سن پترزبورگ چاپ می‌شد و گفته‌اند: نویسنده روزنامه غیبی ملک‌المتكلمين بوده است. این شب‌نامه از حکومت جابرانه ظل‌السلطان (مسعود میرزا) که فرمانروای اصفهان بود نکته می‌گرفت و بر او می‌تاخت. در تهران

یک نامه غیبی دیگر هم بود که عنوانش را «نشریه حمام جنیان» گذاشته بودند. این شب نامه ها را «تلقین نامه» و «ارشاد نامه» هم گفته اند زیرا نویسندهای آنها می خواستند با تلقین و آموزش و نشر عقاید خود مردم را به راه آزاد بخواهی بکشانند و اعتقاد آنها را نسبت به سازمان فرمانروایی و وزیران و امیران سست تر کنند.

* * *

گروهی از صاحب قلمان که دور از میهن بودند به موازات نوشتن مقاله در روزنامه های ایرانی کشورهای دیگر، به نگارش کتابهایی نیز دست می زدند که در روش ساختن ذهن مردم بسیار مؤثر بود. از آن میان عبدالرحیم تبریزی (طالبوف) و میرزا آقاخان کرمانی بیش از همه کار و کوشش کرده اند. در گفتارهای دیگر خواهم گفت که این کوشش چگونه بوده و کتاب های این گروه چیست؟

* * *

در روزگاری که مردم ایران نخستین گامهای خود را در راه نوادرانی شی و نوزیستی می نهادند، در کنار همه عوامل و موجباتی که یادش نهادند چند تن از واعظان نیز شایان توجه بود زیرا روی سخن این گروه با مردم کوچه و بازار بود و آنها که خواندن و نوشتن نمی دانستند یا پولی در بهای کتاب و روزنامه نمی دادند تنها راه روشن شدن شان این بود که سخن واعظی را بشنوند و در سایه ایمان و پاکدلی به آن دل بندند و به راه آزادی و آزادگی روی آورند. سید جمال الدین اصفهانی یکی از این واعظان پاکدل بود که در سال ۱۳۲۶ ق. دو سال پس از فرمان مشروطیت در راه آزادی کشته شد. دیگری ملک المتكلمين بود که او نیز به فرمان محمد علی شاه همراه با جهانگیرخان صور اسرافیل در باخشش کشته شد. نام شیخ محمد همدانی را نیز باید در این شمار آورد و این

نکته راهم باید گفت که این واعظان اگر به حمایت چندتن پیشوایان نامدار مذهبی دلگرم نبودند شاید خودرا در خطر نمی‌افکنندند. مردانی چون آخوند ملام محمد کاظم خراسانی، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی پشتیبان این گروه بودند و چون از آن جمله ملام محمد کاظم پیشوای رسمی شیعیان بود نفوذ کلام این واعظان در مردم بیشتر می‌شد.

آنچه در این گفتار گذشت یادداشت‌های پراکنده‌یی بود درباره رشته‌هایی که چون بهم پیوست تار و پود در فشن آزادیخواهی را پدید آورد و در سامان تازه حکومت و جامعه ایرانی مایه پیشرفت‌هایی شد. شاید نکته‌های دیگری نیز ناگفته مانده باشد. اما در این گفتار به آنها اشاره‌هایی شده است.

کتابنامه گفتار نخست

- ۱- آرین پور (یحیی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی)
ج ۱
- ۲- آرین پور (یحیی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی)
ج ۲
- ۳- اقبال آشتیانی (عباس) - تاریخ تمدن جدید
- ۴- برون (ادوارد) - تاریخ مطبوعات و ادبیات جدید ایران
- ۵- بهار (محمد تقی - ملک الشعرا) - سبک شناسی ج ۳
- ۶- شیرازی (میرزا صالح) - سفرنامه - زیرنظر اسماعیل راین
- ۷- صلح جو (جهانگیر) - تاریخ مطبوعات
- ۸- صدیق اعلم (دکتر عیسی) - تاریخ فرهنگ ایران.
- ۹- نظام الاسلام کرمانی - تاریخ بیداری ایرانیان.

گفتار دوم

گرایش به ساده نویسی

در نخستین سالهای سده یازدهم هجری ، همان روز هایی که شعر و نثر فارسی اسیر نازک خیالی و مضامون بافی شیوه هندی بود و هیچ نثر نویسی یک نوشتۀ ساده و آشنا نمی نوشت ، روشنلی در شهر دکن هندوستان سخن از ساده نویسی می گفت و می کوشید که نوشتۀ اش برای مردم بی ابهام باشد . این مرد شیخ ابوالفضل دکنی^۱ وزیر اکبر شاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ق .) بود که در کتاب های « اکبر نامه » و « آین اکبری » و نیز در نامه های دیوانی و در آثار دیگر ش یکباره می بینیم که نسبت واژه های عربی در نثر فارسی از هفتاد در صد به ۲۵ تا ۳۰ درصد کاهش یافته است . شیخ ابوالفضل معتقد بود که : باید کتابها را ساده کرد تا شماره بیشتری از مردم بتوانند بخوانند و از آنها بهره بگیرند و خود او کلیله و دمنه بهرام شاهی (ترجمۀ نصرالله منشی) را به نثری

۱- شیخ ابوالفضل برادر شاعر معروف فیضی دکنی و پسر شیخ مبارک است .

روانتر و کوتاهتر باز نوشته و به آن عنوان « عیار دانش » داد ...
اما این کوشش دوام نیافت و دنبال نشد زیرا دیگران مانند او بر لغت
و زبان فارسی و عربی چیره نبودند و نمی توانستند معادلهای مورد نیاز را
برای واژه های بیگانه بیابند . گروهی از پیروان او نیز گمراه شدند و
به بر ساختن واژه های بی پایه پرداختند و آنها را در فرهنگ نامه هایی مانند
« دساتیر » و « دبستان المذاهب » گنجانیدند و کار این گمراهی بدانجا کشید
که در واژه نامه هایی چون « برهان قاطع » نیز این واژه های بر ساخته راه
یافت .

پس از مرگ ابوالفضل نزدیک دو قرن کسی به راه او نرفت تا در زمان
قاجاریان دیرانی چون ابوالقاسم قائم مقام گامهای تازه بی در این راه
برداشتند .

* * *

ابوالقاسم قائم مقام در ۱۱۹۳ ق . به دنیا آمد و چون پدرش پیشکار و
وزیر ولايتعهد در آذربایجان بود او نیز پس از گذراندن دوران تحصيل
به بارگاه عباس ميرزا راه یافت و هنگامی که پدرش خسته و فرسوده شد او
کارگزار فرمانروايی آذربایجان گردید و در هموار کردن راه آشتی با روسیه
کامیابی هایی به دست آورد و از همانجا نیروی سیاسی او در آینده فرزندان
عباس ميرزا مسؤول افتاد و پس از مرگ عباس ميرزا هم - با اين که برادران
او زنده بودند - ولیعهدی به پسرش محمد داده شد .

این چهره سیاسی سده سیزدهم هجری در کنار بازیگری های چرخ
سیاست بازار شعر و نویسندهای خود را هم از رونق بازنداشت و در نوشتن
مقالات و نامه ها و فرمانها شيوه بی پيش گرفت که پیروی از روش سعدی بود
اما لطيفه های تازه هم در آن دیده می شد : جمله هایش کوتاه و رسا بود .
كلمات سنگین و نا آشنای تازی که چند قرن آب و رنگ نگارش بود در آن

به چشم نمی خورد . اگر سجع و موازنی در سخن او می آمد همراه با خوش - آیندی و تناسب لفظ و معنی بود .

هنگامی که عباس میرزا با روسها می جنگید و روحانیان آذربایجان مانند پدرش او را به خدا سپرده بودند و علمدار سپاه ایران از آنها دل کنده بود ، قائم مقام از زبان او نامه بی به پدر خود نوشت و به تبریز فرستاد . در اینجا گوشه هایی از آن نامه را می خوانید^۱ :

«... [والا حضرت ولیعهد] می فرمایند : پلوهای قند و ماش و قدح های افسره و آش شما است که حضرات را هار کرده است (یعنی آخونده را) . اسب عربی بی اندازه جو نمی خورد ... خلاف یابوی دور غه (دو رگ) که تاقدرتی جو زیاد دید و در قوروق بی مانع چرید، اول دندان ولگد به مهتری که تیمارش می کند می زند ... هر گز علمای تبریز این احترام و عزت و اعتبار و مطاعتی را نداشته اند ، تا در این عهد از دولت ما و عنایت ماست که علم کبریا به اوج سما افراشته اند . سزای آن نیکی این بدی است : امروز که ما در پرایر سپاه مخالف نشسته ایم و مایملک خود را بی محافظ خارجی به اعتماد اهل تبریز گذاشته ، در شهر پایتخت ما آشوب و فتنه بکنند و دکان بازار ببندند و «سید حمزه» و «با غمیشه» برونده و شهرت این حرکت را «مرزویچ» در مملک روس و «صفی خان» در آستانه همایون (درباره فتحعلیشاه) و دیگران در مملک روم بدھند . روی اهل تبریز سفید !

... اگر حضرات از آش و پلو سیر نشوند بهجا ، اما شما را چه افتاده است ؟ صد یك آنچه با اهل صلاح حرف جهاد زدید اگر با اهل صلاح صرف جهاد شده بود کافری نمی ماند که مجاهدی لازم باشد ...

این گوشه هایی از یك نامه اداری است و با این حال چیرگی نویسنده را بر سخن فارسی و بازیگری هنرمندانه او را باوازه ها نشان می دهد و اندیشه بلند اورا نیز آشکار می سازد . این نکته را هم بگوییم که در نامه های قائم مقام - و بیشتر در نامه های دوستانه اش - آوردن شعرها و مثل های پارسی و تازی ، گاه سبب دشواری سخن می شود و نوشه را از فهم خواننده عادی دور می کندا

۱- این نامه را با حذف قسمتهای زیادی کوتاه کردم تانکات اصلی آن بر جای بماند.

باز هم این تمثیل‌ها و تضمین‌ها بسیار شیرین و خوش آهنج است و ارزش هنری نوشه را می‌افزاید. بویژه که بسیاری از آنها یادآور هنرمندی‌های سعدی و دیگر نویسنده‌گان پیشین است. هنر دیگر او آوردن ترکیب‌ها و مثل‌های عامیانه در نشر ادبی و اداری است و در این راه نیز چیرگی خود را بر زبان مردم نشان داده و شاید این نکته بیشتر از هر نکته دیگر بر لطف سخن او افزوده است. ما در نثر قائم مقام عباراتی از این گونه می‌بینیم: «دیگ میان دوری جوش نمی‌آید ..» یا «.. این آخرها عجب شاعری شده بود! خوب‌می‌گفت آتش می‌زد، قیامت می‌کرد ...» یا «... از سایهٔ ماه‌ها فرار می‌کنند ...»^۱ و مانند این جمله‌ها که همه به زبان مردم کوچه و بازار است اما در میان عبارتهای استوار ادبی جاافتاده است.

قائم مقام یکی از بزرگوارانی بود که بادزدی و فساد دستگاه‌های مالی و اداری سنتیزه داشت و هنگامی که وزیر محمد شاه بود در این راه گامهایی بلند برداشت. محمد شاه سوگند خورده بود که هرگز خون این مردرا نریزد و به همین دلیل فرمان عزل و کشتن اورا نیز صادر نکرد اما در روز سی ام صفر سال ۱۲۵۱ ق. اسماعیل قراجه داغی سرفراش با غ نگارستان به فراشها دستور داد که قائم مقام را ناگهان بگیرند و خفه کنند و این کار را هم کردند و کسی نپرسید که آیا اسماعیل فرمانی برای این کار داشته است؟

* * *

در میان ساده نویسان سده سیزدهم هجری نام میرزا جعفر حقایق نگار را نیز باید یاد کرد. کار او بیشتر تاریخ نگاری است. کتابی به نام «حقایق الاخبار» نوشته است که سرگذشت قاجاریان را تازمان ناصرالدین‌شاه در بر دارد. در این کتاب شایستگی و ارزندگی امیرکبیر را یاد کرده و او را بزرگ داشته است. به همین دلیل نوشتۀ او مایه رنجش میرزا آقا خان نوری (صدر

اعظم زمان) گردیده و سرانجام به دستور ناصرالدین‌شاه این کتاب از میان مردم گرد آوری شده واژ میان رفته است. گویا چند نسخه چاپ شده این کتاب هنوز در کتابخانه‌های خانوادگی یافته می‌شود.

میرزا حسن فسائی نیز نویسنده‌یی دانشمند و خوش عبارت بوده و کتابی در تاریخ و جغرافیای استان فارس به نام «فارسنامه ناصری» نوشته است. این کتاب نثری شیرین دارد و برای آشنایی با سرزمین فارس راهنمایی سودمند است. فارسنامه میرزا حسن در همان زمان ناصرالدین‌شاه به چاپ رسیده است.

پدر امین‌الدوله - که مجده‌الملک خوانده می‌شد - نویسنده‌یی دانشمند و نکته‌سنجد بود. او کتابی نوشته است به نام «مجده‌یه» و در آن به عبارتی لطیف از دستگاه اداری و شیوه کار دارایی کشور نکته‌جویی کرده است. رسالة «مجده‌یه» - که پنهانی چاپ و نشر شده - از کهن‌ترین نوشه‌های انتقادی و سیاسی ایران است و پس از قاجاریان یک‌بار دیگر در تهران چاپ شده است. مجده‌الملک در آغاز سخن این بیت را آورده است:

من گنج خواب‌دیده و عالم تمام کر
من عاجزم زگفتون و خلق از شنیدنش
و از همین آغاز پیداست که چه می‌خواهد بگوید.

نام لسان‌الملک (محمد تقی سپهر در گذشته به سال ۱۲۹۷ق.) را نیز باید در شمار نویسنده‌گان نثر ساده روزگار ناصرالدین‌شاه آورد. اثر بر جسته سپهر کتاب معروف «ناسخ التواریخ» است که به دستور محمد شاه آغاز شد و در زمان ناصرالدین‌شاه پایان یافت. نثر او ساده است اما به خوبی نشان می‌دهد که نویسنده، ادبیات قدیم را خوانده واژ شیوه گذشتگان متأثر بوده است. کتابی هم به نام براهین العجم در فن قافیه تألیف کرده است.

رضا قلیخان هدایت نیزیکی از دوستداران نثر ساده است و در آثارش می‌بینیم که از آوردن واژه‌های سنگین و ناآشنا پرهیز می‌کند و مانند تاریخ

نویسان قرن‌های پیش معلومات لفظی خودرا برمعز خواننده نمی‌کوبد. کتابی بزرگ به نام «مجمع الفصحاء» نوشته که سرگذشت شاعران دوره‌های مختلف ایران است. کتابی دیگر به نام «ریاض العارفین» در باره شاعران صوفی - منش‌گرد آورده است. دوره تاریخ «روضه الصفا» رابا افزودن چند جلد کامل کرده و جالب این است که همه این آثار و کارهای دیگری که گردآوری یا تصنیف کرده به کوشش خود او چاپ شده و در دسترس مردم آن روزگار آمده است. رضاقلیخان فرهنگ لغتی هم به نام «انجمان آرای ناصری» تألیف کرده که بر روی هم از واژه نامه‌های دقیق و سودمند زبان فارسی است در سده سیزدهم، نویسنده خوش قلم دیگری راهم می‌شناسیم که کتاب «الف لیله ولیله» را به فارسی روان و شیرینی ترجمه کرده و به چاپ رسانیده است^۱. این مترجم میرزا عبداللطیف طسوجی است که با فتحعلیشاه و محمدشاه و ناصرالدین‌شاه همزمان بوده. کتاب او را دوبار در روزگار ما به نام «هزار ویک شب» به چاپ رسانیده‌اند.

نشر طسوجی روان و شیرین است و با موضوع آن که داستان‌های سرگرم کننده است هماهنگی دارد.

این چندتن نخستین مردانی هستند که نشر فارسی را به سوی سادگی کشانیدند و اگر چهره ابوالقاسم قائم مقام در میان این گروه نمی‌درخشید می‌توانستیم بگوییم: بیشتر اینان فقط نوشه‌های گذشتگان را ساده کردند.

* * *

در دوره ناصرالدین‌شاه کسان دیگری هم دست به قلم برداشتند و نوشه‌های ساده‌یی با موضوع تازه پدید آوردنند. واز این گروه دوم - که تا نخستین

۱- ظاهرآ اصل این کتاب یک مجموعه کهن ایرانی بوده که در تاریخ‌های دوره اسلامی به نام «هزار افسانه» از آن یاد شده است.

سالهای سده چهاردهم با آنها رو برو هستیم - یکی خود ناصرالدینشاه است. نثر ناصرالدینشاه سادگی دلنشیانی دارد و مجموعاً مایه ادبی و ذوق شاعرانه این پادشاه را هم نشان می‌دهد. آنچه ازاو بر جای مانده چندسفرنامه است که در آنها خاطره‌های سفرهای اروپا، عراق، خراسان و مازندران را نوشته و در بیان آنها تکلف‌های شاهانه و پنهانداریهای سیاسی را کنار گذاشته است این نمونه شرح یک برنامه تأثیر و سرگرمی است :

... پرده بالا رفت. قدری مرد و زن به زبان فرانسه گفتگو کردند.
بازی عشق و عاشقی و غیره درآوردند. بعد حقه باز غریبی آمد. مردی بود
جوان کوتاه قد - زن خوشگلی هم دارد! - اسم حقه باز کازنوو. حقه بازیهای
غیریبی درآورده که آدم حیرت می‌کرد، از جمله : ساعتهای مردم را از گلشان
درمی‌آورد، بدون این که ابدآ دستی به کوکش بزند یا بخواباند مثلث در همه
ساعت‌ها سه از شب رفته بود. بازمی‌کرد و می‌نمود: در ساعتی چهار از شب
رفته بود و دیگری هشت، دیگری دو ساعت.

قفل بزرگی را بازکرده و قفل نموده داد به معتمدالملک که در حجره
نزدیک به او نشسته بود. معتمدالملک خودش قفل کرده زور زد، باز نشد.
قفل را توی چوبی کرده دوسر آن را داد دست مردم. بعد به معتمدالملک گفت
تا چند عدد می‌خواهی بشمارم قفل باز شود؟ معتمدالملک گفت: دوازده.
حقه باز یکی یکی شمرد. سر دوازده که شد، گفت: قفل! بازشو. یکباره
قفل باز شد ...

* * *

از کسانی که همزمان با پادشاهی ناصرالدین شاه قلم را در راه
دگرگونی فکری جامعه ایرانی به گردش درآورده‌اند میرزا فتحعلی آخوندزاده
است. او از مردم خامنه آذربایجان بود. در ده سالگی به قفقاز رفت و ماندگار
شد. در هنگامی که هنوز جوان بود به دلیل آشنایی وسیع با علوم اسلامی و
تاریخ ادیان و تمدن متوجه شد که در جامعه ایران حکومت و جمعی از روحانیان
در کنار هم، مانع روشنی ذهن مردم‌اند و از این رو دست به نوشتمن کتابها و

رساله‌هایی زد که خشم اورا در برابر آنها نشان می‌داد.

نخست بهنوشتن نمایشنامه‌هایی پرداخت که بیشتر تقلیدی از کارهای مولیر فرانسوی بود به زبان ترکی. این نمایشنامه‌ها اولین نمایشنامه‌هایی هستند که یک ایرانی آنها را نوشته است. بعدها در حدود سال ۱۲۹۰ ق. میرزا جعفر قرق‌داغی آنها را از ترکی به فارسی درآورد.

آخوند زاده در «نامه‌های کمال الدله»، «خواب شگفت»، «درامه‌ها» داستان «ستارگان فریب خورده» و نوشته‌های دیگرش سخن‌هایی گفته است که در آن روزگار در ایران قاجاری و روسیه تزاری گفتش آسان نبود اما با این که این مرد در خدمت دولت روس وتابع حکومت تزاری بود^۱ دلیرانه حرفش را می‌زد و هر که را مانع رشد اجتماعی و فکری می‌دید سرزنش می‌کرد و به او می‌تاخت. او در پی این بود که مردم به موهومات دل نبندند و زندگی واقعی را دریابند و نگذارند جمعی باتکیه کردن بر دست آویزهای سیاسی و دینی خویش از آنها سواری بگیرند.

در آثار او گاه نیز تندری و تاخت و تاز به مقبولات و مقدسات دیده می‌شود اما نه بدان گونه که بنیاد انسانی مذهب و جنبه کمال‌جویی و رشد انسانی فراموش شود. در واقع آخوند زاده مردی است که از دست حکام شرع و عرف، به اصطلاح کفرش درآمده و به هر زبان می‌خواهد مردم را به سوی یک نظام فکری و زندگی همراه با هوشیاری بکشاند و هر چه در آثار او می‌خوانیم حاشیه‌یی است براین متن. و نویسنده‌گانی چون میرزا آقا خان کرمانی، طالبوف وزین العابدین مراغه‌یی نیز از نوشه‌های او بیش و کم الهام گرفته‌اند.

* * *

در این شمار از فرهاد میرزا معتمد الدله نیز باید یاد کنم زیرا چنان که در گفتار پیش نوشتمن او کوشیده است که دانش‌های تازه را به چشم و گوش ۱- او در خدمت ارتش روسیه بود و تا درجه سرهنگی نیز ترقی کرد.

مردم برساند و ترجمه‌یی در جغرافیا به نام «جام جم» دارد که به نسبت زمان از سودمندترین کتابهای این رشته است. واژگفتار پیش به بیاد داریم که علیقلی میرزا (اعتضادالسلطنه) هم در این راه گامهایی برداشت و در کتاب فلكالسعاده و روزنامه‌ها و نوشه‌های دیگرش با زبانی ساده و روشن برای بیداری مردم سخن گفت.

* * *

شیخ احمد روحی نیز یکی از نویسنده‌گان دانشمند دوره ناصری است که نثری متین و شیرین داشته و شعرهای می‌گفته است. فلسفه قدیم و مکتب‌های فکری و مذهبی مغرب زمین را می‌شناخته و در آثارش نکته‌های خواندنی بسیار است.

این مرد دوست یکدل میرزا آقاخان کرمانی بوده و در مبارزه‌یی که آزادگان ایران در برابر دولت ناصری آغاز کردند شیخ احمد روحی یکی از پیشگامان بوده است. او در سال ۱۳۰۳ ق. به همراه میرزا آقاخان کرمانی از ایران به ترکیه رفت. این دو دوست چون در افکار شیخ احمد احسائی (پایه-گذار مکتب شیخیه) مطالعه داشتند و برخی از مبانی مذهب «باب» را با آن هماهنگ می‌یافتدند به آینین باب گرا ییدند و برای دیدار پیشوای فرقه ازلی - میرزا یحیی صبح ازل - به جزیره قبرس سفر کردند. در آنجا میان آنها و صبح ازل یکدلی پدید آمد و چنان یار غار صبح ازل شدند که دختران اورا به همسری گزیدند. هر چند که ظاهرآ تکامل اندیشه آنها در سالهای بعد مکتب باب را نیز در نظر آنها از اعتبار انداخت و کارشان را به نوشتن کتاب هفتاد و دو مولت کشانید^۱، در بازگشت به ترکیه روحی و آقاخان از یاران نزدیک سید جمال الدین اسد آبادی شدند و در انجمنی به نام مکتب «آدمیت» اندیشه‌های انسانی و آزادیخواهی را پرورش دادند و از راه روزنامه‌های ایرانی تبلیغ کردند. مبارزة

۱- بدشرح آثار میرزا آقاخان در همین گفتار نگاه کنید. (ص ۶۸)

اینان با فرمانروایی مطلقه ناصرالدینشاہ به جایی رسید که میان دولتهای ایران و عثمانی برسر آوردن آنان به ایران گفتگوهایی درگرفت و سرانجام چون در سال ۱۳۱۳ ق. گروهی از ارامنه ترکیه شورشی برپا کردند و چندتن از آنان به آذربایجان پناه آوردند ، مقرر شد که روحی و میرزا آقاخان و خبیر الملک را به مرزبانان ایرانی بسپارند و در برابر ، مأموران ایرانی هم پناهندگان ارمنی را به دست عثمانیان بدهند .

روحی در یکی از نامه‌هایی که به مادرش نوشته ، از این ماجرا سخن گفته است^۱ :

«مادر مهربان من ، قربانت شوم ، امید است مزاج بهاج آن مخدره قرین صحبت و سلامت باشد . دو مكتوب شما از کرمان به توسط شیخ اخوی از اسلامبول این هفته رسید . بسیار خرم شدم . شرح حالم را بخواهید طولانی است . مختصرش این است که چهار ماه است گرفتار دو پادشاه اسلامم ، به واسطه خدمت بزرگی که در اتحاد ملل اسلامیه نمودم با جمعی دیگر از مردمان متدين عاقل .

چندی قبل یعنی دو سال قبل خوندگار روم^۲ از جناب سید جمال الدین افغانی - که خیلی مقرب و دوستش بود - خواهش نمود که هرگاه بتوانید که ملل اسلامیه را به یک اتحاد سیاسی دعوت نمایید که اگر سایر ملل عیسویه برضد ما برخیزند هرچه مسلمان در روی زمین است باهم متحد باشند . و ما با جمعی مردمان دانا و آگاه نوشتگات بسیار اول به علمای بغداد نوشتم و آنان هم در نهایت امتنان قبول نمودند و عرايض در این باب به سلطان عثمانی نوشته ، از طرف سلطان‌هم پدیشان هدیه‌ها و ادرامها شد ... خبر این اتحاد به سلطان ایران (ناصرالدینشاہ) رسید ، از جهالتش ... خیال نمود : مبادا علمای ایران به سلطان عثمانی روی آورده فردا برضد من برخیزند ! به سفیرش در اسلامبول نوشت و تلگراف نمود که : هر قسم که ممکن است اینان را نفی و طرد نما . و سفیر بی‌تدبیر‌هم در این موقع که تغییر صدارت و نظارت اینجا شده و دولت مشغول مسئله ارامنه بود ، به مایین رفته اظهار داشته بود که :

۱- کتاب اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی از دکتر فریدون آدمیت . ص ۲۸۰
۲- خوندگار روم (خداوندگار روم) یعنی پادشاه عثمانی .

سه چهار نفر از اهالی ایران که مفسد و دشمن دولت و ملت هستند در اینجا یند
شما آنان را تسلیم ما نموده ، ماهم در عوض ارامنه‌بی را که به خاک ایران
رفته‌اند به شما تسلیم می‌نماییم . سلطان هم نشناخته ما را تسلیم کرد ، یعنی
بنده و سرکارخان^۱ و جناب حاجی میرزا حسن خان^۲ ژنرال قنسول سابق
اسلام‌بیول را روانه طرابزون نمودند که از اینجا به ایران بیرون و....

سرنوشت سه‌دوست بدینگونه به پایان رسید که آنها را به تبریز آوردن و
در ماه صفر ۱۳۱۴ ق. - هنگامی که محمدعلی میرزا فرمانروای آذربایجان
شده بود - سراز تنشان جدا کردند ، هنگام شب ، زیر درخت نسترن در باع
اعتضادیه تبریز^۳

در باره روحی و کارهای او به هنگام گفتگو از آثار میرزا آفاخان
کرمانی باز سخن خواهم گفت .

* * *

نویسنده دیگر این دوره که در نوشته‌هایی نکته‌های تازه می‌توان یافت
میرزا ملکم‌خان ناظم الدوله است . این مرد از مقربان دربار ناصری و وزیر
محترم ایران در لندن و مردمی هوشیار و با استعداد بود .

در سال ۱۳۰۷ ق. این مرد از دولت ایران رنجید و در لندن روزنامه‌بی
به نام «قانون» پدید آورد و چنان که در گذشته یاد کرده‌ام در آن سخنان آزادی-
خواهانه گفت . این روزنامه در ایران به دست آزادگان پخش می‌شد و کوشش
مأموران ناصرالدین‌شاه برای توقيف آن مؤثر نبود . از میرزا ملکم‌خان رساله‌یی
به نام «رفیق و وزیر» نیز در دست است که در آن باریک اندیشه نویسنده در
مسائل سیاسی و کشور داری نمایان است . این رساله گفتگویی است میان
یک وزیر و دوست نکته سنج او .

۱- یعنی میرزا آفاخان کرمانی .

۲- خبیرالملک

۳- اندیشه‌های میرزا آفاخان کرمانی - ص ۳۵

دوست نکته سنج ، وزیر را سرزنش می کند که: چرا دل به تجمل وجه
و ثروت بسته و بار سنگین و ظایف خود را فراموش کرده است؟ و وزیر
می کوشد که با هر دست آویزی خود را از این سرزنش بر هاند. نظام الدوله در
این رساله همه سخنان تند و نکته جویانه خود را بربازبان «رفیق» نهاده است.
نمونه بی از این نوشته را در اینجا می خوانید :

رفیق - باز رفتید برس وزارت. آخر از این وزارت چه فایده بردید که
اینقدر طالب آن هستید. اگر از برای این است که به این دولت خدمت بکنید
و از برای خود نیکنامی و آسودگی بگذارید که به قدر کفايت جاه و منصب
دارید، و اگر منظور شما آن است که میرزا آفاخان^۱ بشوید، پس اول بفرمایید
از آن ذلت چه نوع لذت تصور می کنید؟ این چه حرص است که در خرابی
خانواده خود دارید؟ از وزیر ایران یکی را نشان بدھید که در دم آخر آرزوی
مهتر خود را نکشیده باشد! شما چرا باید از این همه سرمشق متقدیم متنبه
نشده باشید؟

... هر گاه نصف آن تدبیری که میرزا آفاخان به جهت ازدیاد مداخل
نظام الملک^۲ به کار برد صرف انتظام لشکر می شد الان هند مال ایران بود. ما
وقتی که یک کالسکه مندرس سوار می شویم و چند نفر مأمور گرسنه دور خود
جمع می نماییم خیال می کنیم که: جمیع مراتب بزرگی و نهایت مقامات استقلال
را حاصل کرده ایم!

لذت بزرگی را آن وزیر در ایران خواهد برد که بتواند بگوید: راه آهن
ایران را من ساختم، اما کن مشرفه را من گرفتم، افغان مال من است، عهد
نامه ترکمانچای را من پاره کردم، مالیات ایران را من به پنجه کرور رسانیده ام،
راه تسخیر آسیا را من باز کرده ام. لذت وزارت در این آثار است و من هنوز
نتوانسته ام بفهم چه طور می شود که یک وزیر ایران این لذت های روح پرور
را می گذارد و عمر خود را در آرزوی بازیچه های شخصی بسی معنی تاف
می کند...؟

وزیر - حالا چه کنم که این معجزها ظهور بکند؟ که دولت ایران صاحب
یک کرور لشکر بشود؟

رفیق - همان تدبیر که صاحب کتابچه غیبی تکلیف می کند.

۱- منظور میرزا آفاخان نوری صدراعظم است.

۲- پسر میرزا آفاخان نوری

وزیر - عجب اسباب معجز پیدا کرده‌اید؟ از این چند ورق تحریر نامربوط چه خواهد شد؟ از یک خواب دروغ چه حاصل؟ مجلس تنظیمات چه دخلی بهمانحن فیه دارد؟ یعنی این قدر خالک برسر ما شده که پس از خدمت سی سال بهشاه و پس از چند سفر خراسان... حالا بیایم ریشم را بهدست چند جهال بدhem که قانونی که بخواهند بگذرانند؟ ... رفیق - هزار افسوس که امید جزئی مرا مبدل بهیأس کردید...

درباره ملکم و نوشه‌هایش سخن بسیار است اماهemin مختصر می‌تواند راهنمای شناسایی او شود و اگر کسی بخواهد بیشتر او را بشناسد دستنویس رساله‌هایی را که از او مانده است می‌تواند بخواند، رساله‌هایی چون: اصول آدمیت . ندای عدالت ، مفتاح ، کتابچه غیبی ، فرقه کج بنیان ؛ و نیز مقاله‌های اورا در روزنامه قانون .

* * *

در گفتار پیش از حاجی میرزا علی امین‌الدوله (در گذشته به سال ۱۳۲۲ق.) یادکرده‌ام . در اینجا نیز باید نام اورا در شمار ساده نویسان نوآندیش بازگوییم . از او یادداشت‌ها و سفرنامه‌هایی داریم که علاوه بر داشتن مطالب شیرین و تازه ، نثری خوش‌آیند دارد . او از ندیمان ناصرالدین‌شاه و از دانش-وران ارجمند آن روزگار و در نخستین سفر اروپا منشی ناصرالدین‌شاه بود . در سال ۱۳۱۴ق. صدراعظم دربار مظفرالدین‌شاه شد و سال دیگر بدخواهانش اورا از دربار راندند . امین‌الدوله به گیلان رفت و از آنجا به قفقاز و ترکیه و مصر و عربستان سفر کرد و چون به ایران بازگشت سرگذشت این سفر را به شیوه استوار و دلنشیزی نوشت . در این سفرنامه باریک بینی و هشیاری و دقت و ذوق طبیعی به هم پیوسته و گاه وصفی شور انگیز پدید آورده است . از یک دوشیزه اروپایی که در کشتی با او و یارانش همسفر شده بدن گونه یاد می‌کند :

۱- هرچند در انشاء او خطاهای دستوری و منطقی دیده می‌شود ارزش کار او را چندان نمی‌کاهد.

«... ما نیز همنگ جماعت شدیم و به صحبت سعدالمالک مشغول، که از در مادموازل^۱ وارد شد و با مردی مسن قوی بنيه - که عینک دارد و سیمای مطبوعی ندارد و با سیگار خود در کنار درب این اطاق ایستاده - در آمیخت. سیاق رفخار او معلوم می‌کرد که این مرد باید پدرش باشد، و^۲ پریدرش لعنت که این لعبت زیبا و خلقت بهشتی چگونه به مردی بدقدیافه و دور از مردمی منسوب تواندشد؟ چشم و دل البته درمیان جمع به آفرینش خوب و صنع مرغوب خدابی می‌رود - من نیز برآنم که همه خلق برآنند - ... الامان که چه موزون و دلفریب است... و اگر ساعتی دقیق شوید و از دیده مجدها مملک^۳ بنگرید بی- آنکه فتوگرافی از او در دست باشد شماشیش را توانید دید : بدنی از عاج یا مرمر به دست استاد ازل پرداخته شده ، گردن به اندازه بلند ، شانه‌ها بالمالیمتی تمام ازدو سمت به ساعد و بازو سیجه آورده ، دو بازو بلند به اعتدال دو شاخ طوبی و بی‌هیچ لاغری باریک و ظریف ، دستها که گویی از چینی سفید ساخته‌اند بی‌سخن مانند درثین ، انگشتها باریک و بلند...»

سخن تمام بگفتم و همچنان باقی است حکایت لب شیرین و چشم فتنش چشم‌ها درشت است و مخمور نیست ، سیاه نیست و مقبول هست ، به اصطلاح عصر میشی و از چشم آهوی ختن دلایلزتر... »

از این نمونه‌ها بسیار می‌توان آورد اماجای این گشاده سخنی نیست و و شایسته است که در باره نثر شیرین این نویسنده ، داوری شادروان استادبهار را بازگویم که : «نه تقليد خشك و خنك فرنگي مآبان يمایه را از نثر فرنگي در بر دارد نه خشونت و ايجاز يا روده درازى و اطناب متراوف بافان و مترسلان يبنو ف خودمانی را ؛ وبالاخره همان است که باید باشد یعنی هم جامع است و هم مانع و اگر در واقع کامل و تمام نیست نمونه نهضتی است که مژده کمال و تمامیت می‌دهد^۴»

۱- در قسمتهای پیشین سفرنامه از این دختر گفتگویی داشته است.

۲- مجدها دوم برادر امین‌الدوله.

۳- سبک شناسی - ج ۳ ص ۳۸۵

برای دیدن نمونه‌های بیشتر از نوشه‌های امین‌الدوله می‌توانید خاطرات سیاسی او را که در تهران چاپ شده است بخوانید.

* * *

میرزا آقاخان کرمانی پرکارترین و درخشندۀ ترین چهرۀ ادبی و اجتماعی عصر ناصری است. کارهای قلمی او جالب و گاه ستایش انگیز است و با این که مذهب و شیوه زندگی او را بسیاری از شناسندگانش نپسندیده‌اند در میان صاحب قلمان باید ازاو به نیکی یاد کرد.

زادگاه میرزا آقاخان بخش مشیز شهرستان کرمان و پدرش مردی به نام میرزا عبدالرحیم و پیرو مکتب صوفیان «اهل حق» بود. عبدالرحیم با زنی همسر شد که پدرانش پیرو مذهب زرده بودند. در چنین خانه‌یی که اندیشه‌های گوناگون روحانی و مذهبی راه داشت به سال ۱۲۷۰ ق. کودکی چشم گشود که نامش را عبدالحسین نهادند و در تاریخ به «میرزا آقاخان» معروف شد؛ عبدالحسین خواندن و نوشتن را در زادگاه خود آموخت و با ریاضی و پزشکی و علوم دینی هم آشنا شد. آنگاه به آموختن فلسفه گرایید و اندیشه‌های صدرالدین شیرازی (ولاد صدر) و شیخ احمد احسائی (متفسکر و پایه‌گذار مکتب شیخیه) را بادقت خواند و از آنها نکته‌های تازه‌یی دریافت. در این راه نیز دیر نپایید و تازه جویی، او را به آموختن زبانهای باستانی کشاند، نقاشی یادگرفت و به کشیدن نقشه‌های جغرافیایی پرداخت و بدین سان سالیانی از جوانی را پشت سر گذاشت.

هنگامی که ناصر‌الدوله (عبدالحمید میرزا) فرماندار کرمان شد او را به سرهستی مالية کرمان گماشت. اما او که در هیچ کتابی آداب سند سازی وزورگویی را نخوانده بود نتوانست منافع ناصر‌الدوله را حفظ کند و ناچار بر کنار شد و به اصفهان رفت.

در این سفر احمد روحی - دوستی که تا پایان زندگی با او بود - نیز

رهمی سپرد . این دومرد در اصفهان با ارمنی‌ها آشنا شدند و در آموختن زبان فرانسه کوشیدند . آن روزها ظل‌السلطان (مسعود میرزا) فرماندار اصفهان بود و چون آوازه این دومرد راشنید ، آنها را به بارگاه خود برد و به ظاهر گرامی داشت . اما چندی نگذشت که نامه ناصرالدوله کاررا دگرگون کرد . روحی و میرزا آقاخان رهسپار تهران شدند و از تهران به مشهد رفتند و سرانجام در سال ۱۳۰۳ ق. این دودوست از ایران دل‌کشند و به عثمانی (ترکیه) سفر کردند .

میرزا آقاخان در نتیجه آشنایی با مکتب شیخ احسائی و ملا صدرآ دوستدار فلسفه آنان شده بود و چون برخی از مبانی مکتب پایه نیز اقتباسی از گفته‌های شیخ احمد احسائی است گرایشی به مکتب باب پیدا کرد و بادوست هم‌اندیشه و همراه خود احمد روحی - چنان که گذشت - برای دیدار «صبح-ازل» رهبر فرقه بابی ازلی به قبرس رفت . در چند صفحه پیش از یکدلی و پیوند این دو با صبح ازل سخن گفته‌ام و نیاز به تکرار نیست .

در بازگشت از قبرس میرزا آقاخان بامیرزا مهدی اختر و محمد طاهر تبریزی آشنا شد و در نوشن روزنامه «اختر» در استانبول با آنها همکاری کرد . در «اختر» مقاله‌های تندسیاسی می‌نوشت و به حکومت قاجار باهشیاری و بی‌باکی خرد می‌گرفت و حکومت ایران انتشار این شماره‌های «اختر» را منع می‌کرد . نوشه‌اند : ناصر الدین‌شاه هنگامی که این مقاله‌ها را می‌خواند دندان می‌فشد و دشتم می‌گفت .

مقاله نویسی در «اختر» هم‌روح تازه جوی میرزا آقاخان را خرسند نکرد . در مدرسه ایرانی استانبول به کار معلمی پرداخت . در این پیشه نیز خود را کامیاب نمیدو با این که در دانش و بینش پایه‌بی ارجمند یافته بود^۱ دل به کار

۱- ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار که در حدود سی سالگی او را دیده ، دانش و تیز هوشی اورا شگفت‌انگیز و ستودنی شمرده است .

معلمی نبست و بر سر خوردگی و خشم او افزوده شد .
در سال ۱۳۰۷ ق. - چنانکه اشاره شد - ملکم خان در لندن روزنامه «قانون» را انتشار داد . میرزا آقاخان آنرا موافق اندیشه و راه خود یافت و در نامه‌یی به ملکم نوشت که : «دلم از دست هرج و مرچ اوضاع ایران صد بار بیشتر از همه شماها خون است» و آمادگی خود را برای همکاری با «قانون» اعلام کرد و از ملکم خواست که وسیله سفر او را به لندن فراهم کند . از آن پس مقاله‌های او در «قانون» چاپ می‌شد و یاران و دوستدارنش در ترکیه و ایران خواندن این روزنامه را تبلیغ می‌کردند .

در سالیانی که میرزا آقاخان در ترکیه بود از یاران صمیم سید جمال - الدین اسدآبادی شمرده می‌شد و می‌کوشید که اندیشه‌های سیدرا در نوشه‌های خود بگنجاند و اگر بتواند برای او رایزنی سودمند باشد . روزنامه «قانون» را به نظر سید می‌رسانید و همراهی او را باشیوه «قانون» به ملکم ابلاغ می‌کرد و بدین سان میان دشمنان استبداد، همدلی بیشتر می‌شده؛ سرانجام ناصرالدینشاه تصمیم گرفت سید و یاران او را به ایران باز گرداند و کیفر دهد . کوشش سفیر ایران در استانبول برای باز گردانیدن این گروه مؤثر نیفتاد . اما در سال ۱۳۱۳ ق. چند واقعه نامتنظر دست بهم داد : ناصرالدینشاه - که می‌خواست پنجاه میین سال پادشاهیش را جشن بگیرد - کشته شد و در بازجویی از میرزا رضای کرمانی قاتل او، دانستند که او از یاران سید است . در همان روزها ارمنی‌های استانبول شورشی کردند و به دولت عثمانی گزارشی غرض - آسود داده شد که در این شورش آقاخان و دیگر یاران سید دست داشته‌اند . شورش ارمنی‌های استانبول و پناه آوردن گروهی از آنان به تبریز بهانه‌یی به دست داد که آقاخان و یارانش را - چنانکه در گذشته نیز گفته‌ام - به دست مأموران ایران بسپارند .

آن روزها محمد علی میرزا ولیعهد و فرمانروای آذربایجان بود و از

این سه تن دل پرخونی داشت . مظفرالدین شاه که تازه بر تخت نشسته بود امین-الدوله را به آذربایجان فرستاد تا پیشکار و لیعهد باشد و تند روی های او را تعديل کند اما هنوز پای امین الدله به آذربایجان نرسیده بود که هر سه تن را در ماه صفر سال ۱۳۱۴ ق. در باغ اعتضادیه تبریز سر بریدند .

میرزا آقاخان یکی از میهن دوستانی بود که رنج زندگی دیدن بیمه‌ی ایرانی و بداندیشی از بستگان نزدیک ، مشاهده بی‌سامانی های کشور و گشودگی دامان آرزوها ، روانش را فرسوده بود و بهمین دلیل به دشواری می‌توانست شیوه ثابتی در زندگی دینی و اجتماعی داشته باشد .

به کیش زردشت و سرمایه‌های تمدن باستانی ایران دلبسته بود . مکتب عرفان راهم دوست می‌داشت . از تعصّب در آین و دین بیزار بود و با همه بستگی به مکتب «بابی ازلی» تنها گوش‌هایی از فلسفه آن را می‌پسندید . هوش سرشاری داشت . آنچه را خوانده بود خوب دریافته و بهیاد سپرده بود . بسیار می‌اندیشید و اندک سخن می‌گفت . کنجکاوی و هشیاری و پراندیشگی ، او را همواره به سرگردانی می‌کشانید و تا پایان زندگی در بسیاری از مسائل چهار این سرگردانی بود .

نوشته‌های او کم نیست اما دستنویس همه آنها بر جای نمانده و آنچه مانده بیشتر به چاپ نرسیده است . نثرش دو گونه است : در نوشته‌های تاریخی و تحقیقی به شیوه استوار دیران قلم زده است . اما در آنجا که سخن از سیاست و میهن دوستی و بیدار کردن مردم است ، شیوه‌اش سادگی و بی‌پیرایگی گفتگوی روزانه را دارد . آنچه از میرزا آقاخان مانده پنج گروه کتاب و نوشته است : یکی آثار تاریخی اوست که در آنها کوشیده است یک دوره تاریخ تحلیلی و انتقادی ایران را بنویسد .

۱ - خود او درباره این دوره به ملکم خان نوشته است : «مقصود حقیر این امت که از ابتدای سلطنت ایران گرفته ، در هر عصر مقتضیات و اسباب ترقی و تنزل دولت را شرح بدهم تا به این عصر حاضر ... امروز برای ایران چنین تاریخی خیلی لازم است . اگر چه از برای نویسنده آن خطر جان است ...»

یک جلد از این دوره به نام «آیینه اسکندری» در تاریخ ایران باستان است و جلد دیگر درباره «اسلام تا سلجوقیان» بوده که بر جای نمانده و تنها در یکی از نامه‌های او به ملکم خان به این تاریخ اشاره‌یی شده و خود او نوشته است که این کتاب را به سید جمال الدین اسد آبادی نشان دادم ... «می‌فرمایند: ناقص است». از دوره سلجوقی تا عصر قاجار این کتاب ادامه نیافته؛ اما برای این دوره جلد خاصی تدوین شده است که حتی در نامگذاری آن باز تاب اندیشه نویسنده به چشم می‌خورد. این کتاب را «تاریخ قاجاریه» و سبب ترقی و تنزل ملت و دولت ایران» نام داده است.

گروه دوم آثار او نوشته‌هایی است که از مذهب و سیاست در آنها گفتگو شده و می‌توان آنها را نوشته تبلیغی نامید. میرزا آفاخان نوشتند مجموعه‌یی را با عنوان «صد خطابه» آغاز کرده اما نتوانسته است بیش از چهل و دو خطابه آن را بنویسد. این خطابه‌ها در واقع نامه‌هایی است که شاهزاده خیالی هندی به نام «کمال الدوّله دهلوی» برای شاهزاده خیالی دیگر به نام «جلال الدوّله ایرانی» می‌فرستد و در آنها می‌کوشد ایرانی را بیدار کند. در این مجموعه، سخنان تکراری بسیار است و طرح کلی آن نیز از نوشته‌های فتحعلی آخوندزاده اقتباس شده است. از دیگر نوشته‌های سیاسی میرزا آفاخان باید «سه مکتوب» را نام برد که در آن نیز از مسائل سیاسی گفتگو شده و اکنون تنها یک مکتوب آن بر جاست و می‌نویسند نام «سه مکتوب» را دیگران به غلط بر آن نهاده‌اند. «در تکالیف ملت» رساله‌یی است که در آن میرزا آفاخان مردم ایران را به انقلاب و آزادی‌خواهی فراخوانده اما ظاهراً این پیام را هرگز برای مردم نفرستاده است. میرزا آفاخان کتاب دیگری به نام «هفتاد و دو ملت» نوشته و در آن کوشیده است که به پیروی از سخن عارفان نامدار ثابت کنند که پیروان آیین‌های گوناگون،

بیهوده با یکدیگر می‌ستیزند^۱ زیرا گهر آین‌ها و هدف همه آنها چیزی جز انسان بودن و خوب بودن نیست. طرح کتاب «هفتاد و دو ملت» چنین است که در قهوه‌خانه‌یی - در یک شهر ساحلی هند - چند تنی از پیروان آین‌های گوناگون جدالی را آغاز می‌کنند و سرانجام اندیشه نویسنده را می‌پذیرند.^۲ درمیان آثار سیاسی و اجتماعی میرزا آقاخان باید به «حکمت نظری» هم اشاره کرد. این کتاب بیان و تحلیل اندیشه‌های کهن هندی و ایرانی و یونانی است و می‌توان گفت دنباله کتاب «هفتاد و دو ملت» است. در این مجموعه کتاب دیگری نیز نوشته است که در آن از آین «بابی» و برتری فرقه «ازلی» بر «بهایی» گفته شده و نام آن «هشت بهشت» است. در نوشن
کتاب‌های هفتاد و دو ملت، حکمت نظری و هشت بهشت، شیخ احمد روحی دوست دیرینش به او یاری کرده است. در شمار این گروه از آثار آقاخان باید رساله معروف «انشاء الله ، ماشاء الله^۳» را نیز یاد کرد. او در این کتاب کوشیده است که برخی از عقاید حاجی محمد کریم‌خان پیشوای شیخیه کرمان را رد کند و به اندیشه‌های خرافی و کرامات و معجزات بتازد. شیوه نویسنگی او در این کتاب شیرین و نثرش استوار است. در این مجموع نام نوشته‌های دیگری را هم می‌توان آورد اما آنچه گفتم نمونه‌های برتر و ارزش‌تر است.

گروه سوم از آثار او نوشته‌های ادبی و از آن جمله کتاب «رضوان» است که تقلیدی از گلستان سعدی است اما در آن به شیوه عیید زاکانی، داستان‌ها برای بیان معانی انتقادی و خردگیری بر مردان دینی و سیاسی ساخته

۱- جنگ هفتاد و ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. (حافظ)

۲- این طرح را میرزا آقاخان از کتاب «قهوةخانة سورات» اثر «برناردن دوسن پیر» تقلید کرده است. «قهوةخانة سورات» را آقای جمال‌زاده بهفارسی برگردانده است.

۳- در آثار ملکم خان نیز رساله‌یی به‌این نام هست.

شده است دونمونه از داستانهای این کتاب را در زیر می خوانید :

۱- فقیهی بر بالای منبر در فضیلت زمین حجاز سخن می گفت که : اگر
ریگی از ریگهای کعبه به کفش کسی افتد به خدا همی نالد تا آن را به جای نخستین
باز گرداند . ظریفی از پای منبر گفت : بنالد تا گلوپیش پاره شود . فقیه گفت :
ای احمق ! ریگ را گلو از کجا باشد؟ گفت پس از کجا نالد؟
واعظان هر سخن که می خواهند در لباس حدیث می گویند
نام او را خبیث می گویند طلبد گر کسی سند زیشان

قطعه

که اساس سخن بر آن چینند واعظان هر حدیث مرسل را
باز منکر شوند دیگر ره چون در آن صرفه دگر گریینند
۲- امام جمعه تهران به تلاشی عظیم افتاد و بحران سختش روی داد .
طولوزان دکتر را به عبادت وی آوردند ، خوردن شراب کهنه تجویز کرد . امام
جمعه استیحاش نمود که : اگر بخورم به جهنم خواهم رفت ! دکتر گفت : اگر
نخورید زودتر خواهید رفت .

قطعه

باده را خوانی حرام و خون مردم را حلال ؟
با چنین حالت عجب کز حق بهشت آرزوست
بس شگفتی دارم از این رای و روی تیره من
گر وصال حور عین با روی زشت آرزوست
در کتاب دیگر او به نام «نامه سخن» خلاصه‌یی از تحولات ادبی گذشته
ایران بیان شده است . در نوشته دیگر که آن را «ریحان» نامیده شیوه‌های
ادبی کهنه مورد بررسی و ارزیابی است و نویسنده می کوشد که در کارهای
گذشتگان نکته‌هایی بیابد و خرده‌هایی بگیرد . این کتاب آخرین نوشته او
و ناتمام مانده است .

گروه چهارم آثار میرزا آفاخان رمان‌های اوست . نوشته‌اند که این
نویسنده چند رمان تاریخی درباره مزدک ، مانی ، نادرشاه و شاه سلطان حسین

صفوی پدید آورده و خود نیز بدین نکته اشاره هایی کرده است. اما دست نویس این رمان ها بر جای نیست.

گروه پنجم آثار آقاخان ترجمه های اوست. ترجمه خوبی از منشور مولای پرهیز گاران علی (ع) - که به مالک اشتر فرمانروای مصر نوشته - در دست است و این ترجمه چندبار به چاپ رسیده است. کتاب معروف «تلماك»^۱ نوشته آ. فنلن^۲ را هم از فرانسه به فارسی برگردانیده است. این کتاب سرگذشت شاهزاده بی بهنام تلماك است که تریت او به دلیل نداشتن استعداد و ناتوانی عقلی با دشواری هایی روبرو می شود. نثر این ترجمه استوار و به شیوه فنی و منشیانه است.

در همه آثار این نویسنده موجی از نا آرامی و گله و آشفتگی درون به چشم می خورد و در همه نوشته هایش می خواهد از کینه توزی ها و ستیزه ها و دلزدگی ها سخن بگوید. و دیگران را به عصیان و سرکشی در برابر آنچه نمی پسند و ادارد.

* * *

از دیگر نویسنده گان نوآندیش روزگار ناصری باید از محمد حسن خان صنیع الدوله یاد کنم که مردی نیک آندیش و هوشیار و از نویسنده گان خوش عبارت بوده است. لقب دیگر او «اعتماد السلطنه» و مقام اجتماعی او وزارت اطیاعات بوده است. آثاری که از او به دست داریم بیشتر کتابهای تاریخ و جغرافیا و از آن جمله تاریخ ایران، تاریخ فرانسه، منتظم ناصری، مرآة البلدان ، مطلع الشمس ، المأثر والآثار ، و دررالتجان فی تاریخ بنی- الاشکان است. اما در کنار این نوشته ها یادداشت های ارزنده بی هم از او مانده که شامل نکته های جالب تاریخی است و آنها را همسرش (اشرف السلطنه) به کتابخانه آستانه مشهد هدیه کرده است.

Telemaque -۱
A. Fenelon -۲

* * *

نویسنده‌گان دوره ناصری بسیار بوده‌اند. در این گفتار از بزرگترینشان سخن گفتم و می‌دانم که حق اینان هم گزارده نشده است. اما گمان می‌رود که این مختصر زمینه‌یی روشن به دست خواننده گرامی داده است تا خود بتواند دیگر نوشه‌ها را بجاید و بخواند و ارزیابی کند. اگر می‌خواستم در باره هر یک از این مردان سخنی بی‌کم و کاست بگویم از سید جمال الدین اسد - آبادی ، امیر نظام گروسی ، حاج محمد کریم‌خان ، حاج ملا‌هادی سبزواری (اسرار) ، محمد ابراهیم نواب ، حاج میرزا حبیب اصفهانی ، میرزا طاهر شعری (دیباچه نگار) ، میرزا ابوالفضل ساوه‌یی ، میرزا حسن طالقانی عبدالوهاب قزوینی ، محمد مهدی ارباب و پسرش محمدحسین فروغی (ذکاء - الملك اول) ، یوسف خان مستشار الدوله ، و بسیاری دیگر از صاحب قلمان عصر ناصری می‌بایست یاد کنم و برای هریک کتابی یا کتابچه‌یی پدیدآورم و در شمار این گروه از جعفر قرچه‌داعی که نخستین نمایشنامه‌های ایرانی را با اقتباس از کارهای آخوندزاده به زبان فارسی عرضه کرده است سخن بگویم. اما بیم دارم که این رشته دیر به پایان رسد و از سخنان دیگری که جان کلام است باز مانم. پس این گفتار را بدین امید پایان می‌دهم که در گفتارهای دیگر مناسبت‌هایی برای یاد کردن این ناگفته‌ها پیش آید یا در کتابهای دیگر از مجموعه بررسی ادبیات امروز.

کتابنامه گفتار دوم

- ۱- آدمیت (فریدون) - اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی.
- ۲- آدمیت (فریدون) - اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده.
- ۳- آربین پور (یعیی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی) ج ۱
- ۴- امین الدوله (حاج میرزا علی) خاطرات سیاسی . به‌اهتمام حافظ فرمانفرمایان .
- ۵- برون (ادوارد گرانویل). تاریخ مطبوعات و ادبیات جدید ایران .
- ۶- صدیق اعلم (دکتر عیسی) - تاریخ فرهنگ ایران
- ۷- قائم مقام (ابوالقاسم) - منشآت

گفتار سوم

نشر فارسی در سالهای انقلاب

در گفتار پیش از کسانی یاد شده که در ساده کردن نوشهای فارسی کوشیدند و راه را برای سخن‌گستان روزگار آزادی هموار ساختند و چند تنی از آنها نیز دلیرانه از آزادی سخن گفتند. نثر فارسی با گامهای آن مردان به نقطه‌یی رسید که یک سبک‌شناس این صفات را در آن می‌یافتد :

- ۱- در شماره واژه‌های عربی کاهشی آشکار دیده می‌شد. گویی دیگر کسی مانند نویسنده تاریخ و صاف و میرزا مهدی خان منشی نادرشاه، آوردن واژه‌های دشوار و دور از ذهن رانشانه دانش و فضل نمی‌شمرد. نویسنده‌گان دوره ناصری و بهتر از آنان سخن آوران عصر مظفری اندک اندک زنگ الفاظ خشک و ناآشنا را از آینه زبان فارسی زدودند.
- ۲- عبارت‌های وصفی و آوردن صفت مفعولی به جای فعل ساده،

ناهمنگی میان فاعل و فعل یا نام و ضمیر ، و دیگر خطاهاي دستوري آشکار - که از بيمايگي منشيان و ناآشناي آنها باساختمان طبيعي زبان مايه می گرفت - نيز کاهش يافت و اگر پاره‌ي از نقائص نامه‌های اداري دوره ناصری را نادیده بگيريم می توانيم بگويم که : گرايش به ساده نويسي ، زبان نگارش را بازبان گفتنگو بسيار نزديك کرد و همچنان که همه کس زبان مادری خودرا از روی عادت درست به کار می برد ، در نشرساده و آشناي تازه نيز درستی و روانی طبیعی جای گرفت با اینحال نثرهای ادبیان نیاز لغشهای دستوري تهی نیست .

۳- بخوبی احساس می شد که نويسندگان خودرا از مردم کوچه و بازار جدا نمی دانند و دیگر نمی کوشند که نوشته خودرا موافق طبع فقيهان صدرنشين پردازنند . به همین دليل زبان مردم ، مثل‌ها و اصطلاحات مردم ، قصه‌های مردم و زندگی مردم عادي در ادبیات جایي باز کرد و به تقریب همان دگرگونی که در آغاز پیدایی رماتیسم در فرانسه دیده شد و آرایش‌های تعبیرات کلاسیك را بی اعتبار کرد ، در زبان ما نیز پدید آمد .

۴- در بسیاری از نوشه‌های قرن‌های ششم تاسیزدهم هجری آوردن واژه‌های متراffد یا نزدیک بهم ، چنان رواجی یافته بود که بسیاری از نويسندگان آنرا اجتناب ناپذیر می دانستند و هرجا واژه متراffد یافته نمی شد ، اگر لفظ نادرست یانیمه درستی به ياد می آوردن آنرا به کار می بردند و بدین سان در واژه‌های زبان فارسی یا تازی تصرفی ناروا و دور از نیاز می کردند . این شیوه در نشر نو فراموش شد و فراموشی آن سبب گردید که واژه‌ها بیش از پیش به معنی خود به کار روند .

۵ - همچنان که گفته‌ام موضوع و معنی نوشه‌ها نیز زیر و رو شد . در شعر و نثر این دوره ، واقعیاتی از زندگی و مسائل گوناگون آن باز گفته می شد و نويسندگان می کوشیدند که چشم و گوش خواننده را بگشایند تا خود در راه

اندیشه نو تر و زندگی نیکوتر گام بردارد و دریابد که دولت و سازمان حکومت کشور در برابر او وظیفه بی برگردن دارند. اینگونه معانی درنوشته های قرنهای پیش اندک است و به کنایه و طنز بیان شده است.

۶- نکته تازه دیگری که در معنی نوشته ها می بینیم پیدایی یک رشته کار علمی و تحقیقی درزمینه ادبیات و علوم نظری است و در این کار کم و بیش خاور-شناسان اروپایی پیشگام بوده اند. زیرا بسیاری از آنان باچاپ و نشر کتابهای فارسی یا بررسی سرگذشت و آثار بزرگان ما، سرمتش پژوهش های ادبی و نظری شده اند و جا دارد که در این دفتر، گفتاری برای شناساندن کارهای آنان پدید آورم و اگر روزی بتوانم کارنامه این پژوهشگران را از آغاز تا امروز نقش دفتری دیگر کنم.

۷- آثار طنز^۱ و لطیفه های انتقادی^۲ در ادبیات این دوره افزایش می یابد و مردانی چون میرزا آفاخان کرمانی و دهخدا در این رشته کار می کشند و راه را برای پیدایی روزنامه ها، مجله ها و داستانهای فکاهی و انتقادی می گشایند. در گفتار پیش دونمونه از کارهای میرزا آفاخان را آوردم و اشاره شد که در کتاب «رضوان» او از این گونه لطیفه ها بسیار است. این شیوه در ادب ایران بی سابقه نیست و ما نمونه های برجسته آن را در کارهای عبیدزا کانی و داستانهایی که در باره دیوانه نمایانی چون بهلول و ملانصرالدین و کریم شیره بی و دیگران نوشته و گفته اند می بینیم و می دانیم که این شیوه از نظر پرورش خواننده و برانگیختن او در برابر ستم و بیدادگری و نادرستی بسیار مؤثر است و بهمین دلیل در ادبیات جهان نوشته های طنزی و هجایی ارزشی بسیار دارد و راستی چنین است که عقده ها، درد دل ها و هرچه در کالبد نثر جدی ناگفتنی باشد در جامه طنز گفتنی است. بر این سخن نکته دیگری باید

Satire -1
Joke -2

افرود : نثر طنز آمیز روزگار مشروطه در خدمت مبارزه سیاسی است و هدف آن سرگرمی و شوخی ساده نیست .

۸ - به همراه نثرهای طنز آمیز ، شعر نیز در این شیوه فراوان شده و چنان که در آثار میرزا آقاخان و دهخدا می بینیم در یک قطعه طنز ، شعر و نثر یکدیگر را همراهی کرده‌اند و در کتاب « رضوان » قطعه‌های شعر بهشیوه گلستان سعدی در تأیید عبارات نثر است .

* * *

در این گفتار سخن از نویسنده‌گانی است که در سی سال آغاز سده چهاردهم قمری شهرتی یافته و نوشهای بیدار کننده‌یی نشر داده‌اند ، آنها که شاید هریک جداگانه از اندیشه‌های فتحعلی آخوندزاده ، میرزا آقاخان ، سید جمال الدین اسدآبادی ، ملکم‌خان و کسانی مانند این‌ها الهام‌گرفتند و خود بر این مایه الهام بنایی تازه برآفراشتند . از این جمع سه تن سرشناس‌ترند : زین‌العابدین مراغه‌یی ، عبدالرحیم طالب‌زاده (طالبوف) ، و علی‌اکبر دهخدا . هریک را جداگانه می‌شناسیم :

* * *

زین‌العابدین مراغه‌یی یک بازرگان زاده آذربایجانی بود که در سال ۱۲۵۵ ق . بدنبال آمد و پس از آموختن مقدمات علوم و خواندن و نوشتن به حجره پدر رفت و از همان روزهای جوانی به گشادبازی و تجمل گرایید و ثروت پدری را از کف داد و با برادرش رهسپار قفقاز شد و در تفلیس دکانی دایر کرد و چند سال ماند . پس از آن باز در زندگی او دگرگونی‌هایی رخ داد و در کنار بازار گرم و سرد تجارت به عالم سیاست نیز آشنا شد و در میان روسها معروف به تاجر درستکار گردید و تابعیت دولت روس را هم پذیرفت و در شهر بیلاقی یالتا با همسر و فرزندانش سالیانی زیست و سرانجام به سال ۱۳۲۸ ق . در استانبول درگذشت .

آنچه ما را در این گفتار به یاد آوری او موظف می‌کند کتاب برجسته‌یی است به نام « سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک یا بلای تعصب او »، و این ابراهیم‌بیک قهرمانی است خیالی، که مانند زین‌العابدین مراغه‌یی یک بازرگان‌زاده ایرانی است. در مصر زندگی می‌کند و به ملیت ایرانی خود دلبستگی پایداری دارد. این مرد بالله‌اش از مصر به راه عثمانی می‌افتد تا به ایران بیاید و مرقد امام رضا را زیارت کند و میهن خود را پس از سالیانی بازیابند. در جلد دوم این سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک دوباره رسپار مصر می‌شود و از رنج دیدن نابسامانی‌های ایران بیمار می‌شود و می‌میرد و در جلد سوم لله‌اش یوسف عموم اورا و ایرانیان دیگر را در آن جهان به خواب می‌بیند و در شرح این رویاست که نویسنده بر روایات مذهبی نیز نقدی می‌نویسد.

آنچه در سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک جالب است وقایع جلد اول کتاب است و منظره‌های جانسوزی که از زندگانی ایرانیان در قفقاز و ترکیه می‌بینیم، ایرانیانی که از بیدادگری مأموران حکومت به جان آمده و از میهن خود رخت به در برده‌اند.

پس از چاپ نخستین جلد کتاب و نشر آن در ایران کسی نمی‌دانست نویسنده کتاب کیست؟ کسانی بودند که آن را به خود نسبت می‌دادند و کسانی هم بودند که به نهمت نوشتن این کتاب آزار می‌دیدند تا دوازده سال پس از آن جلد دوم با نام زین‌العابدین مراغه‌یی درآمد و روشن شد که ایرانیان ساکن استانبول و از جمله میرزا مهدی « اختر » برای نشر آن مراغه‌یی را باری کرده‌اند.

وقتی سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیک را می‌خوانیم خوب می‌بینیم که نویسنده‌اش چشم و گوشی باز داشته و در پشت آن دلی پر خون و غمگین، و آرزوهایی بزرگ و شیرین برای ملتی که ستم‌زده حکومت قاجاریان بود. بی‌باکی و صراحةً او در بیان آنچه از نابسامانی‌ها می‌دانسته و طرح رمان‌گونه کتاب

همه از وجود ذهنی جویا و آندیشه‌یی بلند و هوشی سرشار حکایت می‌کند . ارزش سیاسی و اجتماعی داستان بیش از ارزش هنری آن است و در واقع به ضرورت زمان ، این کتاب هنر را در خدمت بیداری مردم و هدایت جریان- های سیاسی روز قرار داده است . در نثر او واژه‌های ترکی و روسی هست و درست زبان ایرانیانی است که در نقاطی چون فنقار آن روز می‌زیستند و همان نشانه‌هایی را دارد که در کتابهای طالبوف می‌بینیم :

... ابدآ نظرهمت عمومی بهسوی اصلاح امور وطن معطوف نیست .
هر کس از بزرگ و کوچک و غنی و فقیر و عالم و جاهل منفرداً خر خود را
می‌چراند. هیچکس را پروای دیگری نیست . احدي از منافع مشترکه وطن و
ابنای وطن سخن نمی‌گوید. گوئی نه این وطن از ایشان است و نه باهمدیگر
هم وطنند .

اما چیزی که اسباب دلخوشی گشت دیده شدن مردمان نظامی در کوچدو
بازار طهران است. تاینجا در ایران کسی را ندیده بودیم که لباس نظامی در بر
داشته باشد. لشکریان سواره و توپجیان، حتی تلگرافچیان لباس مخصوص نظامی
دارند، مخصوصاً صاحب منصبان قزاق و نفرات آن که لباسشان بی کم وزیاد چون قزاقان
روس است. ولی می‌گویند اینان عبارت از یک فوج آند. باری عصر تنگی بود. به
یوسف عموم گفتم که باید به جای موعود رفت . باهم رفیم تا رسیدیم دم در
 حاجی خان. در زدیم. حاجی خان خود پشت درآمده، گفت بفرمائید. من دوبار
سلام دادم. گفت سلام دوباره چرا؟ گفتم یکی هم قضای سلام دیروزی بود که
من از دیدن شما به ناگهان خود را کم کرده سلام را فراموش نمودم. خندید.
رفتیم بالا، اما یوسف عموم نیز مانند حالت دیروزی من خود را باخته متفکر
بود تاینکه بالآخره به گوش من گفت « این شخص ملا محمدعلی نیست که در
لان تاریخ در مصر مهمان ماشد؟ ». گفتم « آری خر همان خر است ولی پالانش
عوض شده ». خودش هم شنید، بسیار خندید . از یوسف عموم احوال پرسی
نموده گفت « او ... او ... او ... اوسف آقا، هیچ عوض نشده‌اید، هم ... هم ... همان
او سف آقا هستید که بودید ».

باری نشستیم. چایی آوردند خوردیم. حاجی خان گفت: « خو ... خو ...
خوب ، حالا بگو بینم. از کجا می‌آید و به کجا می‌روید؟ شما کجا؟ طهران

کجا؟» گفت: «من لاید به تفصیل حالات خود را نقل خواهم نمود اما شما اول بگویید که این چه عالم است؟ تو کجا؟ خانی کجا؟» گفت: «سرگذشت من دراز است، اما مختصر می‌کنم پس از برگشتن از مکه مکرمه وارد تقلیس شده، دو سه سال به همان منوال که دیده بودید لاابالی ولا مکان زندگی می‌کردم. ولی به هر نحو که بود دویست میصد می‌نماید تو کل به چنگ آورده بودم. اما همیشه خیال می‌کردم که اگر خود را به یک وسیله به طهران برسانم کارم بسیار خوب می‌شود. زیرا که از وضع بزرگان ایران که گاهی می‌دیدم یقین حاصل کرده بودم که به صحبت چون من یاوه‌درای^۱ امیل مفتر خواهد داشت. من در این خیال بودم که بخت هم به رویم خنده‌ید. شنیدم یکی از هرستاران حرم‌سرای شاهی که به عزم معالجه در فرنگستان بود، عازم ایران است. من هم واسطه تراشیده خود را در جرگه خدام معیت او داشتم کردم. تا شهر رشت دل‌کسان او را به خود مفتون ساخته، از رشت تا طهران نیز به همان منوال رفتار نموده خود را در انتظار مردم از معتبرین معیت او قلم می‌دادم. در اثنای راه هر کس که به استقبال موکب آن مخدره می‌آمد من هم در کمال استغنا رفته دعوت هر کس را قبول که می‌کردم ضمناً منت بازش می‌نمودم. تا اینکه به طهران رسیدم. در اندک زمانی به مجلس‌های بزرگ راه یافتم. در همه‌جا صحبت گرفت و بازار گرم شد. دیدم که به مناسبت فارسی ندانستن- که بلغور می‌کردم - خیلی خوششان می‌آید. من نیز عمداً به مزاج آنها راه رفتم که آن نیز مزه دیگرداشت. آخر الامر به مجلس صدر اعظم نیز راه یافتم. از صحبت من بسیار مشعوف شدند. فردای آن به یک قطعه نشان شیروخورشید به انضمام لقب خانی سرافرازم فرمودند....

* * *

«طالبوف» شهرت مردی است که نامش عبدالرحیم و از مردم کوی سرخاب تبریز بوده و پدرش ابوطالب نجار نام داشته است. پسر را بدین سبب «ابوطالب زاده» و به تخفیف «طالب‌زاده» و به ترکیب زبان روسی «طالبوف» نامیده‌اند.

طالبوف در سال ۱۲۵۰ ق. در تبریز دیده گشود و شانزده ساله بود که

۱- یاوه‌درای، یاوه‌گو.

رهسپار نفلیس و چندی پس از آن در داغستان کارمند یک بنگاه پیمانکاری شد که صاحب آن از خاندان شیبانی کاشان بود و ارج دانش و هشیاری این مرد را می‌شناخت. طالبوف در آنجا ماندگار شد و به همراه کار دفتری خود گام‌هایی بلند در آموختن دانش‌های تازه و نوشت آن برای مردم برداشت و کتاب‌های ارزنده‌یی به فارسی ساده و روان نوشت که بسیاری از آنها نمایندهٔ نو اندیشی و ابتکار و اطلاع وسیع او از معارف انسانی است.

در سالهایی که غبار پیری سیاهی مویش را ناپدید می‌کرد، هم‌میهنانش نهضت مشروطه خواهی را بر پا کردند و با الهام از او و آزادگان دیگر فرمانروایی قانونی را در ایران پی‌ریختند. در نخستین دورهٔ قانونگذاری، تبریزیان طالبوف را برگزیدند تا به مجلس شورای ملی رود و با دیگر آزادگان برای ساختن مشروطه همگامی کند. طالبوف می‌اندیشید که در ایران، پیش از فرمان مشروطه، یک بیداری همگانی ضرورت دارد و تنها مجلس و قانون، دشواری‌های ما را از میان نمی‌برد.^۱

پس از انجام انتخابات، نماینده‌گان دیگر آذربایجان برای آوردن طالبوف به قفقاز رفتند اما طالبوف فرسودگی تن و ناتوانی چشم را بهانه کرد و نیامد و دیگر نماینده‌گان از راه دریای مازندران به تهران آمدند.

در سال ۱۳۲۹ق. طالبوف درگذشت و مجموعه‌یی ارزنده از نوشته‌های ساده و شیرین فارسی به یادگار گذاشت و در تاریخ ادب ایران نامش به یاد ماند زیرا نخستین مردی بود که برای کودکان و نوجوانان قلم به دست گرفت و نقش‌های خامه ای او در پرورش نسل‌ها مؤثر افتاد. طالبوف به مسالان خود کمتر می‌اندیشید زیرا دریافته بود که آیندگان باید سرمایه‌یی گران از دانش و فرهنگ بیابند، و پرورش را از نسلی باید آغاز کرد که هنوز به شیوه‌یی

۱- به یکی از دوستانش نوشته است: «اگرمرا انتخاب کنند سرازقدم نشاخته‌می‌آیم. اما عقیده من باز همان است که ایرانی و مجلس حکایت گاو دهل زن است».

خوگیر نشده و برای نوزیستی و نو اندیشی زمینه‌هایی دارد و این نسل باید در لابلای عبارات داستانها ، نمایشنامه‌ها ، گفتگوها و شعرها گوشه‌هایی از اندیشه‌ها و دانش‌های گوناگون را بشنود و بهیاد بسپارد . اعتقاد استوار به ارزش فراوان علم ، و کوشش در راه ساده کردن آن برای نوباوگان نشانه روشن نوشه‌های طالبوف است . پدیده‌های خامه این نویسنده ، ده دفتر است که هریک را در اینجا نام می‌برم و چند سطر در باره آن می‌نویسم :

۱- کتاب احمد با سفینه طالبی . این کتاب بیش از نوشه‌های دیگر او سر زبانها افتاده و خواننده داشته است . نوشن آن را طالبوف در سال ۱۳۰۷ آغاز کرده و در سال ۱۳۲۲ جلد دومی برای آن پدید آورده است . هر بخش کتاب را یک « صحبت » نامیده و در هر صحبت گفتگویی را بر سر یک موضوع علمی و اجتماعی پیش‌کشیده است . در جلد اول موضوع « صحبت »‌ها بیشتر مسائل تاریخی و علمی است اما در جلد دوم شور میهن پرستی و پرداختن به آنچه نیاز یک ایران آباد بوده است آشکار می‌شود و طالبوف با دلسوزی از دردهای ایران سخن می‌گوید و چنان واقع بینانه به طرح مسائل و نمودن راه راست می‌پردازد که شاید در میان مردان آن روز کسی را در ادراک واقعیت‌ها بدین پایه نمی‌باییم . این راهنمایی‌ها نیز در لابلای « صحبت »‌های او باز گفته می‌شود . « احمد » که این کتاب به نام او نامیده شده یک قهرمان خیالی است که طالبوف خود را پدر و مربی او خوانده و برای هدایتش این دفتر را نوشته است . چهره این قهرمان را در دیگر نوشه‌های طالبوف نیز می‌توان دید . طرح کتاب « احمد » با « امیل » اثر ژان ژاک روسو^۱ همانندی دارد زیرا روسو نیز « امیل » را برای بیان اندیشه‌های پرورشی خود و سیله قرار داده است . طالبوف در این کتاب سخن را چنین آغاز می‌کند :

۱- نویسنده و متفکر فرانسوی در سده هیجدهم مسیحی

« پسر من احمد هفت سال دارد . روز دوشنبه اول ماه ذی الحجه متولد شده . طفل با ادب و بازی دوست و مهربانی است . با صفرسن ، همیشه صحبت بزرگان و مجالست مردان را طالب است . از برادرانش اندومحمود و از خواهرانش زینب و ماهرخ ، اسد و ماهرخ را که هردو از وی کوچکترند ، زیاد دوست می دارد . استعداد و هوش غریبی از وی مشاهده می شود . هرچه بپرسی ، سنجدیده جواب می دهد . سخن را آرام می گوید . آنچه را نفهمد مکرر سوال می کند . بسیار مضحک است . کم می خنند و بهانه جزئی کافی است که نیم ساعت بگردید

من در این کتابچه ، آنچه را تاروز رفتن او به مکتب از وی دیده و خواهم شنید ، همه را - بی ترتیب - خواهم نوشت و آنچه از من پرسیده و جواب شنیده - به قدری که سهولت گنجایش در فهم اطفال داشته باشد - به رشتة تحریر خواهم کشید و آنها را در ذیل چند صحبت مندرج خواهم نمود . »

طالبوف در این صحبت‌ها از تاریخ ، دین ، علوم ، صنایع ، آموزش و پژوهش و دیگر پدیده‌های زندگی سخن می گوید و به سادگی بیان می کند که همه این‌ها چگونه پدید آمده‌اند و نیک و بد آنها چیست . گوشیی از « صحبت » دوم کتاب « احمد » را در زیر می خوانید :

آقا احمد امروز صبح آمد . چند کاغذ و سوزن و نخ آورده ، بعداز تعارف معتاد گذاشت پیش من ، و خواهش نمود که برای او دفترچه‌بی بدو زم . گفتم : می خواهی چه بکنی ؟ یقین حساب گریده‌های را خواهی نوشت یا شماره سنگهای خود را که برای بازی انبار کرده‌ای ثبت خواهی نمود ! یا صورت ماهرخ و میرزا نصیر حکیم را خواهی کشید ! گفت : من حالا به گریه خود تخفیف داده‌ام . سنگهای خود را هم الان شمرده به ماهرخ سپرده‌ام چهل و دو دانه است . دو سنگ سفید مثل برف و یک سنک سیاه شفاف محمود به من بخشیده که غیر از شما به هیچ کس نمی دهم . دفترچه را می خواهم که با محمود به مکتب بروم . بدhem معلم محمود به من (!) النبا بنویسد . گفتم : نورچشم من برای تو تعلیم هنوز زود است . اگر آنوند معلم محمود مثل معلم مایر مکاتب روی زمین مراتب تعلیم خود را طی نموده و به عنوان معلمی امتحان داده بود و دستگاه تعلیم ماماثل دستگاه تعلیم ممل متمدنه می بود والقبای ما اقلام سهولت الفبای سایرین را می داشت ، راضی می شدم که تو به مکتب بروی ... »

این عبارات انتقادی است از بی‌سامانی آموزش و پرورش در آن روزگار و آنچه در زیر می‌خوانید گوشی از گفتگوی او در « صحبت » چهارم است که در آن یک نکته از تاریخ تمدن بیان شده است :

«... من دم پنجه مشغول خواندن کتاب شدم. یکدفعه از پایین صدای گریه احمد بلند شد. به آن طرف برگشتم، دیدم: صادق سرچاه باچرخ چوبی آب می‌کشیده، از زورسایش، میل میان چرخ آتش گرفته، احمد این را دیده، از ترس می‌خواسته دوان دوان از پله‌ها بالا بیاید، افتاده است. رفتم نایین. از زمینش برداشتم. گفتم: چرا چنین تعجیل کردی که بیفتی؟... گفت: صادق آب می‌کشید. یکدفعه میل میان چرخ - بی‌کبریت و آتش خارجی - از خود بناکرد به سوختن، می‌خواستم بیایم و شمارا از این کار عجیب خبر بدhem. گفتم این تعجبی ندارد... مخلوق اول دنیا که کبریت نداشتند، طریقه تعصیل آتش نمودن آنها، همین ساییدن بود. دوچوب را بازور به هم می‌ساییدند و از زور سایش قوه‌یی - که تاکنون حقیقت او مکشف نشده حاصل می‌گشت که ما اورا حرارت می‌گوییم...»

از « صحبت » هفتم کتاب نیز چند عبارت را می‌آورم :

«... به احمد گفت: اینکه به خواهرت گفتی که بعد از این هرچه پرسی همه را جواب می‌دهم، از عهده این ادعای تو هیچ عالم در دنیا برترمی‌آید که هرچه از او پرسند همه را جواب بدهد. اگر ماهرخ از تو شاقالاد (شوکولات) را پرسد جواب می‌دهی؟ . گفت: البته می‌توانم! شاقالاد میواد یک نوع درخت خودروست که در بیشه‌های ممالک امریک می‌باشد. به اندازه خوشة لوپیا می‌روید. گفتم: بسیار خوب، گزانگبین را می‌دانی چطور و از کجا می‌آورند؟ احمد گفت: من آن را از همه حلواها بهتر می‌دانم. ماهرخ و زینب از این فضیلت احمد متوجه گشته، چشم لطیف خودشان را به روی من من دوخته و منتظر بودند تا من از وی سوالی نمایم که نتواند جواب بدهد و درماندگی او موجب خوشحالی آنها بشود... احمد گفت: گزانگبین شیره بوته اراضی ضيق النبات (کم گیاه) است. در کردستان ایران زیاد حاصل می‌شود... گفتم: البته باید بدانی: این حلوا شیره آسمانی است که عموماً به‌اهمی ایران مرحمت شده، وخصوصاً به‌جناب تو که عبدالعلوا هستی...»

در همه این نمونه‌ها کشش و کوششی را که طالبوف در راه ساختن و پروردن نسل‌های آینده دارد می‌بینیم. شیوه او این است که نوآموز مکتب خود را با لطیفه‌ها و قصه‌ها به آموختن و ادارد و اگر بخواهید این نکته را آشکارتر ببینید «کتاب احمد» و دیگر نوشه‌های او را باید بخوانید. کتاب احمد دوبار در استانبول به سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۹ ق. چاپ شده و در این سالها نیز در تهران جوائزدی همت به کار بسته و گزیده‌یی از همه آثار این نویسنده را با عنوان «کتاب احمد» چاپ کرده است.

۲ - دومین نوشتة طالبوف «مسائل الحیات» است که خود او آن را جلد سوم کتاب احمد می‌داند و در آن گفتگوهایی را پیش می‌کشد که بازگویی مسائل سیاسی و اجتماعی و دینی در سطحی بالاتر و مناسب با رشد قهرمان کتاب (احمد) است. در این دفتر احمد مهندس جوان و دانشمند و حاجب‌نظری است که با تحلیل مسائل گوناگون، کم و بیش دیگران را هم رهبری می‌کند و در آندیشه‌های خود از پدر (طالبوف) الهام می‌گیرد. تاریخ چاپ این کتاب سال ۱۳۲۴ ق. یعنی همان سال فرمان مشروطه است. با توجه به این که در مسائل الحیات از آزادی‌های قانونی و اجتماعی سخن آمده، طالبوف در پایان آن قانون اساسی کشور ژاپن را ترجمه و چاپ کرده است.

۳ - نخبه سپهری کتاب دیگر این نویسنده و موضوع آن سرگذشت پیامبر اسلام (ص) است و در آن طالبوف از زادن، بزرگ شدن، پیامبری، مبارزه در راه انسانیت و نیز از یاران، همسران و وابستگان پیامبر سخن گفته و در پایان نظر یک تاریخ نگار اروپایی را - که به ستایش محمد (ص) و اسلام پرداخته - ترجمه کرده است. در آن ترجمه اشاره‌یی هست که نقل آن بی‌لطف بیست:

«... در عهد سلطنت صفویه و آل عثمان در اسلامبول و ایران ... در میان سنی و شیعه‌آتشی بزرگ - که مدت‌ها خاموش و خاکستر شده بود - مجدد آفروخته شد و عصبیت طرفین از نوشتمندی‌های محرك و کتب بی‌معنی خلاف دین فزونی

گرفته ، دامن زن نار نمودی گشت و وجود اتفاق این ملت حنیف را پاک بسوزت... حالاکه نور احساس ملی عالم را گرفته و ...، استعکام این رشته مودت و ملتدوستی و وطنپرستی و تقویت این تأییف و معیت، موقف بهغیرت مؤدیین این دو طایفه و رجاء کافی دول و انصاف شخصی سلاطین عظام است که اختلاف کلمه را از میان بردارند... و ازانهدام این بنای بزرگ بترسند...»

۴ - پندنامه مارکوس یک ترجمه است که از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۷ ق.

به دست طالبوف انجام شده و در چاپخانه اختر استانبول بهچاپ رسیده است . اصل این کتاب یونانی بوده و یک نفر روسی بهنام « پرنس اروزوف » آن را به زبان روسی در آورد و طالبوف از روسی به فارسی ترجمه کرده است .

۵ - در سال ۱۳۱۱ قمری طالبوف ترجمة علمی دیگری هم به فارسی پرداخته که معروف به « فیزیک » و موضوع آن علوم طبیعی است . این کتاب در شمار نثرهای علمی ساده زبان فارسی است .

۶ - از آثار ریاضی دان فرانسوی « فلاماریون » ، طالبوف کتابی به نام « هیئت جدیده » به فارسی در آورده که تاریخ چاپ و انتشار آن ۱۳۱۲ قمری و محل چاپ استانبول است . این کتاب را نیز طالبوف از روی ترجمة روسی آن به فارسی در آورده است . رساله هیئت طالبوف یک بار هم در تهران به همت سید جلال الدین تهرانی چاپ شده و به پیوست مجموعه گاهنامه انتشار یافته است .

۷ - کتاب « مسائل المحسینین » هم از آثار شیرین و آموزنده و نامدار طالبوف است . موضوع آن یک سفر خیالی است که گروهی با نامهای فرضی به انجام می رسانند و در آن تحقیقاتی در جغرافیای طبیعی ناحیه دماوند می کنند و مرکزی که آنها را مأمور این کار می کند یک دفتر تحقیقات جغرافیایی در زمان مظفر الدین شاه است که طالبوف آن را با خیال خود پدید آورده است . در آغاز این کتاب می نویسد :

« دوشنبه ۱۴ ذی القعده ۱۳۲۰ هجری هیئتی به ریاست بنده راقم محسن بن عبدالله، مشکل از دو نفر مهندس مصطفی و حسین، یک نفر طبیب احمد، و یک نفر مهندس شیمی محمد، از اداره جغرافیایی موهومی مظفری مأمور شدیم که به قله کوه دماوند صعود نماییم ، معدن یخ طرف شمال آن را ملاحظه بکنیم ، ارتفاع قله را مقیاس و سایر معلومات و مکائفات را با خریطة معابر خویش باداره تقدیم نماییم و این مأموریت را در سه ماه به اختام آوریم ... » .

مسالک المحسینین یکبار در قاهره با چاپ نفیس و زیبایی منتشر شده و به تازگی در تهران چاپ آن به قطع جیبی در دسترس خوانندگان آمده است .

۸ - به هنگام رستاخیز مشروطه خواهی طالبوف رساله‌یی به نام « ایضاحات در باره آزادی » نوشته . این کتاب در همان سال صدور فرمان مشروطه به دستور مجده‌الاسلام دارنده نama « ندای وطن » ، در طهران چاپ شد و سال بعد انتشار یافت . در این کتاب گفتارهایی در بسارة تحقیق معنی آزادی ، مجلس شورای ملی ، فواید مجلس ، وظایف نمایندگان و وظایف مردم در برابر قانون و مجلس نوشته شده است .

۹ - سیاست طالبی آخرین نوشته طالبوف است که پس از مرگ او به تاریخ ۱۳۲۹ قمری در تهران انتشار یافت و چنان که ناشر در پشت جلد نوشته در زمان زندگی طالبوف ، خود او به انتشار آن رضا نداده است .

۱۰ - شعرها و مقاله‌های طالبوف را نیز می‌توان یک اثر دیگر او شمرد . او در نامه‌های « حبل‌المتین » ، « آنجمن » و « تبریز » مقاله‌می نوشته و شعر او نیز در آن روزنامه‌ها چاپ می‌شد . شعرش از نظر لفظ و قالب تقليیدی و ساده است و ارزش هنری ندارد اما مضماین سیاسی و اجتماعی و پندی ، در آن بسیار به چشم می‌خورد . خود او قسمتی از اشعارش را در مسالک المحسینین آورده است . از آغاز قصیده‌یی که روزنامه تبریز در سال ۱۳۲۹ قمری از او چاپ کرده چند بیت نقل می‌کنم :

شد ز خلق ایرانی	تا که دانش و غیرت
رفت رو به ویرانی	ملک و ملت ایران
ملتی همه جا هل	کشوری همه غافل
معو خمر نادانی	مست جام بی علمی

علاوه بر این آثار ظاهرآ در نشر روزنامه « شاهسون » نیز با سید محمد شبستری همکاری داشته است. کتابی به نام « دستور دارالشورا » نیز به او نسبت داده اند اما بدین نام کتابی از او بر جای نیست و شاید این کتاب همان « ایضاحتات در باره آزادی » یا فصلی از آن باشد که درباره مجلس است. درباره عبدالرحیم طالب‌زاده بیشتر می‌توان سخن گفت، اما در کتابی که هدف آن یک بررسی همه‌جانبه و کامل نیست، بهتر است به همینجا ختم کنم و به یادی از استاد دهخدا پردازم.

* * *

« دهخدا » یعنی بزرگ ده، یا به قول ما « کدخداد ». در لهجه قدیم قزوین این واژه به صورت « دخوا » به کار رفته و باگذشت زمان به واژه « دخو » تبدیل شده و نویسنده‌یی که از او گفته‌گو می‌کنیم در نوشته‌های انتقادیش خود را « دخو » نامیده است.

در آخرین سالهای سده سیزدهم قمری مردی به نام « خانبابا » از قزوین با خانواده‌اش به تهران آمد و در پایتخت ناصرالدین‌شاه ماندگار شد. در حدود سال ۱۲۹۵ق. (۱۲۵۶ خورشیدی) دارای پسری شد و نام اورا « علی‌اکبر » نهاد. علی‌اکبر را پس از آموختن خواندن و نوشن به دست استادان علوم دینی سپردند و دانشمندی به نام شیخ غلامحسین بروجردی - که در مدرسه حاج شیخ هادی حجره داشت - مربی او شد. یاران دهخدا می‌گویند که او همیشه از حق تعلیم شیخ غلامحسین یاد می‌کرد و می‌گفت: « هرچه آموخته‌ام از اوست ».

هنگامی که مدرسه سیاسی در تهران برپا شد ، دهخدا شاگردی آن را پذیرفت و در آنجا به مکتب محمد حسین فروغی (ذکاءالملک بزرگ) راه یافت واز او بسیار بهره گرفت و چنان جلوه‌بی کرد که ذکاءالملک برای رعایت برتری او ، گاهگاه وظیفه تدریس را به او می‌سپرد .

خانه پدری دهخدا در همسایگی حاج شیخ هادی نجم آبادی بود و دهخدا با استفاده از همسایگی به محضر حاج شیخ می‌رفت و با این که بسیار جوان بود در کنار پیران می‌نشست و بهره می‌برد و هنگامی که از این کار فراغ می‌یافت به آموختن زبان فرانسه می‌شناخت .

در زمان مظفرالدینشاه یکی از مردان سیاسی آن روز - معاون‌الدوله غفاری - سفیر دولت ایران در کشورهای شبه‌جزیره بالکان گردید و دهخدا را با خود به اروپا برد . در این سفر دهخدا دو سال در اروپا ویشنتر در وین بود و در کنار کارهای اداری به آموختن دانش‌های تازه و یادگیری زبان فرانسه نیز می‌پرداخت .

در سال ۱۳۲۵ ق . دهخدا به ایران بازگشت و باجهانگیرخان شیرازی و قاسم‌خان تبریزی - که گردانندگان نامه نامی صوراً سرافیل بودند - آشنا شد و آن دو اورابهیاری خواندند و سردییر نامه‌خود کردند . سرآمد نوشته‌هایی که در صوراً سرافیل چاپ می‌شد ، مقاله‌های انتقادی و فکاهی دهخدا بود که هر کدام عنوانی داشت و بر روی هم به «چرنده و پرنده» معروف شد و زیر آنها به جای امضای نامها و ترکیب‌هایی مانند : دخو ، دخوعلیشاه ، خادم‌القراء ، دخوعلی ، رئیس انجمن لات و لوتها ، نخود همه‌آش ، اویارقلی ، آزادخان کرندی ، سگ حسن‌دله و خرمگس به چشم می‌خورد و طرح بیشنتر نوشته‌ها چنین بود که صاحبان این نامه‌ای دیگر با دخو مکاتبه می‌کردند و مسائل شخصی یا کشوری را برایش می‌نوشتند و دخو به آنها پاسخ می‌داد .

روزگار مظفرالدینشاه سالیانی نپایید و استبداد کوتاه زمان محمد علیشاه

آغاز شد. جهانگیرخان را در باغشاه خفه کردند و دهخدا را به اروپا راندند و آزادی چند روزی در زنجیر ماند. دهخدا به پاریس رفت و چندی همدم شادروان محمد قزوینی بود و پس از آن به شهر ایوردن سویس سفر کرد. در آنجا شبی جهانگیرخان را به خواب دیدکه رنجیده نگاه می‌کرد و می‌پرسید: چرا ازمن یادی نکردی و نگفته که: « او جوان افتاد »؟ دهخدا بیدار شد و چراغی افروخت و در آندیشه‌یی اندوهبار فرو رفت. سحرگاهان سه بند از این شعر را سروده بود و بامداد بند چهارم و پنجم را به آن افزود:

ای مرغ سهر چون این شب تار
بگذاشت ز سر سیاهکاری
وز نفخه رو جغش اسحار^۱
رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زر تار
محبوبه نیلگون عماری^۲
یزدان به کمال شد پدیدار
و اهریمن زشتخو حصاری
یاد آر ز شمع مرده ، یاد آر !

ای مونس یوسف اندر این بند
تعییر ، عیان چو شد تو را خواب
دل پر ز شعف ، لب از شکرخند
محسود عدو ، به کام اصحاب
رفتی بر یار و خویش و پیوند
آزادتر از نسیم و مهتاب
ز آن کو همه شام با تو یک چند
در آرزوی وصال احباب
اختر به سهر شمرده ، یاد آر

۱ - اسحار: سهرها، بامدادان.

۲ - محبوبه نیلگون عماری، خورشید است که سراپرده نیلگون آسمان عماری اوست.

چون باغ شود دوباره خرم
 ای ببلیل مستمند مسکین
 وز سنبل و سوری و سهرغم
 آفاق نگارخانه چین
 گل سرخ و به رخ عرق ز شبنم
 تو داده ز کف زمام تمکین
 ز آن نوگل پیشرس که در غم
 نا داده به نار شوق تسکین
 از سردی دی فسرده^۱ ، یاد آر

ای همه تیه^۲ پور عمران
 بگذشت چون این سنین معدود
 و آن شاهد نفر بزم عرفان
 بنمود چو وعد خویش مشهود
 وز مذبح^۳ زر چو شد به کیوان
 هر صبح شمیم عنبر و عود
 ز آن کو به گناه قوم نادان
 در حسرت روی ارض موعد^۴

بر بادیه جان سپرده ، یاد آر

چون گشت ز نو زمانه آباد
 ای کودک دوره طلایسی

- ۱ - اشاره به جهانگیرخان صور اسرائیل است که هنوز آتش شوق آزادی و مشروطیت در وجودش شعلهور بود که در جوانی کشته شد.
- ۲ - تیه : بیابان بی آب و علف . اشاره به مالهای سرگردانی موسی و بنی اسرائیل است که شباهتی به سرگردانی آزادی خواهان در دوره استبداد محمد علیشاه دارد .
- ۳ - محل کشتار و قربانی که در کنیت های یهود می ساخته اند .
- ۴ - سرزمینی که به موسی پیامبر وعده دادند . اینجا کنایه از آزادی است .

وز طاعت بندگان خود شاد
 بگرفت ز سر خدا خدایی
 نه رسم ارم نه اسم شداد^۱
 گل بست زبان ژاژخایی
 ز آن کس ز نوک تیغ جlad
 مأخوذه جرم حق ستایی
 تسنیم^۲ وصال خورده ، یاد آر

در شهر ایوردن سه شماره دیگر از صور اسرافیل انتشار یافت و این
 شعر در نخستین آنها به دست شیفتگان آزادی رسید. دهخدا در سویس نماند
 و به استانبول سفر کرد و در آنجا به باری گروهی از ایرانیان نامه « سروش »
 را انتشار داد و گویا از این روزنامه پائزده شماره بیرون آمد. پس از
 واژگونی حکومت محمد علیشاه مردم تهران و کرمان دهخدا را نماینده
 مجلس شورا کردند و او به ایران بازگشت و دگربار با آزادگان ایران همنشین
 گردید .

در سال‌های نخستین جنگ جهانی ، در چهار محال بختیاری گوشـهـ.
 نشینی کرد و پس از جنگ به تهران آمد. اما دیگر گرد سیاست نگشت و
 به کارهای علمی و اداری پرداخت. رئیس دفتر وزارت معارف شد، ریاست
 مدرسه علوم سیاسی و سپس ریاست مدرسه حقوق و علوم سیاسی را پذیرفت
 و در سی سال آخر عمر خود کوششی شگفت‌انگیز در راه ایجاد یک دائرة -
 المعارف و فرهنگنامه بزرگ به کار بست و اثری پدید آورد که نام اورا در
 تاریخ جاودان کرد . سرانجام روز هفتم اسفندماه ۱۳۳۴ خورشیدی چشم از

- ۱ - شداد باغی همانند بهشت ساخته بود تا نیاز به بهشت خداوند نیابد. او مردی
ستمکر و بی ایمان بود .
- ۲ - تسنیم آبی است در بهشت که در بالای کوشک‌ها روان است. از نوک تیغ
جلاد تسنیم خوردن یعنی بهشادت رسیدن و بهشتی شدن .

جهان پوشید و در این بابویه به خاک خفت و بدین سان مردی از میان ما رفت که شاید سالیانی دراز جایش در گامه علمی ایران تهی ماند.

نثر دهخدا دوگونه است : در نوشه‌های سیاسی و اجتماعی با مردم به زبان خودشان گفته‌گو می‌کند، اصطلاحات خودشان را می‌آورد، به مثل‌های خودشان اشاره می‌کند و از کسانی حرف می‌زند که مردم آن روز، آن‌ها را خوب می‌شناخته‌اند و دردهایی را می‌گوید که همه می‌خواهند بگویند. اما آنجاکه دهخدا «لغت‌نامه» می‌نویسد و می‌تواند تحقیقات خود را به بازار می‌آورد، زبانش زبان نویسنده‌گان خراسان قدیم است و در کار او شیوه یک نویسنده روزگار سامانی یا غزنوی را می‌بینیم که با همه سادگی برای خواننده «چرند و پرنده» نا‌آشناست.

نوشه‌ها و کارهای علمی او گوناگون است : ترجمه، تحقیق، تصحیح آثار گذشتگان و نوشه‌های ابتکاری در میان آنها دیده می‌شود :

۱ - ترجمه «عظمت و انحطاط رم» نوشه منتسکیو^۱ نویسنده معروف فرانسه، این کتاب به چاپ نرسیده و دست‌نویس ترجمه آن در اختیار بازمانده‌گان دهخدا است.

۲ - ترجمه کتاب معروف «روح القوانین» منتسکیو. این ترجمه نیز چاپ نشده و آنچه بدین نام انتشار یافته از مترجمی دیگر است.

۳ - «امثال و حکم» یکی از شاهکارهای دهخدا و شامل چهار جلد است که در آن مثل‌ها و عبارتها و ترکیب‌های رایج در زبان فارسی گرد-آوری و با ترتیب الفبایی تنظیم شده، و در زیر هر مثل نمونه‌هایی از آثار شاعران و نویسنده‌گان که در آنها مثل مربوط به کار رفته درج گردیده است.

۴ - فرهنگ فرانسه به فارسی. این کتاب نیز چاپ نشده است.

۵ - تحقیقی در باره ابوریحان بیرونی. این کتاب را وزارت فرهنگ

چاپ کرده بود و دهخدا هنگام تألیف لغتنامه، تمام آن را در زیر واژه «ابوریحان» دوباره انتشار داد.

۶ نا ۱۲ - بررسی و تصحیح دیوان‌های شعر ناصر خسرو، سبد حسن غزنوی، فرنخی سیستانی، مسعود سعد سلمان، منوچهری دامغانی، سوزنی سمرقندی و حافظ. در این کار دهخدا در دیوان این شاعران دقت و بررسی کرده و دیوان‌های چاپی را با دستنوشته‌ها برابر نهاده و هرجا لفظ مناسب‌تری دیده، آن را برجای واژه نادرست یا نامناسب قرارداده و صاحب‌نظران می‌گویند که در این راه تیزهوشی بسیار نشان داده است. از این بررسی‌ها چیزی به چاپ نرسیده است.

۱۳ - «مجموعه اشعار دهخدا» را دکتر محمد معین - استاد نامور دانشگاه تهران که خود از بزرگان ایران بهشمار می‌رود - گردآوری کرده و با مقدمه‌یی در باره دهخدا و آثار دیگرش به چاپ رسانیده است. در این اشعار، معنی و دانش بیش از هنر شاعری جلوه کرده است و در پاره‌یی موارد فزونی معلومات لغوی و ادبی فهم معنی شعر را دشوار می‌سازد. شعرهای انتقادی فارسی و ترکی دهخدا - که در صور اسرافیل و دیگر نامه‌های آن زمان چاپ می‌شده، نیز در پایان این دیوان افزوده شده است. و از آن مجموع شعری که در پایان هر بند آن به «آکبلای» (آقا کربلای = کربلایی دخو) خطاب می‌شود معروف و جالب است.

۱۴ - پیش از این گفته‌ام: آنچه دهخدا را در آغاز به‌نویستگی نامور ساخت مقاله‌ها و نوشهای انتقادی کوتاهی بود که زیر عنوان «چرند و پرند» در نامه صور اسرافیل می‌نوشت. در آن روز نوشهایی چنان ساده، بی‌پرده، مؤثر و آگاهانه در ایران سابقه نداشت و چون دهخدا دردهای مردم را - چنان که می‌خواستند - باز می‌گفت دلهای خوانندگان صور اسرافیل را به مهر خود می‌افروخت و خود می‌سوخت تا دیدارهای آزادگان را روشن بدارد.

اروپاییانی که در شناسایی ادب ایران کوشیده‌اند - مانند ادوارد برون و نویسنده‌گان دایرةالمعارف اسلام - از این کار دهخدا با ستایش یادکرده‌اند. برون در تاریخ مطبوعات و شعر جدید ایران^۱ شیوه‌کار او را پیروی از شیوه مجله ترکی ملانصرالدین می‌داند که در آن مجله نیز از دهخدا شعرهایی به چاپ رسیده است. اگر هم دهخدا این راه را در آغاز به تقلید پیش‌گرفته باشد در کار خود چنان استاد شده که بی‌گمان از سرآمدان این شیوه در مشرق زمین است. در این سالها مجموعه «چرند و پرند» یکجا در کتابی با همین عنوان انتشار یافته و پیش از این شادروان استاد سعیدنفیسی در کتاب «شاهکار» های نثر فارسی معاصر^۲ آنرا گرد آورده است. نوشتۀ زیر قسمتی از چرند و پرند است که در آن دخو با قهرمانان دیگرش یک جلسه تشکیل می‌دهد.

موضوع گفتگوی آنها را بهتر است با خواندن آن دریابید^۳:

انجمن موقتی در اداره صور اسرافیل روزیکشنیه پانزدهم تشکیل شد.
ناچار مشترکین عظام می‌خواهند اعضای انجمن را بشناسند. بله، بنده که
بندهام. ایشان هم که معروف خدمت همه آقایان می‌باشند. این هم که
بله. ایشان هم که ... خیر. ایشان هم که مستغنى از معرفی بنده هستند.
او هم که اه اه، بله، خیر. سایرین هم که خودتان معرفت کامل در حقشان
دارید.

جناب سگ حسن دله خلاصه مذاکرات انجمن قبل را قرائت کردند.
جناب خرمگس - به عقیده من این قبیل اشخاص^۴ خونشان حلال و
مالشان مباح است. چه ضرر دارد بگیرید و بخورید یک آب هم بالاش؟!
دمدمی -- بله هر چند جسارت است. ولی مثلی است معروف که
می‌گویند: از خرس مویی.

۱ - ترجمه فارسی کتاب ج ۲ ص ۴۹۹.

۲ - این نوشتۀ درشماره ۱۵ صور اسرافیل چاپ شده است.

۳ - اشاره به شازده نصرت‌الدوله حاکم کرمان است که برای صور اسرافیل تعدادی

قالیچه فرستاده بود.

اویارقلی - اگر شما بدانید که تار و پود این فرش‌ها از عروق و شریان ما دهاتیه است هر گز راضی نخواهید شد که این معنی را برخود هموار کنید . آزادخان کرندی - جناب اویارقلی صحیح می‌گویند ، شما در پایتخت نشسته‌اید و از تعذیباتی که بدرعایای اطراف می‌شود خبر ندارید .

دمدمی - بله . بله همین طور است . شیخ علیه الرحمه می‌فرماید : گفتن از زنبور بی‌حاصل بود با یکی در عمر خود ناخورد نیش خرمگس - باید دید که اگر ما این قبیل قالیچه‌ها را قبول نکنیم ، حکومت آنها را به صاحبانش مسترد می‌کند یا اینکه خودش نگاه می‌دادد و در موقع بدتر از این به کار می‌برد ؟

جناب ملا اینکعلی - به گمان من پس دادن این اشیاء همان طور که جناب خرمگس فرمودند غلط و نوعی از اعانت بر اثم^۱ است .

دمدمی - احسنت . صحیح است ، درست فرمودند .

آزادخان - آیا ببینم که این اشیاء را حضرت والا (حاکم کرمان) برای چه به جناب دخو می‌دهند ؟ اگر برای این است که جناب دخو محتاج است که این طور نیست و عجالة^۲ بقدر بخور و نمیر از راه روزنامه تویسی تحصیل می‌کند و اگر برای کمک به معارف است ، آن هم بهترش این بود که حضرت حکمران در همان قلمرو حکومت خودشان دو سه نفر از اطفال یتیم بی‌بانی را انتخاب می‌فرمودند و از منافع مالیانه این مبلغ ایشان را به تحصیل وا می‌داشتند .

جناب ملا اینکعلی - چه ضرر دارد که بگوییم : قصدشان همان کمک به معارف بوده است . ولی این که می‌فرمایید بهتر این بود که اطفال یتیم را تربیت می‌کرد ، تمیز این مطالب بسته به نظر عرف است و به عقیده من کمک بدروزنامه را در عرف بهتر از کمک به اطفال یتیم باید بدانند زیرا که روزنامه می‌تواند هزاران نفر را به تربیت اطفال یتیم و بی‌بانی وادر کند . در صورتی که تربیت دو سه نفر طفل ، محدود و فایده‌اش کمتر است .

دمدمی - بنده که سواد درستی ندارم و عبارات آقا را نمی‌فهمم .
ولی به نظر من آقا صحیح فرمودند . احسنت . احسنت .

۱ - اثم (بر وزن اسم) یعنی گناه و اعانت بر اثم یعنی کمک در راه کار بد .

اویارقلی - ولی رأی بنده این است که در عرف تربیت اطفال را بر کمک به روزنامه ترجیح بدهند زیرا که روزنامه‌ها عجالة^۱ خرج و دخل می‌کنند و احتیاجی به کمک ندارند ولی اطفال فقیر در مملکت زیادند که کمال احتیاج را به کمک دارند، پس بهتر این بود که چند نفر را به این وجه تربیت می‌کردند تا اسباب تشویق سایر رجال و اعیان می‌شدند و سایرین هم به ایشان تأسی می‌کردند.

آزادخان - درست است. گذشته از این آن طوری که جناب ملا اینکعلی می‌فرمایند، این قافله تا به حشر لنگ است. برای این‌که کمک به روزنامه از حیث این که تشویق به تربیت اطفال می‌کند بهتر است ولی از طرف دیگر در هر موقع که مردم بخواهند کمک به تربیت اطفال بکنند باز روزنامه در ایران هست و بنا به فرموده ایشان باز روزنامه مقدم خواهد شد. دمدمی - مطلب تمام است.

جناب ملا اینکعلی - مؤمن این مغالطه است.

اویارقلی - خیر آقا، مغالطه نیست. صحیح است. برای این‌که شما می‌فرمایید: کمک به روزنامه خوب است برای این‌که مردم را به تربیت اطفال یتیم و ادار می‌کند و بنابراین اطفال یتیم هیچ وقت نباید تربیت بشوند برای این‌که همیشه اعانت روزنامه بر اعانت ایتمام مقدم است و گرنه ترجیح فاضل بر مفضول و راجح بر مرجوح خواهد شد.

دمدمی - جناب اویارقلی قدری واضح‌تر بفرمایید که بندۀ هم رأی خود را عرض کنم.

جناب ملا اینکعلی - من این چیزها را نمی‌دانم. رد احسان عقلاء و شرعاً مکروه، و هر که مخالف شرع باشد اجتناب مسلمین از او لازم است و اگر نعوذ بالله مخالفتش منجر به ارتداد شود قتلشهم واجب می‌شود.

دمدمی - اعادنا الله من شرور انفسنا.^۲

آزادخان کرد - جناب مستطاب عالی خیلی تنگ می‌روید. اولاً رد احسان فرضی که در شرع مکروه باشد، عمل به مکروه چطور اسباب لزوم اجتناب مسلمین و ارتداد وبالآخره قتل خواهد شد؟!

جناب ملا اینکعلی - مؤمن! تو شکیات نمازت را می‌دانی؟

۱ - خدا مرا از بدیهای خودمان نگهدارد.

جناب رئیس (زنگ زده ، فرمودند) خلط مبحث صحیح نیست (جناب ملا اینکلی متغیر آ از مجلس برخاسته بدون اجازه از رئیس رفتند . سایرین هم هرچه اصرار کردند در جواب فرمودند: من حق خودم را می گذارم . ولی برای توهین به نوع ، نعوذ باته ...)

سک حسن دله - در موقعی که من در رشت و اصفهان و آذربایجان و مازندران بودم و با حکام هرجا رفت و آمد داشتم می دیدم که همه ساله حکام چیزی برای روزنامه ها - علی قدر مراتبهم^۱ - موضوع کرده می فرستادند . این معمولی سوای حکام در دوره استبداد بوده ، حالا هم چه ضرر دارد که برقرار باشد ؟

اویارقلی - آقای معظم ، آیا این حاکم بی انصاف خدشناهم که گوشواره از گوش دختران ده ، و گلیم از زیرپای یک خانواده بدیخت رومتایی می کشد و به مرغ خانگی پیرزن ابتدا نمی کند و از هر دخل نامشروع - حتی از طریق فواحش صرفنظر نمی کند چه علت دارد که با کمال طوع و رغبت ، سالی مبلغی به روزنامه چی ها می دهد ؟ آیا قصدش این نیست که در دوره بی که از همه تنظیمات دول دنیا برای ایران چهارتا روزنامه بی مغز مانده است آن را با خودش همدست کند ؟ آیا معنی رشوه خواری جز این است ؟ و آیا بعد از آن که روزنامه چی به این سم مهلك مسموم شد دیگر در کلامش در نظر ملت وقع و وقای می ماند ؟ و آیا کسی دیگر به حرفهای روزنامه گوش می دهد ؟ افسوس که هنوز پرده های جهل جلوی چشم ما را گرفته و اغراض به ما مجال هیچ ملاحظه بی نمی دهد . آیا جناب ملا اینکلی که این قدر در قبول این اشیاء اصرار دارند قصدشان جز این است که باب رشوه مفتوح کرده ، بلکه خودشان هم محترمانه در این اشیاء مرسوله شرکت کنند ؟ من می گوییم واژ هیچ کس هم ابا ندارم که تا علماء سوء و بعضی . . . و پاره بی روزنامه چی های ما دندان طمع را نکنند ، ایران آباد و اسلام احیاء نخواهد شد . واگر هم از حد خود زیاده روی کرده و بر وفق قوانین داخلی انجمن عمل نکرده ام ، چون در راه حق و حقانیت بوده البته عفو خواهید فرمود و گرنم ، برای استغفا هم حاضر هستم (در اینجا غالب گفتند : حق با جناب اویارقلی است و قرار شد لا یحده بی از طرف انجمن به حضرت والا حکمران بنویستند) . این است صورت لا یحده :

۱ - به اندازه مرتبه آنها .

«خدمت ذیشرافت نواب امنع اسعد والا شاهزاده نصیرالدوله حاکم کرمان - دامت ایام عدالت - پلیتیک حضرت والانگرفت. یعنی اگر جسارت نباشد جناب ملا اینکلی هم که در مجلس طرفدار شما بودند بور شدند. و پل حضرت والا آن سرآب است. حضرت والا! حالا وقتی است که شما در مدارس انگلیس و آلمان مشغول تحصیل باشید نه در خرابه ایران مسؤول حکمرانی ایالت کرمان. قالیچه های مرحمتی یکصد تومانی به صور اسرافیل ، با قبوض مرسوله انفاذ کرمان شد. بعداز این هم آدم خودتان را بشناسید و بی گدار به آب نزینید. نه صور اسرافیل رشوه می گیرد و نه آه دل شهدای تازه و نان ذرت و خون گوسفندخورهای کرمان زمین می ماند.

امضاء : رئیس انجمن لات و لوتها

۱۵ - کار دیگری که دهخدا را در ادب معاصر ایران بیش از پیش بزرگ و نامور ساخته کتاب عظیمی در لغت و معارف اسلامی است که خود او نامش را «لغت نامه» نهاده است. این کتاب حاصل سی سال کوشش پیوسته او و دهها سال رنج یاران و پیروان اوست. دهخدا دیوانها و نوشته های بزرگان گذشته را می خواند و هر واژه کتاب را روی کاغذ کوچکی می آورد و جمله بی را که آن کلمه در آن بود در زیر واژه می نوشت و بدین ترتیب میلیون ها برگه کوچک (فیش) فراهم کرد و معنی واژه ها را نیز از همه فرهنگ نامه های قدیم در آورد و براین فیش ها افزود و پس از تنظیم الفبایی این برگه ها به تکمیل و چاپ آنها پرداخت . در این کار بزرگ چند تنی او را یاری کردند که سرآمد آسان دکتر محمد معین استاد بی مانند دانشگاه تهران بود . این بزرگ پس از درگذشت دهخدا - به وصیت او - تکمیل و انتشار کارهایش را برگردان گرفت و تا آذرماه ۱۳۴۵ - که یک سکته مغزی او را در بستر افکند - سر از پا نشناخته راه او را ادامه داد . تاکنون با رنجهای دهخدا ، معین و دیگر یارانش بیش از یکصد و هفتاد جلد از این مجموعه عظیم به چاپ رسیده و بیش از یک سوم این مقدار نیز در دست تکمیل و انتشار است . کتاب «لغت نامه» - با این که همه فیشهای دهخدا را دربر ندارد - بیش از بیست و پنج

هزار صفحه بزرگ خواهد شد . در این کتاب کلمه های فارسی ، واژه های غیر فارسی رایج در زبان ما ، واژه های زبان عرب ؛ سرگذشت ناموران تاریخ ایران و اسلام ، شناسائی شهرها و روستاهای ایران و نقاط معروف جهان و پاره بی اطلاعات علمی گردآمده و از روی موضوع و عنوان به ترتیب الفبایی پشت سر هم قرار گرفته است . اگر چاپ اول این دایرة المعارف را با دیگر دایرة المعارفهای بزرگ جهان برابر نهیم می بینیم که تا چه اندازه کامل و پیشرفته است و اگر روزی دوباره - با تجدید نظر - به چاپ برسد سرمایه فرهنگی بیمانندی برای ایران و جهان خواهد بود .

* * *

در باره دهخدا ، طالبوف و دیگر نویسندهای روزهای انقلاب سخن بسیار داریم و خوب میدانیم که نثر بیدار کننده دوره انقلاب تنها در آثار این دو سه تن نیست . دیگران هم کارهای ارزشمندی در این راه کرده اند اما هیچ یک دامنه کارشان بدین گستردگی و سخشناسان بدین گیرایی نبوده است . با این حال جا دارد که درباره همه اینان کتابی بزرگ پدید آید و در آن هر چه گفتنی است گفته شود . بدین امید این گفتار را پایان می دهم .

کتابنامه گفتار سوم

- ۱- آدمیت (دکتر فریدون) - مجموعه مقاله‌ها در باره عبدالرحیم طالبوف در دوره شانزدهم مجله سخن.
- ۲- آرین‌پور (یحیی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب پارسی) ج ۱ .
- ۳- آرین‌پور (یحیی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب پارسی) ج ۲ .
- ۴- برون (ادوارد) - تاریخ ادبیات ایران - ج ۴ - ترجمه رشید یاسmi
- ۵- برون (ادوارد) مطبوعات و شعر جدید ایران ج ۱- (ترجمه فارسی)
- ۶- برون (ادوارد) مطبوعات و شعر جدید ایران ج ۲- (ترجمه فارسی)
- ۷- بهار (محمدتقی - ملک الشعرا) سبک شناسی . ج ۳ .
- ۸- دهخدا(علی‌اکبر)- لغت‌نامه (مقدمه و حرف ط)
- ۹- طالبوف (عبدالرحیم طالب‌زاده) - کتاب احمد
- ۱۰- طالبوف (عبدالرحیم طالب‌زاده) - مسلک المحسنين
- ۱۱- معین (دکتر محمد) -- مجموعه اشعار دهخدا.

گفتار چهارم

داستان نویسی در ایران

یکی از پاسخهای فریبند و زیبایی که آدمی از دیرباز به کنجکاوی خویش داده و به آن خرسندی خاطر پدید آورده، داستان است. همه مانعواب ناز کودکی را با قصه‌های شیزین مادران درمی‌یابیم؛ در روزهای نوجوانی از خواندن داستان‌های شورانگیز عشقی و حماسی لذت می‌بریم؛ در سال‌های کمال دشواری‌ها و نگرانی‌ها را با خواندن یک سرگذشت آسان می‌کنیم و چون به پیری می‌رسیم باز می‌توانیم در قصه‌ها و داستان‌ها مایه آرامش و آسودگی روان را بجوییم. این گوهر ارجمند که در صدف مغزاً های نویسنده‌گان نوآور جان می‌گیرد همیشه چاشنی زندگی بوده است و خواهد بود.

امروز در شناسایی داستانهای مردم روی زمین، آنها را با چند گونه داستان که در ادبیات اروپا دیده‌ایم می‌سنجند و با یکی از واژه‌های رمان، نوول، فابل، کنت و فانتزی می‌شناسانند:

در مغرب زمین از سالیانی پیش ، نویسنده‌گان داستان‌های عاشقانه می‌ساختند و در آن میان ، قصه‌هایی که شورانگیزی و کششی داشت ، دست به دست می‌گشت و خریدار بسیار می‌یافت . این داستان‌های تخیلی عاشقانه را « رمان »^۱ می‌گفتند . یک رمان معمولاً داستانی مفصل بود و در آن سرگذشت به شیوه‌یی بیان می‌شد که خواننده را در صحنه‌های گوناگون و در زمان‌های مختلف به دنبال می‌کشد و با این کشش در او حوصله خواندن صدھا صفحه را پدید می‌آورد . شهرت و موفقیت یک رمان با توانایی تخیل و نیروی صحنه سازی نویسنده بستگی داشت . باید بدانیم که همیشه زمینه رمان‌ها عشق و پیوندهای روحی دو عاشق نبوده است و به همین دلیل رمان را به گونه‌هایی تقسیم کرده‌اند :

داستان‌هایی را که نویسنده آنها از یک واقعه تاریخی الهام گرفته باشد رمان تاریخی می‌گویند . در رمان تاریخی نویسنده وقایع را کم و بیش دگر گونه می‌کند تا خیال‌انگیزی و شور نوشتۀ خود را بیفزاید . گروهی دیگر از رمان‌ها که از احساسات و زندگی ساده روستانشینان و شبانان سخن می‌گوید به رمان روستایی معروف شده‌است . در یک دسته دیگر از رمان‌ها نویسنده می‌کوشد نکات علمی و معنوی را به خواننده بیاموزد . اینها را رمان آموزشی گفته‌اند .

نویسنده‌گانی داشته‌ایم که با بیان کنایه آمیز از عادتها و سنت‌ها یاد کرده‌اند و در میان سخن نسبت به زندگی قهرمانان خود سرزنشی نهفته دارند ، نوشه‌های این گروه را رمان هجوآمیز خواننده اند . گاه نویسنده‌گان در نامه‌هایی که از زبان قهرمانان خود می‌نویسن و اقعات داستان خود را برای خواننده باز می‌گویند . رمان آنها در واقع چندین نامه وابسته به یکدیگر است این گونه را رمان نامه‌یی یا مکاتبه یی نامیده اند . نوعی دیگر از رمان ، حادثه‌یی یا پلیسی است که در آن علل و اقعات مبهم است و به کوشش قهرمانی

که وظیفه انصباطی دارد این ابهام از میان می‌رود . رمانهای پلیسی از نظر خواننده جوان و با احساس شورانگیزی و گیرایی بیشتری دارد اما بسیاری از نمونه‌های آن تأثیر منفی نیز بر روان خواننده می‌گذارد.

در یک قرن اخیر فراوانی مسائل زندگی ماشینی ، برای خوانندگان داستانهای دراز و رمان‌های پرحداده فرصتی نگذاشته و اندک اندک داستانهای کوتاه یا نوول^۱ جای رمان‌های بزرگ را گرفته است . در این داستانها تخیل و صحنه‌سازی کمتر است و نویسنده خواننده خود را در یک صحنه شاهد ماجراهای قهرمانش می‌کند و ماجراهی او نیز - اگرچه ساخته تخیل باشد - همانند واقعاتی است که در زندگی روزانه پیش می‌آید و همین آشنایی واقعه موجب آن است که خواندن یک نوول ، بر مغز خواننده بار سنگینی نباشد . بیشتر نوول‌های امروز تحلیل عواطف و ارزیابی روانی قهرمان را نیز در بر دارد .

نوعی دیگر از داستان فابل^۲ است که زمینه‌اش را وهم و تصور غیر واقعی پدید می‌آورد . بخشی از فابل‌های ادبیات جهان ، تخیلات حماسی است که در اساطیر یونان و ایران و هندوستان نمونه‌های آن را می‌بینیم . برای نمونه جام جهان‌نمای کیخسرو یا آئینه اسکندر یک فابل حماسی است که برای نشان دادن نیروی فراوان این دو قهرمان پدید آمده است . در روایات مذهبی ایران و هند و دیگر کشورها نیز از این گونه فابل‌ها می‌باییم : گروهی دیگر از فابل‌ها داستانهای کوتاهی است که بر یک زمینه اخلاقی بنا شده است . در بسیاری از این فابل‌های اخلاقی قهرمان‌ها انسان نیستند . برای نمونه شما در کلیله و دمنه علاوه بر طرح کلی کتاب ، داستانهای کوتاه بسیاری نیز می‌بینید که در همه آنها شیر و شغال و روباه و خرگوش و گاو و

۱- در زبان انگلیسی **Novella** یعنی نو، تازه . در فرانسه **Fable** -۲

خر، بازیگران صحنه هستند. این ها فابل اخلاقی است. در مژبان نامه نیز از این گونه فابل می بینیم. در اروپا دو تن که فابل های آنها شهرت دارد ژان دولافونتن^۱ نویسنده نامدار فرانسه در سده هفدهم مسیحی و هانس کریستیان آندرسن^۲ نویسنده دانمارکی سده نوزدهم هستند. آثار لافوتتن زمینه شرقی دارد و گویا از کلیله و دمنه تأثیر پذیرفته است.

کنت^۳ نیز نوعی داستان کوتاه اروپایی است که همانندی بسیار با فابل دارد و ساخته تخیل است اما در آن یک موضوع اجتماعی یا همگانی در میان نیست و بیشتر گوشه هایی از یک زندگی خانوادگی است که در آن بیش آمده ای شگفت انگیز رخ می دهد و خواننده از آن بهره خاصی نمی گیرد. به همین دلیل سبک شناسان ادب اروپایی داستانهای بزرگی را که نتیجه روشنی به دست ندهد یا موضوع آن ارزش هنری و اجتماعی نیابد، نیز کنت نامیده اند.

گروهی دیگر از نوشه های رایج امروز فانتزی^۴ است. این واژه یعنی وهمی یا موهم و همه گونه های داستان می توانند موهم نیز باشند اما در اصطلاح مطبوعات، فانتزی نوعی نوشته را می گویند که در آن نویسنده برای بیان مقصود خود، زمینه بی را ساخته باشد و قهرمان واقعی خود را با نام یا صفات دگرگونه به صحنه آورد و دگرگونگی او را ابزار بیان اندیشه خویش کند. بیشتر در فانتزی ها جنبه خنده آور هم دیده می شود.

در کنار این داستانها نوشه هایی نیز در اروپا پدید آمده است که می توان آنها را از نظر تخیلی بودن در شمار فابل آورد و از نظر دادن اطلاعات

J. de Le Fountaine -۱

H. C. Andersen -۲

Conte -۳

Fantaisie -۴

به خواننده همانند رمان آموزشی شمرد. نوشه‌های ژولورن^۱ و ولکف^۲ در باره فضای سtarگان از این نوع است. این نکته را هم بگوییم که در ادبیات ویژه کودکان نوشه‌های بسیاری داریم که با هیچ یک از پنج اصطلاح بالا کاملاً مطابق نیست و شاید مناسب باشد که نام‌های ویژه‌بی برای آنها بگذاریم.

اینها پدیده‌های گوناگون داستانی در ادبیات اروپاست. در آب و خاک مانیز مانند همه سرزمین‌ها داستانهایی از مغزها تراویده و بر دفترها نقش بسته است و برای این داستانها، نام‌های گوناگون هم داشته‌ایم. اما چنان‌که می‌دانیم بسیاری از نویسنده‌گان ما، مرز واژه‌ها را نادیده گرفته و دو یا چند واژه را - که معنی نزدیک دارند - به یک معنی به کار برده‌اند و بدین‌سان سبب شده‌اند که بسیاری از واژه‌ها تعریف ناپذیر شوند و ما امروز ندانیم که: آیا ترکیب‌های «حسب حال»، «ترجمه احوال» و «سرگذشت» دارای یک معنی بوده‌اند یا نه؟ شاید بتوانیم دو واژه داستان و حکایت را به جای «رمان» فرنگی به کار ببریم اما باز می‌بینیم که فابل‌های ما را نیز با عنوان «حکایت» در کتابها آورده‌اند. پس بنا چار می‌پذیریم که در زبان ما چندین واژه فارسی و عربی (داستان، قصه، سرگذشت، ترجمه، حسب‌حال، سانحه، واقعه، حادثه، حدیث، نادره، اسطوره، ماجرا، نقل و . . .) به معنی گونه‌های داستان است اما چون معنی هرچند واژه این گروه در آمیخته و مرز آنها روشن نیست من برای شناسایی داستانهای ایرانی هم از واژه‌های اصطلاحی اروپایی استفاده می‌کنم و هرجا بتوانم واژه‌ها و ترکیب خودمان را به کار می‌برم.

۱- ژولورن Jules Verne نویسنده فرانسوی سده نوزدهم

۲- ولکف A. Yolkev نویسنده داستانهای تخیلی در باره سفر به ماه در زبان

روسی معاصر

* * *

گفتم که در ایران نیز داستان داریم . داستانی که می‌گوییم سرگذشت-های شاهنامه فردوسی یا ماجراهای شورانگیز خسرو و شیرین یا عشق اندوهبار لیلی و مجنون نیست . از سده پنجم هجری در ایران داستانهای شیرینی به نثر فارسی پدید آمده است که با رمان اروپایی صفات مشترک دارد اما از همه جهت یک رمان اروپایی شمرده نمی‌شود . در این داستانها تخيّل و صحته-سازی و کشش و شورانگیزی یک رمان وجود دارد اما زمینه اصلی ، عشق یا واقعه تاریخی نیست . در بیشتر این داستانها کارهای پهلوانی یک قهرمان مورد ستایش است . همانگونه که فردوسی در شاهنامه رستم را بزرگ و ستایش آمیز می‌نماید نویسنده‌گان این مجموعه نیز قهرمان خود را با نیروی فوق العاده‌یی به صحنه می‌آورند . قهرمان این داستانها گاهی یک چهره تاریخی است که بر او رنگ افسانه زده‌اند مانند اسکندر در کتاب اسکندرنامه نثر ، و گاه در چهره او فقط شباهت‌هایی با شخصیت‌های تاریخی به چشم می‌خورد مانند امیر ارسلان و حمزه ، و بهمین دلیل گمان می‌کنم که : افسانه ساز یک مرد تاریخی را پستدیده و برایش حماسه‌یی پرداخته است . تا اینجا آنچه گفتم فرق اساسی با رمان ندارد اما در این افسانه‌های ایرانی نیرنگ و جادو نیز در شورانگیزی مؤثر است و اینجاست که قهرمان و شیوه پرداخت داستان از مرز طبیعی رمان فراتر می‌رود و رنگی دروغین به خود می‌گیرد . از این داستانهای پهلوانی دو کتاب بزرگ در سده پنجم و ششم اسلامی پدید آمده است : یکی اسکندرنامه‌یی است به نثر و دیگری کتاب معروف سمک عیار . پس از آن به سالیانی دراز کتابهایی چون داراب نامه طرسوسی ، داراب-نامه بیغمی ، حمزه‌نامه ، مختارنامه ، حسین کرد ، امیر ارسلان و چند صد دفتر دیگر پدید آمده است که قهرمان بعضی از آنها وجود تاریخی داشته مانند حمزه‌نامه (افسانه‌یی درباره حمزه ، عمومی پیامبر اسلام) و مختارنامه

(داستانی درباره مختار ثقی، خونخواه دلیر امام حسین) و نویسنده‌گان دیگری به ساختن داستانهایی گراییده‌اند که قهرمانشان در تاریخ شناخته نمی‌شود. یا نبوده یا چنان گمنام زیسته است که بادش در تاریخ‌ها نیست. مشهورترین کتاب این دسته حسین کرد است. در کنار این داستانهای قهرمانی داستانهای تخیلی دیگری مانند طوطی نامه یا چهل طوطی و هزار و یک شب نیز پدید آمده که یک کتاب، خود چند داستان را در بر دارد.

در زمان ناصرالدین‌شاه یکی از بهترین نمونه‌های رمان فارسی از فکر مردم به نام نقیب‌الممالک تراویش کرده و به دست خانم فخرالدوله دختر مظفر الدین‌شاه نوشته شده است. نقیب‌الممالک شبها در خوابگاه شاه برایش نقل می‌گفت و دختر شاه از پس پرده خوابگاه آنچه را می‌شنید می‌نوشت. بدین ترتیب داستان امیر ارسلان نامدار بر سرماهی نشر فارسی افزوده شد و گویا آخرین داستان آن‌شیوه در ایران پدید آمد.

* * *

آشنایی ایرانیان با ادب و فرهنگ اروپایی اندیشه نوشتمن نخستین رمانها را در مغزها پدید آورد و نخستین کسانی که رمان اروپایی در زبان فارسی پدید آوردن بتوشتمن رمان‌های تاریخی پرداختند. در گفتار دوم این دفتر - آنجاکه از میرزا آقاخان کرمانی باد شد - گفتم که چند رمان تاریخی در باره مزدک، مانی، نادرشاه و شاه سلطان‌حسین پدید آورد اما این کار او یا به‌پایان نرسید یا برای ما نماند. در سال ۱۳۳۷ ق. مردی به نام شیخ‌موسى - که مدیر مدرسه نصرت همدان بود - جلد نخست یک رمان تاریخی را به نام «عشق و سلطنت» در همدان چاپ کرد و یک نسخه آن را برای ادوارد برون فرستاد و به او نوشت که: «می‌توان گفت اولین رمانی است که در ایران به‌اسلوب مغرب زمین تألیف شده». این رمان سرگذشت کورش کبیر است

۱ - تاریخ ادبیات ایران - ادوارد برون - ج ۴ - ترجمه یاسی - ص ۲۳۳.

و نویسنده آن می‌خواسته دو جلد دیگر در تکمیل آن بنویسد. ادوارد برون در باره آن می‌نویسد: « شالوده کتاب براین نهاده شده که یک رمان تاریخی باشد اما اسامی اعلام عموماً به شکل فرانسه آنها قیدگردیده نه به اصل پارسی قدیم، مثلًا میترادات (مهرداد) یا اکباتان (هنگماتانا - همدان).... توصیفات مشروطه از مناظر و مجالس و اشخاصی که وارد متن حکایت شده و گفته‌گو-های بسیاری که مبادله گشته، طبعاً به تقلید نمونه‌های اروپایی است. اصل قصه که چاشنی از عشق و جنگ در آن داخل کرده‌اند اگرچه خیلی جذاب و سوزاننده نیست لیکن قابل خواندن است. اما اعداد و سنین و یادداشت‌های راجع به آثار عتیقه و اساطیر و ملاحظات مطول تاریخی که اساساً مبتنی بر روایات هرودت و اطلاعات مستخرجه از اوستا (?) است بر سنگینی کتاب افزوده است. به هیچ وجه در استعمال زبان قدیم یا طرد و ترک لغات عربی سعی نشده اما مؤلف جهد بلیغ نموده که در بیان وقایع و سنین و رسوم تاریخی دچار اغلاط فاحش نگردد ... ».

دومین رمان تاریخی - که برجای مانده - کتابی است به نام « دام گستران یا انتقام خواهان مزدک » که در سال ۱۳۳۹ ق. در بمبئی چاپ شده و نویسنده اش صنعتی‌زاده کرمانی است. این رمان هم تمام نیست و در پایان صفحه ۱۱۰ آن عبارت « جلد اول تمام شد » به چشم می‌خورد و معلوم نیست که آیا دنباله آن نوشته شده است یا نه؟

از این دو نویسنده آغاز سده چهاردهم که بگذریم سخن به دوره شهریاری رضا شاه کبیر کشانده می‌شود و در این دوره است که نوشته‌های ارزنده و خواندنی از نوع رمان و نوول داریم. این یادآوری ضرورت دارد که شماره این نویسنده‌گان بسیار است اما اکسانی که در میان آنها نامور شده باشند اندک‌اند. در اینجا از روشن‌ترین چهره‌های این گروه یاد و به‌دیگران هم اشاره‌بی می‌کنم و شرحی افزونتر از این، در دفتری از این مجموعه نوشته

خواهد شد که در باره داستان نویسی است .

در میان داستان نویسان عصر پهلوی نخست از گروهی باید باد کرد که از مایه های تاریخی برای نوشتن داستان بهره گرفته اند و قهرمان داستان هایشان اسم و رسم تاریخی دارد و به عبارت دیگر می دانیم که این قهرمان تاریخی که بوده ؟ کجا و چگونه زیسته ؟ و کی در گذشته است ؟

امتیاز داستان های این گروه این است که بر معلومات خواننده می افزاید ، به او آرامش و لذت روحی می دهد و در تلطیف اندیشه های او مؤثر است . بسیاری از این رمانها و داستان های کوتاه تاریخی خواننده را پیرو مکتب قهرمان داستان می کند و شیوه زندگانی او را سرمتش خواننده می سازد . در باره این نوشه ها نکته دیگری که می توان گفت شیرینی و روانی نثر در بیشتر آنهاست . نویسنده گان داستان های تاریخی این دوره کسانی هستند که خود مطالعات ادبی ارزنده دارند و همین امر تسلط آنها را در نگارش بیشتر می کند .

در این مجموعه کتابی به نام « پهلوان زند » از « ش . پرتو » داریم که سرگذشت لطفعلی خان زند و کوشش های او در راه ثبات فرمانروایی کریمخانی است . نویسنده بی دیگر به نام رحیمزاده صفوی درباره « شهربانو » - زنی که از خاندان ساسانیان بود و به همسری امام حسین درآمد - یک رمان تاریخی پرداخته است . از شادروان سعید نقیسی کتابی به نام « ماه نخشب » مانده است که سرگذشت المقتع (هشام با هاشم بن حکیم) مرد شگفت انگیز خراسان در سده دوم هجری و چهره های تاریخی دیگری چون ابو مسلم را در بر دارد . دکتر محمد حسین میمندی نژاد سرگذشتی از نادرشاه پرداخته و نامش را « زندگی پر ماجراهی نادرشاه افشار » نهاده است . در میان نوشه های بزرگ علوی نیز کتاب « چشمها یش » یک رمان تاریخی در باره نقاش نامی

ایران کمال‌الملک است^۱.

در میان رمانهای تاریخی ایران کتابی که بیش از همه دست به دست گشته و تاکنون بیست بار چاپ شده « پیامبر » است. « رهمنا » نویسنده با احساس این کتاب یکی از چهره‌های روشن مطبوعاتی و ادبی سرزمین ماست. قلمی روان و شیرین و تعبیرهایی خوشابند و دلنشیں دارد. کتاب « پیامبر » سه جلد است و شاید بتوان گفت که : بیشتر کتابخوان‌های ایران آن را از پیش چشم گذرانده‌اند و تاکنون ترجمه این کتاب به زبانهای انگلیسی و فرانسه انتشار یافته است. سه سال پیش، از این نویسنده رمان تاریخی دیگری به نام « زندگی امام حسین » به چاپ رسید و این نوشتہ هم در شمار کتابهای موفق و پرفروش درآمد.

تنها همین چند تن نیستند که از مایه‌های تاریخی برای داستان پردازی بهره‌مند شده‌اند. در میان نوشه‌های سید فخر الدین شادمان، ابراهیم خواجه-نوری، محمد حجازی و گروهی دیگر، و حتی در آثار صادق هدایت نیز بهره‌مندی از سرچشمه‌های تاریخی به چشم می‌خورد. اما همه این نوشه‌ها را در شمار رمان تاریخی نمی‌توان آورد.

در گفتگو از داستان نویسان امروز، ذهن ما بیشتر متوجه کسانی می‌شود که شماره کتابهای داستانی آنها بسیار است و در این گفتار نیز از آنها بیشتر گفتگو می‌کنم. دلیل توجه بیشتر این است که این گروه، داستان نویسی را خط اصلی زندگی خود کرده و در نگارش داستانها شیوه‌های نوآورده‌اند و اگر بخواهیم نفوذ مکتب‌های نویسنده‌گی اروپا را هم در زبان فارسی بجوییم

۱ - درباره هریک از این نویسنده‌گان سخن‌ها من توان گفت و بدوسود وزیان آنها قضاوتشا می‌توان کرد اما بهتر این است که خواننده کتاب با همین اشارت به راه افتاد و کتابها را بخواند و خود داوری کند. من نیز در دفتری دیگر از مجموعه بررسی ادبیات امروز از آنان بیشتر سخن خواهم گفت.

به کتابهای آنها باید روی آوریم . در این شمار از محمدعلی جمال زاده ، صادق هدایت ، جلال آلمحمد ، محمد حجازی ، صادق چوبک ، علی محمد افغانی و گروهی دیگر باید سخن گفت و این سخن ناچار باید فشرده و موجز باشد تا این دفتر به عنوان دیباچه یک بررسی به انجام رسد و در آینده همین سخنان در دفتری دیگر گسترش دارد و روشن تر نوشته شود .

* * *

محمدعلی جمالزاده فرزند سید جمال الدین اصفهانی ، واعظ نامدار روزهای انقلاب مشروطه خواهی است . هفتاد و هفت سال پیش (۱۲۷۴ هجری شمسی) در شهر اصفهان به جهان آمد و در همان شهر تحصیلات مقدماتی و ادبی خودرا گذراند و در حدود ۱۳۰۰ شمسی رهسپار اروپا شده و چندی در برلین با تقی زاده و دیگر نویسنده‌گان مجله کاوه همکاری کرده است . در همان سالها نخستین مجموعه داستانهای کوتاه او (یکی بود و یکی نبود) انتشار یافته و بر سر زبانها افتاده است . پس از آن دوره خدمت او در سازمان جهانی کار آغاز شده و او را در سویس (شهر ژنو) ماندگار ساخته است و اکنون نزدیک نیم قرن است که او دور از ایران روزگار می‌گذراند اما همیشه بهیاد ایران است و باز تاب آنچه در باره این سرزمین می‌اندیشد در نوشته‌هایش به چشم می‌خورد .

یکی از نشانه‌های ویژه جمال زاده در میان داستان نویسان ایران ، آگاهی فراوان او از ادبیات گذشته و معارف اسلامی است و این آگاهی در پروراندن مضامین طنزآمیز به او یاری می‌کند و شیرینی سخنش را می‌افزاید . در نوشته‌های او نثری آشنا و دلنشیں می‌بینیم که با اصطلاحات مذهبی و اشاره به اعتقادات و روایات اسلامی در آمیخته و گاه این آمیزش چنان است که خواننده برای دریافت معنی نیازمند آشنایی به حدیث‌ها و آیه‌های قرآن می‌شود و اگر مایه کافی از زبان عرب و معلومات اسلامی نداشته باشد به

دشواری برمی خورد. در داستان کوتاه «فارسی شکر است» - که گویا نخستین نوشته طنزآمیزاو است - نوشته است:

«باوری تازه وارد پس از آن که دید از آه و ناله وغوره چکاندن دردی شفا نمی‌باید چشمها را بادامن قبای چرکین پاک کرد و در ضمن هم چون فهمیده بود قراولی، کسی، پشت درنیست، یک طومار از آن فحش‌های آپنکشیده که مانند خربزه‌گرگاب و تنباق‌کوی حکان مخصوص خالک ایران خودمان است نذر جد و آباء این و آن کرد ... نگاهی به صحنه محبس انداخت و معلومش شد که تنها نیست. من که فرنگی بودم و کاری بامن ساخته نبود. از فرنگی مآبهم چشم آنی نخورد، و این بود که پا بر چین پا بر چین به طرف آقا شیخ رفت و پس از آن که مدتی نگاه خود را زول زول به او دوخت با صدایی لرزان گفت: جناب شیخ تو را به حضرت عباس گناه من چیست؟ آدم و آله خودش را بکشد از ظلم مردم آسوده شود!

به شنیدن این کلمات منديل جناب شیخ مانند تکه ابری به حرکت آمد و از لای آن یک جفت چشمی نمودار گردید که نگاه ضعیفی به کلاه نمی‌داند، از منفذ صوتی که بایستی در زیر آن چشمها باشد و درست دیده نمی‌شد باقرائت وطنانیه تمام کلمات ذیل آهسته و شمرده مسموع سمع حضار گردید: مؤمن! عنان نفس عاصی قاصر را بدست قهر و غضب مده که الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ...

کلاه نمی‌داند از شنیدن این کلمات هاج و واج ماند و چون از فرمایشات جناب آقا شیخ تنها کلمه کاظمی دستگیرش شد، گفت: نه جناب! اسم نوکر تان کاظم نیست، رمضان است. مقصودم این بود که کاش اقلامی فهمیدیم برای چه مارا اینجا زنده به گور کرده‌اند؟

این دفعه بازهم با همان متنات و قرائت تام، از آن ناحیه قدس این کلمات صادر شد: جزاکم الله. مؤمن! منظور شما مفهوم ذهن این داعی گردید. الصبر مفتاح النرج. ارجوا که عما قریب وجه حبس به وضوح پیوندد و البته الف البته - بای نحو کان ، چه عاجلا و چه آجلاء - به مسامع ما خواهد رسید. على العجاله در حين انتظار احسن شقوق وانفع امور به ذکر خالق است که على كل حال نعم الاشتغال است . «

در این نمونه می‌بینیم که چگونه عبارات ناآشنا را در میان نثر آشنای خویش جای داده و پیکر بی‌جان آنها را جان بخشیده است. شیوه او چنین است که نکیه‌های کلام و اصطلاحات خاص گروههای اجتماعی را گردآوری می‌کند و بر زبان قهرمانی می‌گذارد که از آن‌گروه برای بازی در داستانش برگزیده است.

در نثر جمالزاده - در کتابهای یکی بود و یکی نبود و دیگر آثار قدیم او - لغزش‌های دستوری به‌چشم می‌خورد و گاه چندین جمله پیاپی را خواننده باید دنبال کند تا پاسخ نخستین جمله را پس از آنها بیابد. به کار بردن صفت مفعولی به‌جای فعل در نوشهای او فراوان است و در بسیاری موارد به‌آسانی می‌توان این وجه وصفی را به‌یک فعل ساده تبدیل کرد. اما ناگفته نگذاریم که روانی و شیرینی نثر به‌اندازه‌یی است که لغزش‌های کوچک دستوری را از چشم خواننده پنهان می‌کند و باگذشت زمان نیز این لغزش‌ها در آثار او کاهش یافته است.

در سال‌هایی که جمالزاده از ایران رهسپار اروپا شد سرزمین ما سخت بی‌سامان بود: یک سازمان اداری استوار نداشتیم، پایه‌های دینی و اجتماعی سست و لرزان بود، رشد فکری و پیشرفت معنوی و علمی ما هنوز بامغرب- زمین شباhtی نیافته بود، سخن راکوتاه‌کنم: ما بسیار عقب مانده و بیچاره بودیم. جمالزاده از ایران جز این خاطره‌یی نداشت و هنگامی که می‌خواست برای بیداری هم‌میهنانش داستانهایی در مایه طتر بنویسد این خاطره شاخ و برگ درآورد و در داستانهای فارسی شکر است، رجل سیاسی، دوستی خاله خرسه، بیله دیگ بیله چغدر، و دیگر نوشهای او این اندیشه را تلقین کرد که: پایان دادن به‌این بی‌سامانی ضرورت دارد. در آن سالها داستان‌های شیرین کتاب «یکی بود و یکی نبود» - به‌دلیل بازگفتن دردهای جامعه - بسیار جلوه‌کرد و سبب نامداری او گردید. پس از آن ما به‌راهی تازه افتادیم

و تا آنجاکه می‌توانستیم برای پدید آوردن نظامی دلپسند کوشیدیم و می‌توان گفت که سامان دیگری در آب و خاک ما پدید آمد اما در کتابهایی که جمالزاده پس از « یکی بود و یکی نبود » نوشت ، در چهره قهرمانها و صحنه‌های داستان تازگی قابل ملاحظه‌یی نبود و با اینکه چند کتاب پرمایه‌تر و ادبیانه‌تر از او انتشار یافت در همه آنها قهرمانانی به صحنه آمدند که در روزگار ما کمتر پیش چشم هستند . بهمین دلیل کارهای دیگر او - با این که در شمار کتاب‌های موفق زبان فارسی آمده است - مانند « یکی بود و یکی نبود » دست به دست نگشته و چاپ‌های پرشمار نیافته است .

در میان نوشه‌های طنزآمیز جمالزاده پس از « یکی بود ، و یکی نبود » کتاب‌های « دارالمجانین » ، « صحرای محسن » ، « عمو حسینعلی با هفت قصه » ، « راه آب نامه » و « قلشن دیوان » شیرین و خواندنی است و کتابهای « سروته یک کرباس » ، « تلخ و شیرین » ، « کهنه و نو » ، « شورآباد » و « غیر از خدا هیچ کی نبود » از نوشه‌های تازه‌تر اوست که در این سالها انتشار یافته است .

از او دو گروه مقاله نیز در مجله‌کاوه (چاپ برلین) انتشار یافته که یک مجموعه آن در باره « اقتصاد ایران » و گروه دوم تاریخچه « روابط ایران و روسیه شوروی » است . کتاب دیگری به نام « هزار بیشه » دارد که تنها نخستین جلد آن در سال ۱۳۱۶ شمسی در تهران چاپ شده است .

ترجمه‌های جمالزاده را نیز باید در شمار آثار با ارزش او آورد ، کتابی به نام « داستان بشر » به فارسی در آورده و از شیلر نویسنده آلمانی نمایشنامه « ولهمتل » را ترجمه کرده است . کتاب معروف « قهوه‌خانه سورات » اثر « برناردن دوسن پیر » فرانسوی نیز به دست او پارسی شده است . این کتاب سرگذشت جمعی است که در باره دین‌های گوناگون با یکدیگر گفتوگو می‌کنند و سرانجام می‌پذیرند که جان‌کلام در همه آینه‌های خدایی یکی است

و تنها رفتار ظاهری و آداب و بیژه مذهب‌هاست که گوناگون می‌نماید. در پایان کتاب «یکی بود و یکی نبود» مجموعه کوچکی از واژه‌ها و اصطلاحات و تکیه‌های کلام مردم کوچه و بازار گردآمده و باگذشت سالیان، کمال و وسعت یافته تا جایی که امروز کتابی ارجمند بهنام «فرهنگ لغات عامیانه» از جمالزاده در دست داریم. این کتاب برای لغت فارسی و ادبیات ایران سرمایه گرانبهایی است. در اینجا همه کارهای این نویسنده گرامی را نام نبرده‌ام و اگر بخواهم همه را بگویم و بشناسانم، سخن بیش از گنجایش این دفتر خواهد بود.

* * *

روز بیست و هشتم بهمن ۱۲۸۱ شمسی در خانه اعتضاد الملک هدایت، فرزندی به جهان آمد که او را صادق نامیدند. صادق در جوانی بهاروپا رفت. سالیانی در پاریس ماند و با زبان و ادب فرانسه آشنایی یافت و در همان سالهای جوانی چند داستان نوشت که در آنها آثار سرگردانی و بی‌پناهی یک جوان اندیشه‌مند را می‌بینیم و در می‌باییم که: آنچه مسدم عادی را خرسند می‌کند به روح صادق آرامش نمی‌بخشد. در همان سفر یکبار خود را به رود سن انداخت اما پیش از آن که جان بسپارد او را از مرگ رهانیدند.

صادق به ایران بازگشت و در سال ۱۳۱۵ شمسی به هند رفت. در آن سرزمین بازبان‌های پیش از اسلام آشنا شد و پهلوی ساسانی را چنان خوب آموخت که پس از آن چند کتاب ارزنده آن زبان را به پارسی درآورد. رهاورد دیگر صادق در این سفر آشنایی و دلбستگی به مکتب بودا و نقل نوشه‌های بودایی به زبان فرانسه بود. زندگی صادق از تأثیر بدینختی‌ها و غم‌های زندگی دیگران سرشار بود و شاید همانندی این تأثرات با آنچه درباره بودا گفته‌اند، روان صادق را به آن مکتب می‌کشانید.

در سال ۱۳۲۴ شمسی صادق رهسپار ازبکستان شد و چندی در شهر تاشکند

ماند و دوباره به ایران آمد و در آذرماه ۱۳۲۹ دیگر بار رهسپار پاریس شد و چهار ماه دیگر در پاریس بود. در یکی از روزهای فروردین ۱۳۳۰ در پاریس شیر گاز حمام خانه‌اش را باز کرد و درها را استوار بست و بدین‌سان به روزگار خویش پایان داد و در گورستان پرلاشز پاریس به خاک خفت.

پس از بازگشت از نخستین سفر اروپا، صادق - بی‌هیچ رغبتی - تن به کار دولتی داد: مدنتی دربانک ملی ایران کار کرد، چندی عضو اداره اقتصاد بود، سپس به اداره موسیقی رفت و در آخرین سالها مترجم دانشکده هنرهای زیبا شد اما هرگز نمی‌توانست روح سرکش خود را چنان آرام کند که یک وظيفة اداری را بردوش گیرد. و شاید همین سرکشی و نافرمانی روح، آفریننده نوشه‌های ارزنده اوست.

دوستانش می‌گویند: صادق از باهوش‌ترین کسانی بود که دیده‌ایم. بسیار قاطع و صریح بود. اگر از کسی بدش می‌آمد آشکار می‌گفت و نوشه‌هایی را که به او می‌دادند کمتر می‌پسندید. در جای خود بذله‌گو و حاضر جواب بود. حیوانات را دوست می‌داشت و از کشن و آزاردادن آنها برای ادامه زندگی انسان‌رنج می‌برد و کتاب «فوانیدگی‌های خواری» را برای بازداشت دیگران از این کار نوشت. اگر به کاری دل می‌سپرد در آن بسیار منظم بود. زبان فرانسه را خوب می‌دانست و به زبانهای دیگر اروپا هم آشنا بود. به خیام عشق می‌ورزید، با حافظ حالی داشت و مکتب‌های هندی بودایی و یوگا (جوکی) را بسیار می‌پسندید. در هند پیکره کوچکی از بودا خریده بود که آن را همیشه روی میز کارش می‌گذاشت. در چهره او - حتی هنگامی که لبخند می‌زد - غمی دیده می‌شد که شاید همان اندوه روحانی و انسانی بودا و ابراهیم ادhem بود، همان اندوهی که مردان نیرومند تاریخ را، گاه از فرمانروایی برمشتی فقیر و بیمار بهستوه می‌آورد و بهترک پادشاهی و ادارشان می‌کند و در اینجا صادق را از زندگی اشرافی پدر بیزار کرده بود.

از گردن قلم هدایت پنج گروه کتاب پدیدآمده است که به ترتیب داستان نمایشنامه، ترجمه، تحقیق و سفرنامه است.

نخستین مجموعه داستان او در سال ۱۳۰۹ شمسی به نام «زنده بگور» از چاپ در آمد. «سایه مغول» نیز از داستانهای تاریخی اوست که در مجموعه‌یی به نام «انیران» همراه با دونوشه از «بزرگ علوی» و «ش. پرتو» انتشار یافته است. «سه قطره خون» مجموعه دیگری از یازده داستان کوتاه اوست که نخستین چاپش در سال ۱۳۱۱ شمسی بیرون آمده است. پس از آن علسویه خانم، ولنگاری، مجموعه‌ی سایه روشن، و غوغ ساهاب^۱، و کتاب معروف حاجی آقا را از آثار داستانی هدایت می‌توانیم نام ببریم. در سال ۱۳۲۱^۲ شمسی مجموعه دیگری به نام «سگ ولگرد» شامل هشت داستان از هدایت به چاپ رسیده است. کتاب «توب مرواری» هم از کارهای چاپ نشده اوست اما در میان دوستانش شهرتی دارد.

در میان کارهای داستانی هدایت کتاب «بوف کور» در شمارنوشه‌های سرشناس ادبیات ایران قرار گرفته و ترجمه آن در کشورهای بزرگ جهان انتشار یافته است. این کتاب در ایران نیز بر سر زبانها افتاده و دوست و دشمن بسیار پیدا کرده است. گروهی بوف کور و دیگر نوشه‌های همانند آن را مایه گمراهی جوانان و بازماندن آنها از راه زندگی درست دانسته‌اند. گروهی دیگر بوف کور را یک شاهکار هنری شمرده و بایانی ستایش آمیز شناسانده‌اند. حق این است که بگوییم: کار هر دو گروه تنها به قاضی رفت. در این که بوف کور یک پدیده ارجمند هنری است تردید نداریم اما پیش از آن که جوانی باخواندن این کتاب از زندگی باز ماند، باید بداند که بوف کور یک کتاب است و کتاب را باید خواند و از آن یک بهره کلی گرفت. کسی که آثار هدایت را از دید انسانی خوانده باشد می‌داند که او مردی نرمدل و مردم دوست بوده

۱- این کتاب نوشه‌های کوتاهی است که با همکاری مسعود فرزاد پدید آمده است.

و هرگز آرزوی جوانمرگی دیگران را در دل نپرورد است. پس چنین کسی اگر سخن از دردهای زندگی می‌گوید بدآن دلیل است که می‌خواهد این دردها درمان پذیرد. می‌گوید: «من فقط برای سایه خودم می‌نویسم که جلو چرا غ به دیوار افتاده است...»^۱ پس او درس خودکشی نمی‌دهد. او نیز مانند بسیاری دیگر در زندگیش «زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد» و خودش می‌گوید:

«این دردهارا نمی‌شود به کسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باورنکردنی را جزو اتفاقات و پیش‌آمدہای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد مردم برسبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می‌کنند آن را بالبعنده شکاک و تمسخر آمیز تلقی بکنند. زیرا بشر هنوز چاره و دوابی برایش پیدا نکرده و تنها داروی آن فراموشی به توسط شراب، و خواب مصنوعی به وسیله افیون و مواد مخدره است. ولی افسوس که تأثیر اینگونه داروها موقت است و به جای تسکین، پس از مدتی برشدت درد می‌افزاید. آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماوراء طبیعی، این انعکاس سایه روح - که در این حالت اغماء و برزخ بین خواب و بیداری جلوه می‌کند - کسی بی خواهد برد؟ من فقط به شرح یکی از این پیش‌آمدہا می‌بردازم که برای خودم اتفاق افتاده و به قدری مراتکان داده که هرگز فراموش نخواهم کرد و نشان شوم آن تازنده‌ام - از روز ازل تا ابد، تا آنجاکه خارج از فهم و ادراک بشر است - زندگی مرا زهرآئود خواهد کرد. زهرآئوندو شتم. اما می‌خواستم بگویم: داغ آن را همیشه با خودم داشته و خواهم داشت»^۲.

این سرگذشت که راستی داغش تا پایان زندگی، هدایت را می‌سوزانید ظاهرآ یک قصه تخیلی است که به شیوه سوررآلیست‌های فرانسه بر کاغذ نقش بسته است . مکتبی که به آن اشاره کردم از تازه‌ترین سبک‌های نویسنده اروپاست و در همین سلسله بیستم مسیحی پدیدآمده است. در این مکتب نویسنده

-۱- بوف‌کور - چاپ پنجم ص ۱۱.

-۲- آغاز بوف‌کور.

جز واقعیت ظاهر و دیدنی؛ جنبه‌های درونی و اندیشه‌ها و جریان‌های ذهنی گوناگون را نیز جزو هستی هر موجود می‌شمارد و همه آنها را باهم و به دنبال هم بر کاغذ می‌آورد. چنین نویسنده‌یی با روابط عقلی و منطقی کاری ندارد و هنگامی که خود را به موج اندیشه‌هایش می‌سپرد، هرچه را به تصور او می‌رسد می‌نویسد. سوررآلیست‌ها شیوه خود را بازگوی بی‌سامانی‌های این قرن می‌دانند و می‌گویند هیچ سبکی مانند سوررآلیسم نمی‌تواند دردها و پریشانی‌های روزگار ما را تصویر کند و اگر ابهامی در نوشته‌های ما هست صفت «واقعیت جامع» زمانه است. واقعیتی که در نهاد ما یا ضمیر پنهان ماست و برتر و لطیف‌تر و غم‌انگیزتر از واقعیت‌های عینی است. سوررآلیست‌ها برای بازنمودن این واقعیت جامع، پیشنهاد می‌کنند که: نویسنده هرچه را می‌اندیشد بنویسد و هرگز به رابطه حسی و عقلی در میان مضمون عبارتها نیندیشد و نگران قضاوت و مقایسه در کارهای خویش نباشد و بداند که یک نوشتۀ سوررآلیستی پاداشی جز خودش نمی‌خواهد. صحنه‌هایی که هدایت در بوف کور می‌آورد از گونه همان واقعیت‌های ذهنی است و برای ما – که این پدیده‌ها را در ادبیات گذشته خویش ندیده‌ایم – مانند خلسه و رؤیایی است که نویسنده آن را در خواب نوشه باشد. او در رؤیا – و شاید در جهان واقعیت – نمونه‌کمال را چنان که می‌جسته یافته است. این موجود رؤیایی – که خوبی محض بوده – در یک نظر پیدا شده و سپس به ناپیدایی ابدی فرورفته و در خلسله نویسنده همدم پیرمردی زشت و آلوده شد و در چنگال بدی افتاده و این صحنه شوم در تمام جلوه‌های زندگی گوینده داستان، باز تاب غم‌انگیزی پدید آورده است.

قهرمان بوف کور محبوب اثیریش را هنگامی به دست می‌آورد که دیگر مرده است و این شومی زندگی قهرمان، با مرگ این موجود ماوزاء طبیعی افزون می‌شود و از اینجا مرده این زن رؤیایی و چهره آن «مرد خنجر پنزی» همیشه بانویسنده است و او را عذاب می‌دهد و سرانجام او خود را «پیرمردی

قزوی می‌بیند که موهای سفید، چشمهای واسوخته و لب شکری دارد» و می‌گوید: «من می‌ترسم از پنجره اطاقم به بیرون نگاه بکنم، در آینه به خودم نگاه بکنم، چون همه جا سایه‌های مضاعف خود را می‌بینم^۱ و کار این بیم و سرگردانی به جایی می‌رسد که می‌گوید:

«حالا هیچ چیزرا باور نمی‌کنم. به نقل و ثبوت اشیاء، به حقایق آشکار و روشن، همین الان هم شک دارم. نمی‌دانم اگر انگشت‌هایم را به هاون‌سنگی گوشة حیاطمان بزنم و از او ببرسم: آیا ثابت و محکم هستی؟ در صورت جواب مشتبث، باید حرف او را باور کنم یانه؟ – آیا من یک موجود معجزاً و مشخص هستم؟ نمی‌دانم! ...»^۱.

ما در قرنی زندگی می‌کنیم که ناچاریم هر لحظه «نمی‌دانم» را به زبان آوریم و نسلی هستیم که در سیر تکامل بشر از وادی «حیرت» می‌گذریم و اگر خود را به دست اندیشه‌ها بسپاریم و از زبان آن نادیده‌یی که در درون ما غوغایی کند سخن بگوییم، نوشتۀ ماهمان ابهام‌غم‌انگیزی را خواهد داشت که در بوف‌کور می‌بینیم....

نمایشنامه‌های هدایت شامل این کتاب‌هاست: «پروین دختر ساسان» که در سال ۱۳۰۹ شمسی نگارش یافته، «مازیار» کتاب دیگری است که در آن استادمینوی سرگذشت این قهرمان تاریخی را به شیوه محققانه پرداخته و سپس هدایت آن را به صورت نمایشنامه مؤثری در آورده است. «افسانه آفرینش» نیاز نمایشنامه‌های اوست که در آن خلقت و معتقدات مذهبی مربوط به آن را دست انداخته و آن را در ۱۳۲۸ شمسی چاپ کرده است.

نوشته‌های تحقیقی هدایت کتابهایی است گوناگون و با ارزش. نخستین اثر هدایت یک کار علمی و تحقیقی است به نام «فواید گیاه‌خواری» که در آن به پیروی از اندیشه‌های مکتب «یوگا» و عقاید «خام‌خواران» مغرب‌زمین،

۱- بوف‌کور چاپ پنجم ص ۵۲.

خوردن گوشت و مواد حیوانی مورد سرزنش قرار گرفته و استفاده از مواد گیاهی بدلایل قابل توجهی توصیه شده . نخستین چاپ آن در سال ۱۳۰۶ شمسی در برلن انجام یافته است . دیگر از کارهای او که در این شمار می‌توان نام برد «انسان و حیوان» ، «فولکلور ، یافرهنگ توده» و مجموعه‌یی به نام «نیرنگستان» است که در آن عقاید خرافی و عامیانه ایران را گردآورده است . نیزدو مقدمه محققانه برترانه‌های خیام نوشته که از نظر شناسایی جلوه‌های دوگانه شخصیت خیام بسیار جالب است . «پیام کافکا» نیز اثری است که می‌تواند در شمار کارهای محققانه او قرار گیرد و در آغاز ترجمه «گروه محاکومین» چاپ شده است .

از یادداشت‌ها یا سفرنامه‌های اویکی «اصفهان نصف جهان» است که در چاپهای اخیر با «پروین دختر سامان» همراه شده است . «در جاده نمناک» عنوان یکی دیگر از این آثار است .

ترجمه‌های صادق هدایت شامل دوگروه جداگانه است : یکی کتابهای «بیادگار جاماسب» ، «کارنامه اردشیر بابکان» ، «گزارش گمان شکن» ، «گجسته ابالش» ، «شهرستانهای ایرانشهر» و «زند و هومن یسن» که همه ترجمه از زبان پهلوی است . گروه دیگر ترجمه از زبان فرانسه است که برجسته‌ترین آنها «مسخ» و دیگر نوشته‌یی به نام «دیوار» است .

گذشته از اینها از هدایت نوشته‌های پراکنده دیگری هم بر جاست که دوست اوحسن قائمیان ، آنها را گردآوری کرده و باهم به چاپ رسانیده است . در میان ترجمه‌های هدایت «مسخ» بیش از دیگر کارهایش جای گفتگو دارد^۱ :

۱- در هنگام گفتگو با دانشجویانی که درس ادبیات امروز را می‌خوانند بسیار بخورده‌ام که درباره یک کتاب خاص چوشن و ابهام بیشتری هست . مختصر تفسیری از مسخ یابوف کور را در پاسخ این پرسشها سودمند دیده‌ام .

« یک روز صبح همین که گرگوار سامسا از خواب آشتفته بی پرید در رختخواب خود به حشره تمام عیار عجیبی مبدل شده بود. بدپشت خوابیده و تنش مانند ذره سخت شده بود. سرش را که بلند کرد ملتفت شد که شکم قهوه‌ی گند. مانندی دارد که رویش را رگه‌هایی به شکل کمان تقسیم بندی کرده است. لحاف که بدزحمت بالای شکمش بند شده بود نزدیک بود بکلی بیفتند و پاهای او که به طرز رقت‌آوری برای تنهاش نازک می‌نمود جلوی چشم پیچ و تاب می‌خورد... »

قهرمان این داستان مطابق نوشتۀ کافکا یک مرد گرفتار کم سرمایه و پر مسؤولیت است که با وجود مسائل مبادی باید وظایف درهم و دشواری را به موازات هم انجام دهد. برای شرکتی که در آن کارمی کند عضوی وفادار و صمیمی است اما گاه واقعاً نمی‌تواند درست کار کند. برای خانواده‌اش هر چه بتواند می‌کند اما باز هم برای آنها قانع کننده نیست و کوچکترین سستی اورا حمل بر بی‌مهری می‌کنند.

در کتاب «مسخ» ما با انسانی روبرو هستیم که مشغله زندگی و بفرنج‌های روزگار او را از شرایط طبیعی زندگی انسانی دور کرده و به تیره روزیهای بی‌شماری آلوده است. در ادبیات عرفانی ایران روایاتی از این نوع داریم که مثلاً فلان صوفی شب به خواب می‌بیند که او را در مزیله‌یی انداخته‌اند و از آن راه‌گریز ندارد یا به عکس خود را در بهشت می‌بیند و چون به هوش می‌آید در می‌یابد که آن بهشت سرابی بوده و شیطان او را بدین وسیله فریفته و به تباہی کشانده است. اگرچنان رؤیایی را در ادبیات پرورانیم نظری همان مسخی روی می‌دهد که کافکا در زندگی گرگوار سامسا آورده است. گرگوار یک موجود پاکدل است که می‌خواهد بهترین راه را بپیماید و برای خود و دیگران سودمند باشد اما ناخواسته به راهی آشفته و پرا بهام می‌افتد و در گرداب غرق می‌شود و تبدیل صورت او به یک حشره و حشتناک رمزی از تغییر روحانی و عاطفی است که در او پدید آمده است و به زبان دیگر می‌توان گفت گرگوار

یک نمودار از دردهای طبقه کم سرمایه است که ناگهان درمی‌یابد که: «هیچ است» و خود را حشره‌بی آلوده و هراس‌انگیز می‌بیند.

* * *

در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در مجله سخن نوشه‌بی با عنوان «زیارت» چاپ شد و سر زبانها آفتاد. نویسنده زیارت مردی بود با ذهنی کنجکاو، نگاهی دقیق، اندیشه‌هایی تند، مطالعاتی وسیع و قلمی روان. درسالهای دیگر نوشه‌های داستانی، مقاله‌ها، گزارش‌ها و ترجمه‌های این نویسنده خواستاران بسیار یافت و با این‌که از تندی و خشم تهی نبود صاحب‌نظران را بهارزیابی واداشت و بهمین دلیل درمحفل‌ها و مجله‌های گوناگون از او بسیار یادشد. نویسنده این مقاله‌ها و داستانها مردی بود به نام جلال آل‌احمد که در تابستان-

۱۳۴۸ خورشیدی روزگارش به سرآمد و آخرین کتابش ناتمام ماند. آل‌احمد - در هر راهی که بود - گاه احساسش اورا به تندری و پرخاش می‌کشاند. فرهنگ و سنت‌ها و آداب ایرانی در چشم او ارجی فراوان یافته بود و هرچه را شکننده این سنت‌ها بود خوار و ناچیز می‌دید. چنان که بود می‌نمود و برای هیچ خواستی خودآرایی و سخن‌پردازی نمی‌کرد. ساده می‌زیست و از پیرایه‌ها دوری می‌گزید. در دانشگاه درس خوانده و گویا به دریافت درجه دکتری ادبیات هم نزدیک شده بود اما دانشگاه «مردم» را برای درس گفتن و درس خواندن مناسب‌تر می‌دید.

نثر آل‌احمد ساده و دلنژین است، بامردم به زبان خودشان حرف می‌زند و گاه چنان به سادگی مقصود را بیان می‌کند که عباراتش مانند گفتگوهای روزانه درهم می‌شکند و تنها به کمک آهنگی که به جمله‌ها می‌توان داد آغاز و انجام جمله پیدا می‌شود. گویی خواننده را پیش چشم تصور کرده است و با او حرف می‌زند و هرگز میان او و خود فاصله‌بی نمی‌بیند. گاه مطالعه و دانش او واژه‌های دشوار و اصطلاحی را در نوشته‌هایش راه می‌دهد و خواننده کم‌مایه

را برای فهم منظور به دردرس می اندازد اما باز بیانش چنان است که از آن یک نتیجه کلی به دست می آید.

از نوشته های داستانی آل احمد کتابهای دید و بازدید ، از رنجی که می برمیم ، زن زیادی ، سه تار ، سرگذشت کندوها ، مدیر مدرسه ، و نون والقلم به چاپ رسیده است . سه کتاب دیگر او گزارش مشاهدات و بررسی های اودر زندگی روستانشینان ایران است بدین نامها : «اورازان» ، «تات نشین های بلوک زهرا» و «خارک دریتیم خلیج». از مقاله های او سه دفتر به چاپ رسیده است باعنوان های هفت مقاله ، سه مقاله دیگر ، و «غرب زدگی».

آل احمد چند نوشتۀ بالارزش از آثار نویسنده گان اروپا را هم به فارسی درآورده است از آن جمله ، قمساربار اثر فدور داستایوسکی^۱ ، بیگانه از آلبر کامو^۲ (باهمکاری علی اصغر خبره زاده) ، سوء تفاهم از آلبر کامو ، دستهای آلوده از زان پل سارتر^۳ ، بازگشت از شوروی از آندره ژید^۴ ، مائدۀ های زمینی از آندره ژید ، و کرگدن از اوژن یونسکو . از میان آثار آلبر کامو کتاب معروف «طاعون» را نیز ترجمه کرده اما پیش از پایان دادن به آن از این کار پشیمان شده و درباره این کتاب کامو نوشتۀ است :

«... این کتاب که درآمد ، کسانی از منتقدان (دست راستی هاشان) گفتند که : کامو شهر طاعون را رمزی از اجتماع شوروی گرفته است . دیگران (دست - چپی هاشان) گفتند که : در آن کتاب نطفۀ نهضت الجزاير را نشانده است و دیگران بسی حرفهای دیگر زندگانی که یادم نیست . اما من راقم - نه به علت این

۱- نویسنده روسی سده نوزدهم مسیحی Fedor Dostoevsky (۱۸۲۱-۱۸۸۱)

۲- نویسنده و متفکر فرانسوی سده بیستم Albert Camus (مرگ : ژانویه ۱۹۶۰).

۳- نویسنده و متفکر فرانسوی Jaen Paul Sartre متولد ۱۹۰۵ مسیحی.

۴- نویسنده و متفکر فرانسوی André Gide (۱۸۶۹-۱۹۵۱)

اشاره‌ها - بل که برای کشف غرض اصلی نویسنده دست به ترجمه‌اش زدم .
کار ترجمه بهیک سوم که رسید، فهمیدم. یعنی دیدم که نویسنده چه می‌گوید ؟
و مطلب که روشن شد ترجمه را رها کردم - دیدم که : طاعون در نظر آبر کامو
ماشینیسم است ، این کشنده زیبائیها و شعر و بشریت و آینده «^۱ :

* * *

کتاب «خیمه شب بازی» نحسین دفتر از مجموعه داستانهای صادق چوبک در سال ۱۳۲۴ از چاپ بیرون آمد. چوبک در همان سال آرام آرام سرزبانها افتاد و هنگامی که دومین کتابش - انتری که لوطیش مرده بود - درآمد، بیشتر نامور شد. کتاب دوم هم چند داستان دارد . نویسنده این داستانها فرزند محمد اسماعیل تاجر بوشهری است که در سال ۱۲۹۵ ش. به جهان آمد و در بوشهر و شیراز درس خواند و دوره کالج امریکایی تهران را نیز به پایان برد. از آن پس سالیانی است که داستان می‌نویسد و داستانهایش خواننده بسیار دارد. «تنگسیر» کتاب دیگرش ، بازبانی شیرین زندگی بومی فارس را پیش چشم می‌آورد. پس از آن به «چرا غ آخر» می‌رسیم که بعد از آن هم خامه چوبک چراگهای دیگر افروخته است. «روز اول قبر» و «سنگ صبور» دو کار دیگر اوست که هر یک ارزشی فراوان دارد.

اگر کارهای چوبک را از ۱۳۲۴ تا امروز به ترتیب زمان بخوانیم احساس می‌کنیم که در دل این مرد هوشیار و نکته سنج همیشه آرزویی هست: آرزوی آن که بتواند فریاد رنج‌جدیدگان را به گوش خواننده‌اش برساند . به همین دلیل هر چه در کار نویسنده‌گی پیش می‌رود زبان و بیانش کمتر قید و بند می‌پذیرد و اگر از چشم انداز مکتب‌های ادبی اروپا در کارش بنگریم، از رآلیسم به سوی ناتورالیسم گام بر می‌دارد و از همان آغاز ، در کارش رنگ ناتورالیسم هست. در «سنگ صبور» دیگر قیدی برای بیان معنی‌ها نیست و نزاکت ادبی جای

۱- غرب زدگی . ص ۱۱۴

خود را به صراحتی در خورستایش می‌دهد. هر مفهومی با آشناترین واژه‌ها برکاغذ می‌آید و لفظ و عبارت، درست مناسب زندگی قهرمانهایی است که در دایره قسمت خون دل را به آنها داده اند و جام می‌را به دیگران؛ همان مردمی که چوبک همیشه به یادشان می‌آورد و از آنها باتیزبینی و مهربانی حرف می‌زند.

چوبک در کنار داستان نویسی گاه به نمایشنامه‌نویسی هم می‌پردازد و کارهایی چون «توب لاستیکی» پدید می‌آورد. در ترجمه هم دستی دارد. «غраб» اثر ادگار آلن بو و «آدمک چوبی» اثر کارلو کولودی را به فارسی برگردانده است و نثر ترجمه‌اش نیز مناسب و حاکی از سلط او بر زبان فارسی است و دریافت و درک نیرومندی از اصل کتاب.

* * *

سال ۱۲۷۹ خورشیدی آغاز زندگی مردی است که امروز به نام محمد حجازی در شمار نویسنده‌گان موفق زبان فارسی است. هفتاد سال زندگی او با کامیابی‌های تحصیلی و اجتماعی همراه بوده است. حجازی به ادبیات ایران آشنایی ارزنده‌یی دارد، مهندس در رشته مخابرات بی‌سیم است و این درجه را هنگامی به دست آورده که به فرمان رضا شاه کبیر در شمار دانشجویان برجسته به اروپا فرستاده شده است. در فرانسه نیز یک دوره عالی علوم سیاسی را گذرانده و از مجموع این اندوخته‌های معنوی برای خود شخصیتی ساخته که او را بازندگی اجتماعی و سیاسی و ادبی کنونیش به خوبی هماهنگ می‌کند و همواره در چهره‌اش موجی از خوشی و خوشبینی و مهربانی بامتنانت و وقار یک دانشمند پدید می‌آورد و بازتاب این خوبی‌ها در داستانهایش بیشتر صحنه شادی و کامیابی می‌سازد و سخن‌ش را شیرینی شادمانه می‌بخشد. شاید درباره او بگویند: در داستانهایش از دردهای زندگی امروز کمتر سخن می‌گوید و گویی از واقعیت نگرانی‌ها، بیمه‌ها، امیدها، ناکامی‌ها و سرگشتشگی‌های انسان

این قرن آگاه نیست. اما نه! اگر ما اضطراب زندگی امروز را در داستانهای حجتی نیاییم به این دلیل است که او برای همه خوانندگانش آرزوهای شیرینی دارد و این پریشانی و سرگشتنگی تلغخ را بیگانه می‌بیند. و دوست می‌دارد که – اگر بتواند – آن را از صحنه‌های داستان خویش برماند. از سوی دیگر گروهی از داستانهای اوردوواقع زمینه کلاسیک دارد و در آنها آشوب روزگار سوررآلیسم، دادائیسم، کوبیسم و نوآوری‌های دیگر را نمی‌توان چشم داشت. کتاب‌خوان‌های ما در کنار نوشه‌هایی که نماینده بی‌سامانی‌ها و سرگشتهای هاست به نوشه‌هایی نیازدارند که در آنها از شرف و راستی و مهربانی و انسانیت بیشتر داستانها، ترجمه‌ها و مقاله‌های حجتی خواننده را به یک مدینه فاضله ره می‌نماید که در آن کینه، زشتی، آشفتنگی، و بی‌سامانی یا نیست یا محکوم به نیستی است. نثر روان و شیرین و تعبیرهای دلنشیں او نیز براین مایه شادی می‌افزاید و به روح خواننده آرامش می‌دهد.

از حجتی بیش از بیست کتاب انتشار یافته که از آن میان داستانهای پریچهر، سرشک، هما، پروانه، زیبا و مجموعه‌های داستانی آینه، اندیشه نسیم، ساغر و آهنگ بارها به چاپ رسیده و در شمار موفق‌ترین کتابهای روزگار ما بوده است.

نمایشنامه‌های اونیز در جای خود ارزشی بسیار دارد و از آنها در گفتار مربوط به نمایشنامه‌نویسی در ایران یاد خواهد شد. این یک نمونه از نثر شیرین اوست که عنوانش را «ساز و آواز» نهاده است:

خسته شده بودم و دلم هم صحبتی می‌خواست که نگذارد کارکنم. اما آن هم صحبت خوب که باری از خاطر بردارد و فکر را به مبارزه و زحمت و اندارد، همه وقت میسر نمی‌شود... اگر از آدم وارسته خوشتان می‌آید ممکن است گیر درویشی بینفید که متصل از بی‌نیازی خود دم بزند و هزار نادر ویشی کند. اگر به ادب و فلسفه علاقه‌مند باشید دچار فیلسوفی می‌شوید که به هزار بهانه معلومات

درست و نادرست خود را بدرخ شما می کشد و از ادب و فلسفه بیزار تان می کند.
اگر سیاست دوست دارید ، احتمالاً گرفتار سیاستمداری می شوید که جزو سیاست
شخصی و خصوصی ، چیزی نمی داند و نمی گوید ...

بختم یار بود که در بازدید واژمودیان هم خیال ، دختر نازنینی طلوع کرد
همان مصاحبه بود که آن لحظه احتیاج داشتم ، دختری که از خواستنی ها جز
به هنر که مظہر زیبائی است ، توجهی ندارد. خیلی قشنگ لباس می پوشد اما
به خاطر زیبائی نه برای خودسازی و خودنمایی ، زیبا نگاه می کند و زیبا حرف
می زند و دلش می خواهد که به غیر زیبا نبیند و نشنود .

صحبت ما همیشه از احوال دل امت که به صورت هنر درمی آید ، به کار
کسی کار نداریم و از زمان و مکان وحوادث ایام ، یاد نمی کنیم . بنابراین عادت
همین که می رسد پس از مختصر احوال پرسی و چند نگاه و لبخند پر مهر و معنی ،
می پرسد تازگی چه نوشته اید ؟ من هم که بدم نمی آید نوشته ام را برای صاحب
ذوقی بخوانم و نظر بخواهم ، حضور اورا همچون محک استاد ، مفتقنم می شمارم
ونه تنها آنچه را نوشته ام برایش می خوانم ، بلکه آن موضوعی را که خیال
دارم بعدها بنویسم ، در میان می گذارم و آنرا به میزان ذوق و فکر او
می سنجم .

این بار نیز همان سوال را کرد و من نوشته تازه خود را از روی میز
آوردم و پیش رو گرفتم که برایش بخوانم لکن پیش از آن که شروع کنم ،
نمی دانم چرا ، گفتم راستی که آن شب در منزل فلانی ، به خلاف معمول
مهما نهارا خوب باهم جور کرده بود . گفت بله ، اما حواس من همه پیش
ساز و آواز بود بخصوص آوازه خوان ، هنگامه می کرد . ساکت شدم اما
نمی دانم در حال و نگاهم چه دید که با چشم هایی نالان پرسید که مگر شما از
آن ساز و آواز خوشتان نیامد ؟ لبخند تحقیری زدم و گفتم از تو تعجب دارم
که چرا از آن صدایها خوشت آمد ؟ مگر هنامربوطی را بهم بیندازند شعر
می شود ؟ یا هر صدایی که از دهان بیرون باید موسیقی است ؟ شعر و موسیقی
شرایط و لوازمی دارد ...

شاید این حرفها دل شکن نبود لکن طرز و آهنگ ، طوری بود که

رنگ دختر سرخ شد ، به زور خنبد و گفت : البته از اشعاری که برای
تصنیف می‌سازند ، نبایسد انتظار معنی و درستی داشت اما آخر شما که به
موسیقی التفاتی ندارید . . . فریاد کردم که شعر و ادبیات پیشکش تو باشد ،
من مالها در موسیقی کار کرده‌ام ، به چه جرأت در مقابل من اظهار عقیده
می‌کنی و آوازی را که من نمی‌پستم ، می‌گویی خوب است ؟ باز او گفت
و من به خشونت جواب دادم و پرخاش کردم تا آنکه دخترک سررا زیرانداخت
و پس از لحظه‌یی که دستمال را در دو دست می‌فرشد ، برخاست و چشم‌های
نم زده را از من پنهان کرد و رفت .

در دلم فنان برخاست که محض خدا نزو ، بمان و به دردم برس ...
اما اورفته بود و این حرنهای دل مرانمی‌شنید . نکرم همچو ماهی در تاوه ،
در سوزو گذاز بود و با من می‌گفت و می‌نالید که آیا تو هرگز همچو گناهی
از من دیده بودی ؟ آیا هرگز شنیده بودی که من از کسی بدگویی کنم یا
به کار و هنر کسی ابراد بکیرم ؟ آها هرگز اتفاق افتاده بود که دل کسی را
 بشکنیم ؟ آن هم دلی به این نازکی و خوبی ! .. ای دریغ ، تو مرا عاقل تصور
می‌کردی و نمی‌دانستی که بی‌جهت و بی‌موقع ، دیوانه می‌شوم ! ..
داد از دل برخاست که تقصیر و گناه از تو نبوده ، از من بوده که این
دختر را دوست دارم . به آن آوازه خوان جوان ، حسد می‌برم ، متنها تا امروز
خودم از این عشق ، خبر نداشتم .

* * *

داستان نویسی در ایران امروز دامنه‌یی گسترده یافته است و اگر بخواهیم
از هر اثر داستانی بیاد کنم به جای این گفتنار باید کتابی بنویسم که بی‌گمان
کمتر از هزار صفحه نخواهد بود . گفتنگو از این که کتاب «تئگسیر» صنادق

چوبک یا «سنگ صبور» او در ادب ایران چه مقامی دارد نیازمند مقدمه‌چینی-هایی است که با سیاه کردن یک یادوصفحه - چنان که دیدیم - به جایی نمی‌رسد ارزیابی و سنجش اندیشه‌ها و روش نویسنده‌گی کسانی چون علی دشتی، رسول پرویزی، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، م. ا. به آذین، بزرگ‌السوی، شاپور قریب، نجف دریابندری و بسیاری دیگر از داستان نویسان امروز ایران نیازمند پژوهش و بررسی بسیار است. از سوی دیگر داستانهای حسینقلی مستعuan و جواد فاضل را هم باید ارزیابی کرد و در کنار همه اینها گروهی نویسنده جوان را باید دید و شناخت که در میانشان استعدادهای بسیار بالارزش یافته می‌شود و در اینجا چند تن از آنها - جمال میرصادقی، فریدون تنکابنی، نادر ابراهیمی، قاسم لادبن، غلامحسین ساعدی، حمید صدر، محمد علی - سپانلو و... - را نام می‌برم بدين امید که از همه اینها، و آنها یکی که نام نبرده‌ام، در کتاب دیگر که سرمایه کلی آن به سالیانی گرد آمده است، باد کنم. در اینجا برای آن که از برجسته‌ترین رمان زبان فارسی یاد کرده باشم پایان گفتار را به نام علی‌محمد افغانی می‌آرایم و از «شوهر آهو خانم» حرف می‌زنم:

داستان «شوهر آهو خانم» تصویر واقعیتی است که هنوز در سرزمین ماجان دارد. قصه نانوای مسلمان و با شرفی است که عاشق زنی زیبا و دلربا می‌شود و در راه عشق او زندگی و آبروی خود را از کف می‌دهد و از شرم خیانتی که به همسر و فدارش - آهو خانم - کرده است از شهر و دیار گریزان می‌شود و چنین می‌نماید که می‌خواهد برای سامان دادن به بی‌سامانی خویش سفر کند. آهو شوهرش را از این سفر باز می‌دارد و به زندگی باز می‌گرداند و «همان» زن دلربایی که شوهر آهو خانم را از او ربوده است این دو را با

یکدیگر و آمی گذارد و از شهر کرمانشاه می‌رود. شاید این خلاصه قصه بسیار ساده بنماید اما در کار این نویسنده «هزار نکته باریکتر زمو» هست. افغانی قهرمانهای خود را دوست می‌دارد و در نهاد آنها روشنی و خوبی می‌آفریند و آنها را چنان به صحنه می‌آورد که خواننده کتابش از بازیگران گنهمکار نیز کینه‌بی در دل نمی‌گیرد. همه آنها یکی که در این داستان نقشی دارند از نظر نویسنده بی‌گناهند. «هما» نیز گناه ندارد و افسونگریها و دلبریها تایش از راه کینه‌توزی و مردم آزاری نیست. اینها آدم‌های ساده‌بی هستند که مانند همه مردم کوچه و بازار زندگی می‌کنند برای این که زندگی کرده باشند. در توصیف این واقعیت‌های تلخ و شیرین قلم افغانی قدرتی ستایش‌انگیز دارد. این رمان یک نوشته رآلیستی است که گاه شورانگیزی نوشته‌های رمانیک نیز در آن جلوه می‌کند. انتشار آن بسیاری از صاحب‌نظران را به شگفتی و اداشته است. کسانی چون پیتر ایوری استاد کالج سلطنتی کمبریج و صاحب‌نظرانی چون دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، دکتر سیروس پرهام و نجف دریا— بندری از آن به تحسین یاد کرده‌اند و از آن میان نظر آقای دریا بندری چنین است:

«... نویسنده در این داستان از زندگی مردم عادی اجتماعع ما تراژدی عمیقی پدید آورده و صحنه‌هایی پرداخته است که انسان را به یاد صحنه‌های آثار بالزال و تولستوی می‌اندازد و این نخستین بار است که یک کتاب فارسی به من جرأت چنین قیاسی را می‌دهد.

علی محمد افغانی در «شوهر آهو خانم» نشان می‌دهد که نویسنده‌بی است تیزبین که حرکات زن و مرد و کودک و حتی سگ و گربه را به خوبی می‌بیند. از اختلافات آسیابان و نانوا تا دعوای دو هوو، کتک‌کاری زن و شوهر، همه را می‌تواند چنان توصیف کند که خواننده صحنه را پیش چشم خود مجسم ببیند. از اسرار زنان و عوالم کوکان خبر دارد. در هر گوشه از زندگی

می‌تواند زیبائی را ببیند و آن را با قدرت تمام متابیش کند. آدمهای او آدمهای واقعی هستند که در هر کجای داستان پیدا شوند و گوششان از شخصیت آنها باز نموده شود، این گوشش با گوشش‌های دیگر که در جاهای دیگر دیده‌ایم چنان جفت می‌شود که از مجموع آدم کامل و صحیح پدید می‌آید. به علاوه او آدمهارا به دو دسته خوب و بد چنانکه شیوه نویسنده‌گان رمان‌نیک است تقسیم نمی‌کند، حتی کسی که مرتکب کاری شبیه جنایت می‌شود همچنان انسان باقی می‌ماند...»^۱

۱- مجله سخن، شماره ۸ از دوره دوازدهم.

کتابنامه گفتار چهارم

- آرین پور (یحیی) - از صباتانیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی)
- ج ۲
- آل احمد (جلال) - کتابهایی که در این گفتار نام آنها آمده است
- افغانی (علیم‌محمد) - شوهر آهو خانم .
- برون (ادوارد) - تاریخ ادبیات ایران . ج ۴ . ترجمه غلامرضا رشید یاسعی
- جمال زاده (محمدعلی) - کتابهایی که در این گفتار نام آنها آمده است .
- چوبک (صادق) - کتابهایی که در این گفتار نام آنها آمده است
- حجازی (محمد) - کتابهایی که در این گفتار نام آنها آمده است .
- خانلری (دکتر پرویز) - دیباچه داستان سملک عیار .
- صفا (دکتر ذبیح‌الله) - دیباچه داراب نامه طرسوسی .
- صفا (دکتر ذبیح‌الله) - دیباچه داراب نامه بیغمی .
- فائیان (حسن) - مقالات نویسنده‌گان خارجی در باره صادق‌هدایت
- محجووب (دکتر محمد جعفر) - مقدمه تحقیقی بر داستان امیر ارسلان نامدار .
- هدایت (صادق) - کتابهایی که در این گفتار نام آنها آمده است .

گفتار پنجم

شعر امروز

و طرحی برای ارزیابی آن

خوانده‌ایم و می‌دانیم که : شعر در ایران سه هزار سال پیشینه تاریخی دارد . هنوز از زردهشت شعرهایی به‌دست داریم و از روزگار اشکانیان و ساسانیان نیز پدیده‌هایی مانده است که در شمار شعر می‌آید . از روزگاران اسلامی هم سخن گفتنی درباره شعر بسیار داریم و می‌دانیم که قالب‌های گوناگون و معانی دریاوش در شعر فارسی بیش از هزار سال زیر و رو شده و همواره کمال پذیرفته است .

برای آن که سخن پیرامون شعر امروز بریک پایه استوار قرار گیرد باید درباره شعر گذشته ایران چند نکته را یادآوری کنم :

۱ - قالب‌های شعر فارسی دوره اسلامی اقتباس بی‌کم و کاستی از شعر عرب نیست . ما در زمان ساسانیان ترانه‌هایی داشته‌ایم که درست همانند

دویتی‌های باباطاهر و دیگر ترانه‌های محلی ایران بوده و بهمین وزن و با همین پیکره سروده می‌شده است. نیز از زبان پهلوی ساسانی چکامه‌یی داریم که در باره پیدایی یک موعود پاکدین به نام «شاه بهرام و رجاوند» است و اگر دستنویس تمامی از آن می‌داشتیم این شعر را در قالبی همانند قصیده‌های روزگار اسلامی می‌یافتیم. بنا بر این وزن و قافیه و گوناگونی نظم در شعر ما، دیرینه‌تر از آن است که آن را هدیه عربها بشماریم.

۲ - اما بی‌گمان در دوره اسلام این قالب‌ها به‌یاری دانشوران فن عروض افزوده شده و روانی و کمال پذیرفته است. و آن‌هم کوششی است که - شاید به‌اقتضای طبیعت شاعرانه - از سوی ایرانیان انجام یافته است. اگر ما واحدهای وزن عروضی عرب را با شعر فارسی برابرنمی‌خوب می‌یینیم که بیشتر وزن‌های روان و خوش‌آهنگ ما با افاعیل سالم عروضی عرب همسنگ نیست، برای مثال وزن‌های شاهنامه، خسرو و شیرین، بسیاری از غزل‌های حافظ و سعدی، و مثنوی بلند پایه جلال الدین بلخی را اگر در برابر واحدهای عروضی (افاعیل) بگذاریم در هر مصرع سه یا دو واحد سالم قرار خواهد گرفت و واحد چهارم یا سوم با حذف یک حرف یا یک حرکت به‌صورتی شکسته درخواهد آمد. در باره پیدایی وزن رباعی هم روایت‌هایی داریم که این وزن ساخته فکر ایرانی است و در آغاز هیچ شاعری در این اندیشه نبوده است که بر وزن عبارت «لاحول ولا قوة الا بالله» شعر فارسی بگوید^۱.

۱- در رباعی‌های خیام و شاعران دیگر ترتیب حروف ساکن و متحرک چنان است که با عبارت بالا برابر می‌آید. اما این وزن چنان که شمس قیس رازی نوشته است بدین سان پدید آمده که در یک صحنه بازی، نوجوانی که با چند نوجوان و کودک گردوبازی می‌کرده غلتیدن یک دانه گردورا به لهجه خراسان چنین باز گفته است: غلتان غلتان همی رود تا بن گو (یعنی تا ته گودال). و شاعری - که شاید رودکی بوده - باشیدن این توصیف موزون وزن رباعی را پدید آورده است.

۳ - وزن شعر ما در گذران سه هزار ساله خویش کمال تدریجی یافته و از هر خزانه‌یی گهری برخود بسته و لطیف‌ترین گونه‌ها را با ملایم‌ترین آهنگها برای خود پدید آورده و از این دید به پایه‌یی رسیده است که شعر بسیاری از زبانهای دنیا با آن پهلو نمی‌زند. گوناگونی قالب و معنی در شعر ما نکته‌دانان سرزمین‌های دیگر را هزاران بار به شکفتی افکنده است. شاعران ما برای هر گروه از معانی شاعرانه خویش قالبی را برگزیده‌اند که با آن معانی هماهنگی خاص دارد: شعر ستایشی (مدیحه) را در «قصیده» آورده‌اند که در آن یکسانی پایان بیت‌ها و تکرار قافية‌های همانند، به کلام شکوهی می‌دهد. در ساختن شعر عاشقانه و احساسی (غزل) قالبی را پذیرفته‌اند که همانند قصیده اما کوتاه‌تر و از تنگنای قافية آزادتر است. در داستانهای پهلوانی و میهنه‌ی و عشقی و عرفانی قالب مثنوی را پسندیده‌اند که قافية هر بیت آن جدا از بیت‌های دیگر است و به همین دلیل گوینده را گرفتار لفظ نمی‌کند. اندرزها و نکته‌های لطیف را در قطعه ورباعی گنجانیده‌اند که خواننده بی‌انتظار و خستگی جان کلام را دریابد.

۴ - اما ویژگی قالب‌ها برای معانی خاص، همیشه رعایت نشده و گاه برای مثال ستایش پادشاهی را در قالبی همانند غزل یا در آغاز و انجام یک مثنوی می‌بینیم یا اظهار عشق و شوریده‌سری را در یک رباعی می‌خوانیم. بنابراین شاید بهتر می‌بود که شعر را از نظر معنی گروه‌بندی کنند و برای شناسان این گروه‌ها صفاتی چون ستایشی، عشقی، عرفانی، داستانی و واژه‌هایی چون اندرز، نکته؛ هجا، داستان و مانند آنها را به کار ببرند. در آن صورت مثنوی جلال الدین و بسیاری از غزل‌های دیوان شمس او با مخزن الاسرار نظامی و منطق الطیر عطار در یک شمار می‌آمد و از میان غزل‌های حافظ، آنها که در ستایش شاه شجاع و شاه منصور است به گروه شعرهای ستایشی عنصری و فرخی پیوسته می‌شد. بدین سان ما از سخن پارسی، مغز

را می دیدیم و پوست را نادیده می گرفتیم و آن را ابزاری برای نگهداری مغز
می شناختیم، نه بیش.

۵- اگر چنان می بود بی گمان امروز بر سر کوتاهی و بلندی مصراعها
سخنی نداشتیم و در میان کهنه و نوی که معنی واقعی ندارند جنگی نبود. «شعر
نو» شعری است که می ماند و اگر کتابش را هم بر باد دهنند در جان و دل
خوانندگان ثبت می شود و سخن از زمان و قالب و وزن و قافیه در حاشیه این
تعبیر قرار می گیرد. اگر بخواهیم در باره شعر امروز داوری استوار بکنیم باید
هر چه را خودخواهانه و تعصب آمیز است کنار بگذاریم و هر چه را درست است
پوست کنده بگوییم .

* * *

گفتگو در باره شعر امروز می تواند پاسخی کوتاه به این چند پرسش

باشد :

- ۱- شعر چیست ؟
- ۲- در قالب های کهن شعر برای نمودن احساس و اندیشه چه دشواری-
هایی بوده است ؟
- ۳- دگرگونی و آزاد کردن قالب در شعر امروز تا چه اندازه تازگی
دارد ؟
- ۴- گویندگان امروز را چگونه گروه بندی کنیم ؟
- ۵- شعر نو چیست ؟
- ۶- موج نو چیست ؟
- ۷- برای شعر امروز چه گامهایی باید برداشت ؟

در تعریف شعر سخن بسیار گفته‌اند. گفته‌های کسانی را که اعتباری در این راه دارند، می‌آورم و بر آن سخنی می‌افزایم: نظامی عروضی - نویسنده چهار مقاله معروف - شاعری را صناعت یا پیشه‌یی دانسته و آن را بدین گونه باز نموده است: «شاعری صناعتی است که شاعر بد آن صناعت اتساق مقدمات موهمه کند والشام قیاسات منتجه، بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند...». آنچه در این تعریف می‌خوانیم فن شاعری است نه هنر شاعری. یعنی همان حرفة بازاری است که سالیانی عنصری‌ها را به نام و نان رسانده و از «هنر ناب» دور کرده است. البته درست است که در کار این ستایشگران هم مایه‌یی از هنر به چشم می‌آید اما هنر در خدمت حرفة شاعری درآمده است.

شمس الدین محمد رازی - معروف به شمس قیس، صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم - شعر را «سخنی اندیشیده، مرتب، معنوی، موزون، متساوی» می‌داند که «حروف آخرین آن به یکدیگر ماننده» باشد و خود او در این تعریف روی دو واژه «معنوی» و «موزون» پسی می‌فشارد تا «فرق میان شعر و هذیان» و «فرق نظم و نثر مرتب معنوی» معلوم باشد. به نظر شمس رازی شعری که معنی تازه‌یی را با عبارتی موزون بیان نکند شعر نیست.

خواجه نصیر - که از ناموران سیاست و ادب و فلسفه و ریاضی، و مانند شمس الدین از مردم سده هفتم هجری است - کتابی به نام «معیار الاشعار» دارد که در آن شعر را چنین تعریف کرده است: «شعر به نزدیک منطقیان کلام

مخیل موزون است و در عرف جمهور کلام موزون مقفی ». کلام موزون و مخیل همان است که معنی دارد و فکر تازه‌یی در آن به‌چشم می‌خورد و با وزنی یا کششی دلنشین خوانده می‌شود. اما اگر موزون مقفی باشد نظم است نه شعر و به همین دلیل خواجه نصیر می‌افزاید : « الفاظ مهمل بی‌معنی را - اگرچه مستجمع وزن و قافیه باشد - شعر نشمرند ». همین دانشمند در کتاب دیگرش به‌نام اساس الاقتباس این نظریه را روشن‌تر باز می‌نماید و می‌گوید: آنچه در شعر به‌نظر اهل منطق مهم است تخیل (خیال انگیزی) آن است و تنها عوام و بی‌مایگان هستند که شعر بودن یک سخن را در وزن و قافیه جستجو می‌کنند و « هر سخنی را که وزن و قافیتی باشد خواه آن سخن برهانی باشد و خواه خطابی و خواه صادق و خواه کاذب ، اگر همه به‌مثل توحید خالص یا هذیانات مخصوص باشد ، آن را شعر خوانند و اگر از وزن و قافیه خالی بود و اگرچه مخیل بود آن را شعر نخوانند . و اما قدمًا شعر کلام مخیل را گفته‌اند و اگرچه موزون حقیقی نبوده است^۱ ». اهمیت وزن در نظر خواجه نصیر پنهان نیست و خواجه در همه‌جا بر آن تکیه می‌کند زیرا معتقد است که وزن خود ابزاری برای خیال انگیزی است و تأثیر در نفس و شوراندن خاطر که غرض اصلی است نخست به‌وسیله وزن حاصل می‌شود .

« درباره تأثیر وزن در ذهن عقاید متعددی هست . سپنسر^۲ معتقد است که وزن - گذشته از آن که نقلید آهنگ شوق و هیجان است - وسیله‌یی برای صرفه‌جویی در توجه ذهن به شمار می‌رود ولذتی که از آن حاصل می‌شود نتیجه آن است که : چون کلمات بر طبق ضرب و وزنی معهود و آشنا ، با هم تلفیق شود ، ذهن آنها را آسانتر ادراک می‌کند و از کوششی که باید برای حفظ و ضبط مجموعه‌یی از کلمات به کار ببرد تاروابط آنها را با یکدیگر و سپس

۱- اساس الاقتباس . به تصحیح استاد مدرس رضوی . ص ۵۸۶

۲- Spencer متفکر انگلیسی سده نوزدهم مسیحی

معنی کلام را دریابد، کاسته می‌شود^۱».

آنچه از نوشه‌های خواجه نصیر آوردم و توضیحاتی که درباره آن از پیش چشم گذشت نشانه آن بود که حتی در روزگاران گذشته نیز، آنها که دارای ذهن علمی بوده‌اند برای شعر معنایی جاندارتر و دلپذیرتر از وزن و قافیه می‌شناخته‌اند و اگر در روزگار ما نیمایوشیج و پیروان مکتب اویی‌نیازی شعر را از قافیه بر زبان آورده‌اند در واقع همان سخنی را بازگفته‌اند که در کتابهای گذشتگان نیز خوانده‌ایم. نیما نوشه است که «شعر وزن و قافیه نیست. وزن و قافیه هم ابزار کار یک نفر شاعر هستند. همچنین شعر ردیف ساختن مصطلحات و فهرست کلی دادن از مطالب معلوم - که در سر زبانها افتاده است - نیست^۲. از این سخن به روشنی برمی‌آید که نیما دشمن وزن و قافیه نیست. جان کلام او این است که اگر توجه به قافیه سازی، شاعری را از هنر دور سازد باید از این پاییندگریخت و اگر کسی بتواند از این ابزار نیز بهره بگیرد عیوبی ندارد.

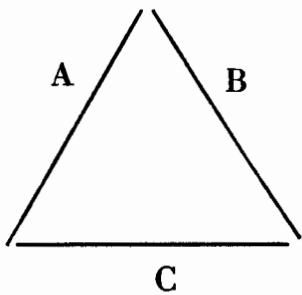
در پاسخ نخستین پرسشی که پیش آوردم می‌توانیم بگوییم که : شعر تعبیری هنرمندانه از یک احساس یا اندیشه نازه است و آن تعبیری هنرمندانه‌تر است که دور از داوری‌های فنی و تخصصی بهتر بر دل نشیند و اندیشه و احساس را رساتر باز گوید . شعری که چنین تعریفی را برایش می‌توان گفت از سه منزل می‌گذرد تا شعر می‌شود: یکی اندیشه یا احساس شاعر است که آن را می‌توانیم با واژه‌های موضوع، محتوی، اندیشه، تخیل، مضمون یا فکر نیز نامگذاری کنیم . دومین گذرگاه یک شعر واژه‌هایی است که اندیشه شاعر را باز می‌گوید و در این واژه‌های است که می‌تواند گزینش و پیوند هنرمندانه‌یی پدید آید . از این گذرگاه یک شعر یا اثر هنری به سومین منزل خویش می‌رسد و

۱- استاد خانلری - وزن شعر فارسی ص ۱۵

۲- نیما . دونامه ص ۴۱

آن جمله‌بی است که این واژه‌ها در آن جای می‌گیرد و وزن و قافیه می‌تواند با آن همراه باشد این سه منزل را می‌توان به ترتیب اندیشه یا محتوی، بیان یا شیوه تعبیر^۱، قالب یا کالبد نامید. و اگر هریک از این سه نشانه را در یک تصویر هندسی مانند خطی فرض کنیم می‌توانیم از سه خط فرضی سه گوشی بسازیم و آن را تصویر هندسی یک شعر بشماریم.

در این تصویر هندسی -



برای آن که تعصی در کار
نشاشد - می‌گوییم اندیشه و تعبیر
و کالبد ارزش برابر دارند و در
اینجا این بحث را پیش‌نمی‌کشم
که اندیشه بیش از قالب ارزش
دارد. از روی این ارزش‌های
برابر طرح یک داوری را درباره
همه گونه‌های شعر و در همه

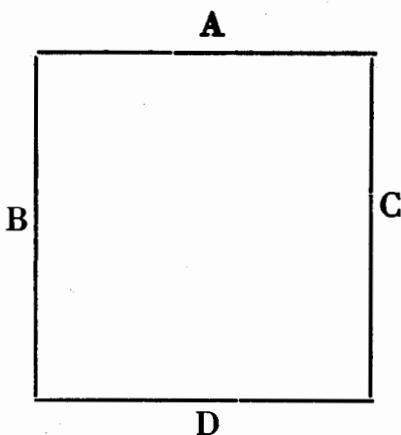
زمانها به دست می‌دهم. یک شعر حافظ را اگر براین تصویر مطابقه کنیم می‌بینیم هر سه منزل را به خوبی و روشنی پیموده است و به عبارت ریاضی سه سوم یا یک واحد کامل است. با این دید، اگر شعری را پیش چشم بگذاریم که تنها وزن و قافیه آن با میزانهای عروضی مطابق باشد و اندیشه تازه و بیان دلنشیزی در آن نبینیم، ناچار باید بگوییم که این سخن حد اکثر یک سوم شعر است و در مقابل، اگر اندیشه تازه و شاعرانه‌بی با بیان هنرمندانه و دلنشیز عرضه شود اما وزن و قافیه در آن نباشد سخنی است که دو سوم مفهوم علمی شعر را دربر دارد.

اما من در همین گفتار ضمن یک مقدمه علمی درباره شعر، از ارزش و

Expression - ۱

تأثیر وزن سخنی گفتم و در اینجا هم اگر بخواهیم با یکرنگی بیشتر حرف بزنم راستش این است که : در تصویر هندسی شعر برای وزن یک پایگاه جداگانه باید بسازم و به جای سه گوش ABC بهتر است که چهار گوش ABCD را برای تصویر شعر به کار ببرم تا حساب وزن را از قافیه جدا کرده باشم .

اگر این تصویر چهار گوشه



را نمی پسندید باز هم ستیزه بی نداریم ، فقط تکرار می کنم که که وزن بویژه وزن شعر زبان - هایی چون فارسی نشانه کمال شعر است و کشندهای خاص واژه ها در این گونه وزن اگر از میان برود شعر با همه لطف معنی و بیان ، موجود نیمه جانی خواهد بود . شما در نثر دوجور

هجا (سیلاب) دارید . هجای کوناه و هجای بلند . « بر » هجای کوتاه است و « بار » هجای بلند . اما در وزن شعر فارسی گاه « بر » را مانند « بار » کشیده تلفظ می کنیم یا هجای بلند را بلندتر و کشیده تر بربان می آوریم . این شعر حافظ را در ذهن خود بخوانید :

زلف آشته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

آیا « مست » و « دست » در این شعر کشیده تر از نثر ادا نمی شود ؟ همین کشیدگی و تعداد ضرب هجایها وزن کامل شده شعر فارسی است و همین است که وقتی عبارتی خوانده می شود ما می فهمیم که شعر است و نثر نیست . این کشیدگی هجایها در سیر تکاملی شعر ما طی سی قرن پدید آمده است و اگر

یکباره آنرا رها کنیم در واقع یکی از نشانه‌های کمال شعر خود را کنار گذاشته‌ایم.

نکته‌یی که باید افزوود این است که آنچه شعر را درخاطرآدمی ماندگار می‌کند آهنگ و وزن است و قافیه اگرچه در این راه مؤثر است به اندازه وزن مؤثر نیست. پس اگر قالب موزون بتواند شعر هنرمندانه را درخاطرها نقش‌کند اصرار درآوردن قافیه و ماندن در زنجیر واژه‌های قافیه‌ساز، کار خردمندانه‌یی نیست و همین نکته است که نیما می‌گوید: «ضرورت زمان» ماست که شاعر برای بیان آسان‌تر از این قید بگریزد و زاده روح خود را زندانی قافیه نکند.

۲

پرسش دومی که در آغاز این گفتگو آوردم درباره دشواریهای قالب‌های کهن شعر فارسی بود. پیش از این اشاره کرده‌ام که در نخستین روزگاران کمال شعر فارسی، بیشتر شاعران به قصیده روی می‌آوردن تا از این راه بتوانند ستایشنامه‌های درباری بسازند. این قالب به دلیل تکرار واژه‌های پایان همانند داشت دشوار بود و برای ساختن آن می‌بایست شاعر واژه‌های مورد نیاز قافیه را بیابد و به اقتضای آنها اندیشه و معنی پدید آورد و چنین شعری - هرچند از مایه هنر تهی نبود - چندان هنرمندانه شمرده نمی‌شد. بنا بر این شاعران برای بیان معانی عشقی، عرفانی، حماسی و داستانی به قالب‌هایی مانند غزل و مثنوی روی آوردنکه در آنها یک قافیه معین‌کمتر دوام می‌یافت و آزادی اندیشه بیشتر ممکن بود. این گریز از قید قافیه بدانجا رسید که جلال الدین بلخی در مثنوی گرانمایه‌اش فریاد برآورد:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم : مندیش جز دیدار من

و در همان قرن خواجه نصیر تکیه کردن بر قافیه را اندیشه‌یی عوامانه شمرد و سرانجام در روزگار ما شعر بی قافیه پدید آمد و این دگرگونی چنان که شادروان نیمایوشیج همیشه می‌گفت: « یک ضرورت بود ».

در اروپا نیز گروهی از نویسنده‌گان سده هزاره مسیحی می‌گفتند: شعر مقید چیز بیهوده‌یی است و در سده نوزدهم گروهی از شاعران این نظر را بر زبان آوردند که شعر باید از بند وزن و قافیه آزاد شود. اما این نظر پذیرفته‌گی مطلق نیافت و سالیانی کارش باستیزه و جنجال همراه بود. سرانجام آنچه « ضرورت » بود پذیرفته شد: همه شاعران قالب‌های تازه را نپسندیدند اما آنهایی که بدین اندیشه گرویدند نیزناکام نماندند. در ایران هم چنین بود. امروز شعر فارسی - چه در قالب‌های کهن و چه در قالب‌های آزاد - نمونه‌های خوب و بد بسیار دارد و می‌توان گفت خوبی و بدی آن چندان به قالبها بسته نیست و اگر هم هست بیشتر موضوع وزن است که بر دلنشیینی شعر می‌افزاید. زیرا چنان که گذشت وزن تأثیر سخن شاعرانه را می‌افزاید و برای خواننده لذتی پدید می‌آورد. شاید آنها که وزن و قافیه را با یک چوب می‌رانند توجه نکرده باشند که در شعر فارسی واژه‌ها را چنان که در نثر ادا می‌کنیم بر زبان نمی‌آوریم و چنان که گفتم واژه‌یی مانند « مست » یا « دست » در شعر حافظ کشیدگی خاصی دارد که در زبان گفته‌گو نیست و این کشیدگی واژه‌ها و حرکت‌ها لطفی دارد که اگر نباشد به دشواری می‌پذیریم که این سخن شعر است و در واقع این صفت با شعر ما آمیخته است و بد آن تازگی و جان می‌بخشد.

نکته دیگری هم باید گفت که وزن علاوه بر تأثیر منبت در کمال شعر، مانند قافیه دشواری پدید نمی‌آورد و واژه‌یی را که به تناسب معنی به ذهن شاعر برسد می‌توان در بیشتر وزنها جای داد و شاید به همین دلیل است

که در شرایط معقول و منطقی هیچ شاعر یا متفکری وزن را مزاحم بیان احساس و اندیشه ندانسته است و همه بزرگان گذشته نیز آن را رکن اساسی شعر شمرده‌اند. شعر نیما هم وزن دارد

۳

اکنون ببینیم که چه دگرگونی‌هایی در قالب‌های شعری امروز پدید آمده است؟ در شعر فارسی دوره اسلام قالب‌های گوناگونی داریم و پیش از این اشاره کردم که بسیاری از این قالبها ویژه شعرفارسی و در واقع صورت کمال یافته‌یی از قالب‌های شعر پیش از اسلام است اما در دوره اسلام اینها را با معیاری‌های فن عروض برابر نهاده و بیشتر آنها را با صورت شکسته یکی از بحرهای عروضی (به اصطلاح یک زخاف) هماهنگ دیده‌اند. در شعر امروز نمونه‌هایی داریم که با هیچ یک از قالب‌های نظم ده قرن گذشته همراه نیست: یا نثر است یا وزنی دارد که ویژه ادبیات مردم و قصه‌های محلی است. اگر دفترهای ادبیات گذشته را نیز با دقت ورق بزنیم می‌بینیم کسانی بوده‌اند که معنی و احساس شاعرانه را در نثر بیان کرده‌اند و آثار این گروه را، سبک شناسان شعر منتشر یا نثر شاعرانه نامیده‌اند. بنابراین اگر امروز نیز شاعری احساس و اندیشه تازه‌اش را در نثری روان و دلشیز بریزد بنابر میزان سه‌گوشة ABC شعر گفته است امانه شعر منظوم یا موزون. این نثرهای شاعرانه در هر حال از نظر قالب نازگی ندارد. وزن‌های قصه‌های محلی - و به طور کلی وزن ضربی هم که در این سالها بیشتر پسند افتاده - در ادبیات ما از قرنها پیش ابزار کار شاعری بوده است اگرچه در دیوان‌های معروف نمونه آن را کمتر می‌باییم. قصه‌ها و سرودهای شادی که در میان مردم است نمونه زنده شعر با وزن ضربی است و نمی‌توانیم بگوییم ارزش هنری این شعرها از غزلها

وقصیده‌های شاعران ساخته، کمتر است.

قالب دیگری که در شعر امروز رواج بسیار دارد چهار مصraigی یا به اصطلاح چهار پاره است. این قالب هم تازه نیست زیرا در شعر قدیم قطعه‌های دو بیتی که مصraig دوم و چهارم آنها همقافیه است بسیار داریم. نکته تازه این است که شاعران امروز چند قطعه دو بیتی را در یک موضوع سروده و به دنبال یکدیگر آورده‌اند و این تازگی در محتوی است نه قالب.

گروهی از شاعران امروز نیز شعر موزون می‌سازند اما در ساخته‌های آنها مصraigها - از نظر درازی و شماره هجاهای - یکسان نیست. ما در شعر قدیم هم قالبی به نام مستزاد داریم که در آن یک مصraig بلند با یک مصraig کوتاه همراه است^۱. البته تناوب منظم مستزاد در قالبهای امروز رعایت نمی‌شود اما طرح کلی این دو قالب یکی است.

نتیجه‌یی که از این گوشة سخن می‌توان گرفت این است که : در قالبهای شعر امروز دگرگونی چشمگیری نیست و اگر دو گروه سنت پرست و نوآور برسر این دگرگونی بایکدیگر درافتاده‌اند ستیزه کودکانه‌یی است. دگرگونی شعر در همه روزگاران از لحاظ اندیشه و محتوی بررسی شده است و در زمان ماهم باید پاسخی برای این پرسش یافت که: آیا در سروده‌های شاعران امروز اندیشه نو و تعبیر تازه و نظام ارزنده‌یی که صاحب‌نظران را خرسند کند پدید آمده است؟

۱- مانند این شعر که منسوب به مولوی و در هر حال از آثار قرن هفتم است:

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد دل برد و نهان شد.

هردم به لباس دگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد.

گاهی به دل طبیعت صلصال فرو رفت غواص معانی

گاهی زنگ که گل فخار برآمد زآن پس به جنان شد.

سخن دیگری که درباره شعر امروز گفتنی است گروه‌بندی گویندگان است. پدیده‌های نظم و شعر روزگار ما سه‌گونه قالب دارد. یکی قالب‌های کهن، یکی قالب‌های موزون و شکسته، و سوم قالب‌هایی که از قید وزن و قافیه آزادند و درواقع اگر سخنی در آنها باشد در شمار نثر شاعرانه‌اند. در هریک از این قالب‌ها نمونه‌هایی داریم که سخن شاعرانه است و با درستی بیان و حسن تعبیر و دلنشیینی همراه است و در کنار آنها نمونه‌هایی هم داریم که یا هذیان است یا بازگوی سخن سرایندگان دیگر. بنابراین در هر سه نوع قالب مضامین با ارزش و بی ارزش هست و اگر ما براین پوست شعر (قالب) تکیه نکنیم گویندگان دو گروهند: آنها که شعر می‌گویند و آنها که دلشان می‌خواهد شاعر شمرده شوند. کسانی هستند که در قالب‌های کلاسیک نکته‌های بسیار باریک و سخنان لطیف و دلنشیین گفته‌اند. شاید کمتر کسی باشد که قطعه «قلب مادر» ایرج میرزا را نشنیده باشد. این شعر در قالب قدیم است اما مضمونی دارد که همیشه تازگی خود را حفظ خواهد کرد. این قطعه دیگر را از شادروان بهار ملاحظه کنید که در آن، میان ضلال (گمراهی) و دلال (دلربایی) بازی لطیفی پدید آمده است:

روشن نموده شهر به نور جمال خویش
وزیخ دل ربوه به غنج و دلال خویش
و آهنگ ضاد رفته به اوچ کمال خویش
با آن دهان کوچک غنچه مثال خویش
و آن شیخ می‌نمود مکرر مقال خویش
کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویش
او در «دلال» خویش و تو اندر «ضلال» خویش

دیدم به بصره دختر کی اعجمی نسب
می‌خواند درس قرآن در پیش شیخ شهر
می‌داد شیخ درس «ضلال مبین» بدرو
دختر نداشت طاقت گفتار حرف ضاد
می‌داد شیخ را به «دلال مبین» جواب
گفتم به شیخ راه «ضلال» این قدر مپوی
بهتر همان بود که بمانید هر دوان

اما شاعران نوآور مضمون‌های بکر خود را در قالب‌هایی جای داده‌اند که در آنها مصراع‌ها کوتاه و بلند است، قید قافیه کمتر است، گاه وزن عروضی هم در کار نیست و با این حال اگر آنها را شعر ندانیم بی‌گمان لجیازی کرده‌ایم زیرا وقتی یک احساس لطیف یا یک معنی ناب در عبارتی مناسب قرار می‌گیرد و ما به خوبی آن را درک می‌کنیم و از درک آن لذت می‌بریم کمال بی‌انصافی است که بگوییم: «شعر نیست زیرا قافیه ندارد یا شماره هجاهای هر نیم بیت آن با نیم بیت دیگر برابر نیست». در چنین صورتی ما چند قرن و اپس رفته‌ایم زیرا سخن مولوی و خواجه‌نصیر و شمس قیس رازی را هم که تکیه آنها بر اندیشه بکر و تعبیر خوب است، نپذیرفته‌ایم. واقعاً چه ضرورتی دارد که غزل همیشه در پنج یا پانزده بیت منظم بیان شود و تمام واژه‌های پایان بیت‌های آن هم قافیه باشد؟ اگر چنین نباشد آیا حتماً معشوق از شاعر می‌رنجد؟ این نمونه را بخوانید:

در چشم من سراسر دنیا
چون کلبه خموش کشاورز خسته‌بی است
کز یک طرف به باع و چمن باز می‌شود
و آن روزن بهار نما چشم‌های توست

هرجا تو می‌نشینی
آنجا نگاه من

در چشم‌های مست تو جوید بهار را
گویی زهیچ سوی دگر راه یک نگاه
بر من گشوده نیست

تنها تو روشنی ده این آشیانه‌ای
ای روزن بهار به سویم نگاه کن

تا آن سخن که جز به زبان نگاه نیست
از آب اشکهای سحر بارور شود

چون دانه‌بی لطیف به پالیز سینه‌ها.

در اینجا یک مضمون عاشقانه در قالبی لطیف و موزون پروردگار شده است و شاید تأثیر آن از یک غزل پر احساس گذشتگان هم بیشتر باشد. زبان و بیان این شعر هم نقصی ندارد، پس گفتگو بر سر قالب‌های قراردادی قدیم یا آزادی از قید آنها سخنی بی‌بنیاد و چنان‌که گفتم کودکانه است. شعر باید مضمون بکر و تعبیر خوب داشته باشد. وزن و قافیه ارزش دارد اما به عنوان یک ابزار، و قافیه در بسیاری از موارد ابزار هم نیست. مانع جریان اندیشه و بیان است.

۵

اگر اصطلاح «شعر نو» در جامعه ادبی کنونی معنای ویژه‌یی نیافرته بود هرگز من آن را به کار نمی‌بردم زیرا هر شعر پایداری که از صافی زمان می‌گذرد و تأثیر آن در دل و جان خوانندگان کهنگی نمی‌پذیرد نو است. نو بودن یک پدیده هنری بدین معنی نیست که در زمان ما پدیده آمده باشد. من اصطلاح «شعر امروز» را برای پدیده‌های روزگار خودمان مناسب تر می‌بینم.

اما در اینجا سخن بر سر این پرسش است که مفهوم اصطلاح «شعر نو» چیست؟ آنچه در روزگار ما «شعر نو» ش خوانده‌اند پدیده‌یی است که در زمان ما - به ضرورت، و به تدریج نه یکباره - روی نموده است. گفته شد که ساده کردن قالب و پدید آوردن نیم بیت‌های کوتاه و بلند و شکستن قافیه‌ها تازگی ندارد و از سده هفتم هجری تاکنون صاحبدلان و صاحب‌نظران درباره آن سخن گفته‌اند. أما آنچه در عصر ما تازه است و ضرورت روزگار ما را می‌نماید این است که در این عصر همه اندیشه‌ها و تلاش‌های درونی برای آزادی از

بندهای مزاحم ، شکل می‌گیرد و بر صفحات کاغذ نقش می‌بندد : علی-
اسفندیاری (نیما یوشیج) می‌نویسد :

« ادبیات ما باید از هر حیث عوض شود . موضوع تازه کافی نیست .
و نه این کافی است که مضمون را بسط داده به طرز تازه بیان کنیم ، نه این
کافی است که با پس و پیش آوردن قافية و افزایش و کاهش مصراعها یا
وسایل دیگر دست به فرم تازه زده باشیم . عمدۀ این است که طرز کار عوض
شود و مدل وصفی و روایی که در دنیای باشعرور آدم‌هاست به‌شعر بدھیم ...
باید بیان برای دکلماسیون داشت یعنی [بیانی که] با حال حرف طبیعی وفق
بدهد ... ».^۱

نیما در « دونامه » به‌این ضرورت اشاره می‌کند که شعر شاعر باید نشان
دهنده خود او باشد « مثل این که بدون قصد - و نه به‌خود - این کار را انجام
می‌دهد » و چنین اثری را تشییه به آثاری می‌کند که آدمی پس از کوچ کردن
از نقطه‌یی ، از خود بر جای می‌گذارد و از روی آن آثار می‌توان فهمید که
کسی در آن نقطه زیسته است . باز در « حرفا‌های همسایه » از نیما می‌شنویم
که : « سعی کنید همان‌طور که می‌بینید بنویسید و سعی کنید شعر شما نشانی
واضع‌تر از شما بدهد . وقتی شما مثل قدمای بیند و برخلاف آنچه در خارج
قرار دارد می‌آفرینید و آفرینش شما به‌کلی زندگی و طبیعت را فراموش
کرده است با کلمات همان قدمای طرز کار آنها باید شعر بسرایید . اما اگر
از بی‌کار تازه و کلمات تازه‌اید لحظه‌یی در خود عمیق شده فکر کنید ... ».
از این سخن و از بسیاری سخن‌های دیگر که درباره شعر امروز

۱- نیما یوشیج - ضمایم برگزیده اشعار او (چاپ سازمان کتابهای جیبی - ص ۱۲۷ و ۱۳۲) . حرفا‌های همسایه نامه ۲۵

۲- دونامه ص ۶ و ۸

گفته‌اند و می‌توان گفت برای ترکیب «شعر نو» شرحی بذین عبارت می‌توان نوشت:

شعر نو بیانی است از واقعیت‌های زندگی امروز و در این بیان سخن از اندیشه‌های تازه، دردها و سرگردانی‌های نسل امروز و آنچه این نسل را سیراب می‌کند ضرورت دارد. پذیرفتن چنین ضرورتی به شاعر اجازه می‌دهد که هرجا قید و بند شعر کلاسیک جریان جویبار شعرش را از راه باز دارد بندها را بگسلد و پیش برود.

بنابراین سنت‌های ادبی نمی‌تواند در سر راه این ضرورت قرار گیرد. زیرا وقتی یک شاعر از لبخند کودکی یا اندوه مادری سخن می‌گوید ممکن نمی‌توانیم اورا موظف کنیم که در برابر کلماتی مانند لبخند؛ اندوه، جنگ، یا امید با جان‌کنن قافیه‌هایی بسازد که آخر کلاماش با این چند واژه همسان باشد. آنها که هنوز در قید سنت‌های قدیم‌اند و حتی سخن خواجه نصیر و مولوی را هم نشنیده، یا نشنیده گرفته‌اند اصرار می‌کنند که چون مصراع اول شعر بالبخند پایان یافته باید حتماً شاعر توی سرخودش بزند و مصارعی به‌دنبال آن بسازد که با کلمه‌یی مانند دردمند یا بند یا ترفند پایان‌پذیرد و شکفت. انگیز است که باورشان نمی‌شود که ممکن است شاعر بیچاره در باره این مفاهیم هیچ حرفری نداشته باشد.

البته در برابر این سخن می‌گویند: چرا شاعران گذشته حرفشان را زده‌اند و قافیه‌ها را هم جور کرده‌اند؟ و از این پرسش نتیجه می‌گیرند که سرایندگان «شعر نو» مانند گذشتگان بر واژه‌ها دست ندارند و خلاصه کم‌ماهیه‌ترند. به‌این سخن جوابی - نه مثبت و نه منفی - ضرورت ندارد زیر حرف دیگری داریم که آن را اول باید گفت: فرض کنیم که شاعر آن تسلط را داشته باشد، در این روزگار که شمارهٔ تشنگان سخن نو و اندیشه نو هزاران برابر روزگاران گذشته است آیا بهتر نیست که سرایندگان به جای آفریدن

« لنگه در «های مشابه و جفت ، بهیافتن اندیشه‌های سیراب کنندگان پروردن مضمون‌هایی پردازند که آن تشنگی را پاسخ گوید ؟ آیا حیف نیست که من و شما بنشینیم و فکر کنیم که در زبان فارسی چند واژه داریم که با آفتاب قافیه می‌شود ؟ اگر تعداد واژه‌های همقافیه آفتاب هفت تا یا پانزده تا باشد چه اثری می‌کند ؟ جان سخن این است که من و شما درباره آفتاب یا همقافیه‌هایش حرفی داشته باشیم ، اگر حرف تازه‌یی داشتیم می‌زنیم و به قول مولوی گوش به « دلدار » می‌دهیم که : « گویدم مندیش جز دیدار من ». مگر همه ما مثنوی مولوی را یک شاهکار بزرگ اندیشه و هنر انسانی نمی‌دانیم ؟ و مگر نمی‌دانیم که در این کتاب حیرت‌انگیز صدھا قافیه نادرست بر جای مانده است ؟ پس چه خوب است که سنت پرستان این جداول کودکانه را کنار بگذارند .

بی‌گمان خواننده گرامی این نوشته ، خود درمی‌یابد که هدف من دفاع از نمونه‌های پوچ و بی‌ارزشی که به چاپ می‌رسد نیست . دفاع از آن نمونه‌ها یا دفترهایی است که در آنها ضرورت ادبی و اجتماعی ، شعرنو پدید آورده است و ارج آنها را باید شناخت .

۶

می‌برسید « شعر موج نو » با « شعرنو » چه فرقی دارد ؟ درباره شعر نو از ضرورت‌هایی سخن گفتم که نیاز خوانندگان شعر بود . مردم حرف تازه‌یی در حدود زندگی خود و دردهای خود می‌خواستند و این حرفاها هرچه ساده‌تر و رساتر گفته می‌شد برای مردم گیرنده‌تر و شیرین‌تر بود .

اما باگذشت زمان مسئله دیگری پیش آمد : چند تنی از شاعران امروز تنها به این نکته قانع نیستند که مردم شعرشان را بنوشتند و مست شوند ؛ آنها از درون خود و درون زندگی حرفهایی می‌شنوند که همه شنوازی آن را ندارند

و می خواهند آن حرفها را بیان کنند . نلاش شاعر موج نو برای گفتن ناگفتنی - هاست . به عبارت دیگر در شعر موج نو از آنچه شاعر می اندیشد یک طرح کلی در واژه ها ترسیم می شود و خواننده اگر دریافت کافی داشته باشد از آن طرح اندیشه های دیگر و پیام های دیگر می گیرد . شما وقتی واژه « پنجره » را در شعر به کار می بردید در شعر کلاسیک و شعر نو پنجره روزنی است برای آوردن روشنایی به درون یک اطاق ، و اگر آن را به کنایه و رمز به کار بردید می تواند معنی « دیدگاه » یا « چشم انداز » هم داشته باشد . اما وقتی شاعر موج نو ترکیب « خشم پنجره » را به کار می برد شما تعجب می کنید . مگر پنجره هم دستگاه اعصاب دارد که خشمگین شود ؟ برای پاسخ به این ابهام باید بگوییم که دیوار به عنوان یک جسم در خانه ما وجود دارد اما اگر ذهن ما بخواهد از آن سوی دیوار آگاه شود همین دیوار مزاحم آزادی حرکت ذهنی ما خواهد بود ، آن وقت این جسم در برابر ذهن آدمی مانع است و خشم می آورد و خشم آدمی در دیوار پنجره می گشاید تا بر دیوار پیروز شود و ما خشم را در پنجره می بینیم . پس پنجره می تواند یادآور روشی و امید ، و در جای دیگر یادآور خشم یا ناتوانی باشد . برای مسعود سعد پنجره زندانش روزن امید نبوده است زیرا در آن سیاه چال « نای » از آن پنجره نوری نمی تاییده است . برای خاقانی پنجره زندان « شروان » صلیب است زیرا راه گشوده بی نیست که خاقانی بتواند از آن به هرجا می خواهد برود و مانند عاملی است که او را از راه راست به در می کند . می بینیم که اگر بخواهیم در گرد همین یک واژه سخن بگوییم ، « پنجره » می تواند هزاران جریان گوناگون در ذهن ما پدید آورد و بسیاری از این اندیشه ها را اگر با واژه « پنجره » بازگوییم برای بسیاری از خوانندگان مفهوم نیست . یک شاعر موج نو برای دیدن واقعیت از « پنجره خون خویش » نگاه کرده است . شاعر موج نو هر واژه را بسیار پرمumentی تراز آن می بیند که در واژه نامه ها و فرهنگ ها می خوانیم و در

واقع مانند نویسنده‌گان سوررآلیست جز مقاهم عینی به مقاهم ذهنی معتقد است و دلش می‌خواهد که همه مقاهم ذهنی را بازگوید اما زبان ابزاری است که همه این مقاهم را باهم نمی‌تواند روی کاغذ بیاورد . برای خواننده عادی هر واژه یک یا چند معنی محدود و قراردادی دارد و اگر جریان ذهنی شاعر به آن معنای تازه‌یی بدهد انتقال آن به ذهن خواننده ممکن نیست و اینجاست که شعرموج نو ناشناخته و گنج و نارسا می‌نماید و به سویش سنگ سرزنش پرتاب می‌کنند و به ریشش می‌خندند .

موج نو در شعر امروز - هرچه هست - با آنچه معتاد و منطقی است جور نمی‌آید و نمی‌خواهد جور بیاید. اما نمی‌توان گفت پوسته‌یی بی‌معز و دروغین است . چنان‌که شما در بوف‌کور صادق هدایت هم روابط منطقی قسمت‌ها را گسترش می‌بینید اما در آن یک رابطه ناپیدا و استوار می‌باید که همان ارتباط اجزاء واقعیت ذهنی یا واقعیت جامع سوررآلیسم است .

شاعر موج نو می‌گوید : زبان یک ابزار است که هر کس مطابق نیاز خود آن را به کار می‌گیرد و اگر تاکنون کسی پنجره را برای نشان دادن خشم استعاره نکرده شاید نیاز هم به‌این کار نبوده است . اما اکنون این نیاز پدید آمده است که پنجره خشمگین شود و اگر امروز این معنا در این واژه رسا نیست ، اندک اندک رسایی خواهد یافت و نارسایی آن نمی‌تواند بهانه دور ریختن آن باشد زیرا ما شعر پیچیده سبک هندی را هم - با این که به زندگی نسل خود کمکی نکرده است - دور نریخته‌ایم .

در شعر موج نو حرکتی به‌سوی « شعر ناب » دیده می‌شود و شعر ناب چنان‌که والری^۱ می‌گوید عنصر ذهنی شعر است و هرگز نمی‌تواند در قالب واژه‌ها کاملاً گفته شود . زیرا در انتقال به واژه‌ها صفا و خلوص آن کاهش می‌پذیرد و عبارت به صورت قیدی آن را دربر می‌گیرد . به زبان دیگر ، هیچ شاعری آن‌طور که احساس و اندیشه می‌کند نمی‌تواند بگوید و تا احساس و

۱- هل والری (۱۸۷۱- ۱۹۴۵ م) نویسنده نامدار عضو آکادمی فرانسه .

اندیشه را تراش ندهد و از گوشه و کنارش چیزی نکاهد نگین انگشت‌تر شعر نخواهد شد.

وزن هم درموج نو یا نیست یا از آنچه در شعر کلاسیک و شعر نو دیده‌ایم پیروی نمی‌کند. شاعر موج نو - غیراز این که در پی آزادی از همه قیده‌است - در آنچه خود می‌گوید یک تناسب آهنگین می‌بیند و همین را وزن شعر خود می‌داند. گاه نیز نمونه‌هایی از موج نو می‌خوانیم که وزنی مانند گذشته دارد اما حقیقت این است که اگر شعر بخواهد شعر ناب یا چیزی نزدیک به آن باشد و واقعیت ذهنی سوررآلیستی را بیان کند دیگر نمی‌تواند پای بست وزن باشد. وقتی شاعر موج نو با همه آزادی‌هایی که برای خود می‌سازد باز هم شعر نابش را نمی‌تواند بگوید چاره‌بی ندارد که محتوی شعر خود را فقط با واژه‌هایی که به ذهنش می‌آید بنویسد و با آنچه گفتم چنین اثری را که به سوی شعر ناب می‌رود نمی‌توانیم شعر ندانیم.

۷

در پایان این گفتار سخنی درباره نیازهای شعر امروز باید گفت: بینیم چه باید کرد تا در کار شاعری عرضه کردن پدیده‌های نیکوترا آسان شود؟ شاید پیش از هر کار دیگر باید به جدال بر سر قالب‌ها پایان داد. اگر شاعر سخنی و دردی دارد و قالب‌های کهن بر زبان و قلم او سنگینی می‌کند آزادی از آن بند یک ضرورت است اما باید این گریز و آزادی ابزار پوشاندن ناتوانی‌ها و بی‌مایگی‌ها شود. اگر کسی مایه و نیروی بیان ندارد باید هذیان خود را شعر بنامد و ادعا کند که شعرش از قیدهای کهن آزاد است و کمبودی هم ندارد.

نگه داشتن وزن در شعر - به دلایلی که پیش از این گفته‌ام - ضرورت دارد زیرا شعر بی‌وزن نثر شاعرانه است ...

پا فشاری در روانی عبارت و به کار داشتن دستور زبان، مایه پایداری زبان و فرهنگ ایرانی است و ترک آن سنتیزه جا هلانه بی بایک سنت طبیعی است. وزن های اصیل ایرانی که در ترانه های عوام و قصه ها و شادی نامه های محلی داریم باید در شعر ادبی رواج یابد و بدین سان نمونه هایی آشنا و دلنشیز بر سر مایه ادب ایران افزوده شود.

توجه به ادبیات گذشتہ ایران و مایه گرفتن از دریای معانی دیوان ها و منظومه های پیشینیان برای شاعران امروز ضرورتی انکار ناپذیر دارد. سخنور برای بیان اندیشه های خویش باید از اندیشه ها و تعبیرات دیگران آگاه باشد تا بداند: آنچه می گوید بکر و تازه است یا دست خورده و تکراری؟ نکته دیگری که نباید ناگفته بماند این است که در شعر امروز سخن از رنج ، درد ، اضطراب ، مرگ و معانی منفی دیگر نباید سرمشق باشد . اگر دردی هست باید گفته شود و اگر نیست اندوه گرایی دروغین را باید کنار گذاشت . ما به خوبی می توانیم بگوییم که در کنار غم ها ، شادی هایی داریم و با هر مرگی زندگی هایی آغاز می شود پس در شعر شادی و شور و هیجان و کامیابی را هم از یاد نباید برد . سخن بسیار است ، عصارة آن را در این گفتار آوردم.

کتابنامه گفتار پنجم

- ۱- آرین بور (یعنی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی) ج ۱
- ۲- آرین بور (یعنی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی) ج ۲
- ۳- برون (ادوارد گرانویل) تاریخ ادبیات ایران . ج ۴ . ترجمه رشید یاسmi
- ۴- برون(ادوارد گرانویل) - تاریخ ادبیات و مطبوعات جدید ایران. ترجمه فارسی. ج ۱
- ۵- برون(ادوارد گرانویل) - تاریخ ادبیات و مطبوعات جدید ایران. ترجمه فارسی. ج ۲
- ۶- جنگ اصفهان (شماره‌های ۱ تا ۳)
- ۷- خانلری (دکتر پرویز) - وزن شعر فارسی
- ۸- خلخلالی (سید عبدالرحیم) - تذکرة شعرای معاصر. ج ۱
- ۹- خلخلالی (سید عبدالرحیم) - تذکرة شعرای معاصر. ج ۲
- ۱۰- صبور (دکتر داریوش) - صدف یا ساعتی با شاعر
- ۱۱- نوری علاء (اسماعیل) - صور و اسباب درشعر امروز ایران
- ۱۲- نیما یوشیج (علی اسفندیاری) - ارزش احساسات (مقالات) - گردآورده دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی.
- ۱۳- نیما یوشیج (علی اسفندیاری)- حرفهای همسایه.

گفتار ششم

نگاهی به

هنر نمایش و نمایشنامه نویسی در ایران

این گفتار کوتاهتر از گفتارهای پیش خواهد بود زیرا موضوع آن در آسمان تاریخ ما چندان ندرخشیده است. پیش از آن که نمایشنامه نویسی را در ایران امروز بررسی کنیم با آوردن چند نکته و اشاره ، برای این گفتار مقدمه‌بی باید نوشت :

زندگی اجتماعی ، برای بشر رسوم و آدابی پدید آورده ، ظهور پیامبران و پیشوایان فکری اندیشه‌ها و عادت‌های خاصی را نقش جان و دل مردم کرده ، و شکوه نیروهای سیاسی و دستگاه‌های شاهانه همواره برای زیردستان چشمگیر و فریبا بوده است. همه این‌ها در درون مردم روزگاران پیش چنان اثری بر جای نهاده که تقلید آن را به عنوان بازی و سرگرمی پذیرفته‌اند و در صحنه‌سازی‌هایی که پایه اول هنر نمایش بوده است ، این گیرایی را باز نموده‌اند.

پس نخستین نمایش‌های بشر تقلید طبیعت یا بازتاب خویها و پیمانهای اجتماعی بوده است.^۱

هیچ نمی‌دانیم نخستین انسانهایی که بازیگری را آغاز کردند کجا، کی، چگونه می‌زیستند و نامشان چه بود؟ شاید یونان گاهواره نخستین نمایشگران بوده است! اما این نکته‌یی است که هیچ کس در برابر «آری» یا «نه» نخواهد گفت. فقط می‌دانیم که بازیگران - از آغاز تاریخ تا امروز - مردم را خندانیده‌اند، گریانیده‌اند، راهنمایی کرده‌اند، از زشتی بازداشته‌اند، عواطف انسانی را بیدار کرده‌اند و بیشتر آنها خود همواره ستم کشیده‌اند. خرمن کشتر از نمایشگری پدیدهایی بوده است که امروز تاریخ هنر آنها را گروه‌بندی می‌کند و بر هر گروه نامی می‌گذارد. این نامها پارسی نیست و ما ناچاریم از زبان اروپائیان آنها را بگیریم و به کار ببریم.

بسیاری از نمایشنامه نویسان داستانی را بر صحنه بازی نشانده‌اند که در آن گوشی از زندگی چند انسان به‌چشم می‌آید و سرگذشتی است که مانند همه سرگذشت‌ها غم و شادی دارد، عشق و نفرت دارد، آسانی و دشواری دارد و بسیاری چیزهای دیگر. نمایشنامه نویسان در این صحنه‌ها، حرکت‌ها و سخن‌های شورانگیز و گیرنده‌یی را جای داده‌اند که بینندگان را جلب می‌کند و تا پایان بازی ذر پی خود می‌کشاند. این نمایشنامه‌ها را درام^۲ می‌گویند و اگر با آواز همراه شده باشد درام لیریک^۳ می‌خوانند، در ادبیات قدیم اروپا این درام لیریک یا غنایی را ملودرام^۴ نیز گفته‌اند اما امروز ملودرام را

۱- ارسطو شعر و موسیقی و نقاشی بشرهای نخستین را هم تقلید می‌داند. به کتاب هنر شاعری ارسطو ترجمه فتح‌الله مجتبایی نگاه کنید.

۲- درام Drame یعنی داستانسرایی

۳- درام لیریک یا داستان غنایی Drame Lyrique

Melodrame -۴

به درام‌های مردم پستد می‌گویند که بیشتر سرانجام خوب و دلپذیری دارد و پس از پایان نمایش، در روح بیننده غمی بر جای نمی‌گذارد.

نوعی دیگر از پدیده‌های نمایشی تراژدی^۱ است. تراژدی‌های قدیم اروپا بیشتر منظوم بوده است و به همین دلیل در تعریف تراژدی گفته‌اند: نمایشنامه منظومی است که واقعی آن ترحم و دلسوزی بیننده را برمی‌انگیزد. قهرمان تراژدی‌ها بیشتر یک چهره تاریخی است که مصیبتی بزرگ بر سرش می‌آید و چون دوست داشتنی است بیننده نمایش از رنج او رنج می‌برد و احساس می‌کند که میان موضوع داستان و عواطف او ستیزه‌بی درگیر است. آنچه ما در ایران خودمان به نام شبیه خوانی داریم و آنچه در گذشته به یاد قهرمانان تاریخی خود داشته‌ایم در واقع تراژدی است.

دربرابر تراژدی پدیده نمایشی دیگری داریم که آن را کمدی^۲ می‌خوانند و در آن عادت و خوی قهرمان با نکته سنجی و اغراق به گونه‌یی نموده می‌شود که برای بیننده خنده‌آور است. در این پدیده نمایشی همه کوشش نویسنده برای این است که بیننده را بخنداند، با سخن، با حرکات، با آرایش و گریم و با هر ابزار دیگری که خنده‌آور باشد. در میان انواع هنر نمایش، کمدی بیشتر در میان مردم عادی موقوفیت دارد زیرا در کمدی ذهن بیننده برای ادراک موضوع کمتر رنج می‌برد و حتی خستگی مسائل زندگی و اندیشه‌های روزانه از این راه کاهش می‌یابد.

در برخی از نمایشنامه‌ها صحته‌های گوناگون کمدی و تراژدی با همندی نویسنده با یکدیگر آمیخته و هر صحته با این که دنباله صحته‌های دیگر است می‌تواند زمینه‌یی متفاوت داشته باشد. این پدیده‌های نمایشی را تراژدی-کمیک^۳ می‌گویند.

Tragedie - ۱
Comedie - ۲
Tragi-comique - ۳

در شمار پدیده‌های نمایشی باید از نوعی بازی بی‌سخن نیز باد کنیم که آن را اروپائیان پانتومیم^۱ گفته‌اند و در فارسی آشناترین واژه‌بی که برایش داریم لالبازی است. در این گونه نمایش تنها حرکت چهره و اندام‌های بازیگر است که معنی خاصی را به‌ذهن می‌رساند و به‌همین دلیل کار نمایشنامه نویس و بازیگر در این نوع، بسیار دشوار است. نمایشنامه نویس باید چنان بر زبان چیره باشد که درست آنچه را می‌اندیشد در نوشته خود باز نماید و بازیگر باید چنان ذهن دریابنده‌بی داشته باشد که با خواندن نوشته او جان سخن را احساس کند و با حرکت بنمایاند.

خیمه‌شب بازی هم از پدیده‌های نمایشی دیرینه جهان است^۲. عروسک‌هایی که با رشتہ نازکی به بالای صحنه بسته شده‌اند، به اراده گرداننده در صحنه جا به‌جا می‌شوند و از زبان آنها سخنانی در پشت صحنه بر زبان می‌آید. موضوع خیمه‌شب بازیها بیشتر تکراری و ثابت است و در میان بسیاری از ملت‌ها یک موضوع سالیانی در صحنه بازی می‌شود. امروز این بازی بیشتر جنبه سرگرمی دارد و در پارکهای کودکان و گردشگاهها انجام می‌شود.

نقالی و دکلماسیون نیز در شماره‌نر نمایش است. در ایران - نمی‌دانیم از کی؟ - هنر نقالی ابزار پرورش روح مردم بوده و طبقه مرffe همواره ساعت‌های فراغت خود را در میدان‌ها یا در کاروانسراها به‌شنیدن نقل‌های حماسی و تاریخی می‌گذرانده‌اند و پس از پیدایی قهوه‌خانه بازار این هنر در قهوه‌هانه‌ها رونق گرفته است. موضوع داستانهای نقلی سرگذشت شخصیت‌های تاریخی یا افسانه‌بی بوده و چون با بیان و حرکت‌های خاص نقان

Pantomime - ۱

- در ایتالیایی **Papazzo** و در انگلیسی **Puppet Show** (بازی عروسکی) به‌همین معنی است .

به شیوه‌یی جذاب و مؤثر گفته می‌شده شنوندگان را ساعت‌ها سرگرم می‌داشته است. در اروپا این نمایشهای داستانی را - که یک تن، همه نقشهای آن را باز می‌نماید - منودرام^۱ گفته‌اند. البته در منودرام اروپایی بازی و حرکت بیش از نقالی ماست.

هنر نمایش در جهان امروز، همه این پدیده‌ها را دارد اما چنان‌که در گفتار داستان نویسی اشاره شد این هنر نیز نمایشگر دردها و بی‌سامانی‌های درونی شده و در موضوع نمایشنامه‌ها نیز سخنی هست که زبان قرن ماست. در نوشته‌های برتولت برشت^۲ آلمانی (۱۸۹۸ - ۱۹۵۶) این اندوه حاصل از بی‌سامانی را می‌بینیم و شاید زنده‌تر و تازه‌تر از او در کارهای آلبر کامو، و پس از او در نمایشنامه‌های ساموئل بکت^۳ ایرلندی - برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۶۹ م - دیده می‌شود. در کارهای بکت که سرآمد نمونه‌های تأثر پوچی است، انبوھی مسائل زندگی و ناشناختگی هستی، تراژدی دردناکی را می‌نماید. نویسنده، بازیگر را با اعتقادات مذهبی بهستیز و امی‌دارد و آنچه را مقبول نسل‌های پیش بوده است دست می‌اندازد. باید توجه کنیم که تأثر پوچی به خلاف نامش بی‌معنی نیست، بلکه بیش از نمایشنامه‌های دیگر برای شنونده و بیننده پیام دارد اما برجسته‌ترین پیامش این است که: در برابر این جهان بی‌کران، ما بیش از هرچیز احساس می‌کنیم که: نمی‌دانیم و این سرگردانی زندگی را برم‌تا تlux و دشوار می‌کند و آنچه هست ابهامی ثأثر-انگیزدارد. شاید بتوان گفت: آنچه خیام خودمان را هشت قرن پیش نویید و دلگیر کرده بود در جهان امروز گریبانگیر همه اندیشه‌گران است و جبر زمان را همه آنهایی که کتاب می‌خوانند و فکر می‌کنند احساس کرده‌اند. و این

Monodrame -۱
Bertolt Brecht -۲
S. Becket -۳

نکته‌یی است که درام‌های بکت را تراژدی می‌کند. نکته‌یی است که به یک ملت یا یک شهر اختصاص ندارد. جهانی با این ابهام دست به گریبان است و می‌گوید: نمی‌دانم.

* * *

اکنون باید به گذرگاهی دور از تاریخ سرزمین خودمان ره بسپاریم تا بدانیم که در ایران گذشته، از نمایش و بازیگری چه داشته‌ایم؟ در یک نگاه کلی به تاریخ، دید جامعه ایرانی را در برابر هنر نمایش بدین‌سان درمی‌یابیم که:

- ۱ - نمایش در جامعه گذشته ایران یک هنر و به عبارت دیگر یک عنصر تمدن شناخته نمی‌شود.
- ۲ - ارزش و تأثیر نمایش در پرورش روان و تکامل شخصیت مردم تا پایان سده سیزدهم هجری ناشناخته است.
- ۳ - مذهب، آن را در شمار کارهای بیهوده می‌داند.
- ۴ - از آنجاکه بازیگری و نمایش وظیفه‌یی بزرگ در خردگیری از خطاهای مردم و بازنمودن بدی‌های جامعه دارد، حکومت‌های استبدادی گذشته آنرا دوست ندارند و پیش خود می‌گویند: این سرگرمی به دردسرش نمی‌ارزد.
- ۵ - زندگی قدیم شرقی‌ها، یک زندگی فلاح‌تر است و در آن گرایشی به‌نهایی و تکریستی به چشم می‌آید و چون هر مرد شرقی باید بارکشت و کار و فراهم آوردن نیازهای زندگی خانواده‌اش را بر دوش گیرد در گذران سال و ماهش برای سرگرمی و بازی جایی نیست.
- ۶ - از دیرباز درونگرایی نشانه آشکار خوی شرقی شمرده شده است و اگر در میان ما سخنی از پرورش روان آدمیان بروزبان آمده، همواره

رهنمای ما به سوی تنهایی و گوشه‌گیری بوده و هرگز کسی نگفته است که بازیگری و نمایش نیز می‌تواند ما را به کمال تزدیک گردازد.

باهمه اینها نمی‌توان گفت که مردم ایران در سی قرن گذشته باهنر نمایش بیگانه بوده‌اند. در گوشه‌های تاریخ اشاره‌ها و نشانه‌هایی هست که این سخن را تأیید می‌کند:

در تاریخ هخامنشیان خوانده‌ایم: هنگامی که کمبوجیه برای گشودن سرزمین مصر رفت بود مردی به نام گئوماتا بر پادشاهی او دست انداخت و چون کمبوجیه از مصر بازگشت، مردم بر گئوماتا شوریدند و او را نابود کردند، و نوشه‌اند که از آن پس هرسال در همان تاریخ مرامی به یاد کشتن او بر پا می‌شد و مردم در هر شهر و کوی پیتکری بی از او می‌ساختند و در آتش می‌افکندند و این کار را «معنگ کشان» می‌گفتند.

در روایات حمامی ایران نیز سرگذشتی از سیاوش فرزند کیکاووس داریم که زن پدرش سودابه دل به او باخت و چون سیاوش به او روی خوشی نشان نداد تهمت خیانت بر سیاوش بست و سرانجام سبب شد که او را از ایران به توران فرستادند و در توران به دست یاران افراسیاب نابود شد و کشتن سیاوش سالیانی دراز میان ایران و توران جنگهای خونین پدید آورد. نوشه‌اند که ایرانیان از آن پس هرسال سرگذشت اندوه‌بار سیاوش را به صحنه می‌آورند و برایش می‌گریستند. این «گریستان مغان» نامه چهار قرن اول اسلامی در خراسان و معاور النهر رواج داشته است و شاید در روزگار آل بویه تعریه‌خوانی و شبیه‌خوانی به یاد شهیدان کربلا، با تقلید از «گریستان مغان» پدید آمده باشد.

این شبیه‌خوانی‌ها - که برای پرورش روح مسلمانان پدید آمده است - در فرهنگ سرزمین ما همان مقامی را دارد که تراژدی در یونان باستان داشته است و راستی می‌توان گفت که ایرانیان از میان بازی‌های نمایشی

گوناگون، نوع تراژدی را داشته و پروردۀ آند و در هر زمان بربایه سنت‌های ملی و مذهبی قهرمانانی را برای تراژدی خود برگزیده‌اند. زنده کردن حماسه شورانگیز حسینی را در صحنه‌های شبیه‌خوانی، عضدالدوله دیلمی آغاز کرد و چون شکوه پادشاهی آل بویه پایان گرفت، چند قرن جلوه تازه‌بی از آن دیده نشد و در زمان صفویان هم که آین شیعیان علی رونق گرفت، باز به‌نوحه‌خوانی و یادنامه‌خوانی بیشتر توجه می‌شد و پیشوایان مذهبی کمتر روا می‌داشتند که تراژدی کربلا بر صحنه بیاید. اما در زمان قاجاریان این کار گسترش یافت. دربار و دولت خود پیشگام بودند و هر سال در «تکیه دولت» - در جنوب کاخ گلستان - آنچه رادر کربلا گذشته بود زنده می‌کردند و خاندان قاجار نیز به‌دیدن آن می‌رفتند و در این سوگ می‌نگریستند.

نکته دیگری که در تاریخ ما نشانه آشنایی با نمایش و بازیگری است وجود چند اصطلاح نمایشی در شعرها و نوشته‌های گذشتگان است مانند این سخن فردوسی :

به بازیگری ماند این چرخ مست

یا این گفته نظامی گنجوی:

سرابره‌هی اینچنین سرسی است

مپندار کز بهر بازیگری است

یا این بیت حافظ :

جان صد صاحبدل آنجا بسته یکمو بین

حلقه زلفش تماشاخانه باد ضبابست

نوعی نمایش تکراری هم در سرزمین ما هست : همان بازی‌های به اصطلاح «روحوضی» که در عروسی‌ها و سورهای گوناگون می‌بینیم و بیشتر در ولایات ایران به صورت آداب و ستن درآمده و در شمار ادبیات عوام (فولکلور) است و در هر شهر یا استان ایران موضوع وشیوه اجرای خاصی دارد.

این‌ها نشانه‌هایی است از آن‌که ما نمایش را می‌شناخته‌ایم و شاید

آن را دوست می‌داشته‌ایم اما هرگز نمایشگران ما خودرا در شمار سرآمدان جامعه ندیده‌اند و اگر دلقک‌ها و مسخره‌ها را گاه به درباری فراخوانده‌اند هیچ‌یک از آنها جای پای استواری در دربار نیافته است . در بارگاه محمود غزنوی مردی به نام طلحک^۱ (= تلحک) برای بزم‌ها و سرگرمی‌های پادشاه بازی‌ها و شوخی‌های شیرین پدید می‌آورده ؛ دربار شاه عباس بزرگ صفوی هم جایی برای این نکته گویان داشته است و در تاریخ این پادشاه با نام کل عنایت (کربلایی عنایت) بسیار برمی‌خوریم . شاید درخشان‌ترین نمونه این گروه کریم اصفهانی - معروف به کریم شیرهیبی - باشد که همزمان ناصرالدین شاه بوده و هنوز سال‌خوردگان ما از اوضاعه‌هایی دارند . کریم در نمایشنامه - نویسی و کارگردانی هم دستی داشته و علاوه بر بذله گویی‌گاه برنامه‌هایی برای خاندان شاهی و ندیمان آنها بر پا می‌کرده است . اینها با «مسخرگی» پیشه - کردن و مطربی آموختن حق خود را از کهتر و مهتر نستاندند «اما دست کم در روزگارانی که زبان حق در کام و شمشیر دادگری در نیام بود گفته‌هایشان دلهای سوخته‌یی را آرام می‌کرد .

* * *

در صد سال اخیر چند تنی از ایرانیان کوشیدند که نمایش را ابزار نشر اندیشه‌های تازه کنند . در گفتارهای گذشته ، از فتحعلی‌آخوندزاده یاد شد که در فقاز چندین نمایشنامه انتقادی به ترکی نوشته و در آنها طرح کارهای گوگول و مولیر را تقلید کرد و همین نمایشنامه‌های او را میرزا جعفر قرجه‌داعی - که در وزارت دادگستری کار می‌کرد - به فارسی درآورد و نخستین بار هفت نمایشنامه او را با دیباچه‌یی در باره ارزش نمایش و تأثیر آن در پرورش روان

۱ - گویا این مرد شیرین سخن را - به اصطلاح برسیل اطلاق به ضد - تلحک می‌نامیده‌اند و چون واژه تلح را در متون عربی طلح نوشته‌اند از این ترکیب طلحک و پس از آن طلحک پدید آمده است . شاید دلقک هم صورتی از تلحک باشد .

آدمی ، به چاپ رساند . در سالهای دیگر متن ترکی و ترجمه فارسی این نمایشنامه‌ها در اروپا دوباره چاپ شد .

پس از تافن نخستین پرتو این هنر ، در ایران کسانی پیدا شدند که به کار نمایشنامه نویسی دست زدند . از آن روزگار سه نمایشنامه مانده است که آنها را به ملکم خلن نسبت داده‌اند اما می‌دانیم که از نوشته‌های میرزا آقا تبریزی منشی اول سفلوت فرانسه در تهران است و در نامه‌یی که میرزا آقا تبریزی به فتحعلی آخوندزاده نوشته ، اشاره کرده است که می‌خواهد به تقلید او نمایشنامه بنویسد .

در نمایشنامه‌های میرزا آقا نکته‌های باریک هنری کم است اما با توجه به این که مسائل آن روزگار را با نکته‌سنگی باز می‌گوید ارزشی خاص دارد . عنوان این نمایشنامه‌ها نیز نشانه‌یی از ناپختگی و ابتدایی بودن است :

– سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان در ایام توقف او در تهران که در سن ۱۳۲۲ بدپاچه‌خات احضار می‌شود و حساب سمالله ولایت را پرداخته ، مقاصد می‌گیرد و بعد از زحمات زیاد دوباره خلعت حکومت پوشیده می‌رود و سرگذشت آن ایام . در چهار مجلس .

– طریقۀ حکومت زمان‌خان بروجردی و سرگذشت آن ایام . در چهار مجلس .

– حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت آن ایام و توقف چند روزه در کومنشاھله نزد شاه‌مراد میرزا حاکم آنجا . در چهار مجلس .

نخستین نمایشنامه‌های زبان فارسی بدین سان پدیدآمد و به مردم هشدار داد که نسلیشگری هم در تمدن جایی دارد . در سال ۱۳۲۶ ق . در تهران روزنامه‌یی بنام « ناتر » بیرون آمد که هر ماه دوبار چاپ می‌شد و بیشتر سخنوارهای آن را نمایشنامه‌هایی پر می‌کرد که در سوزنش دستگاه استبداد بود و اگر موضوع سیاسی نداشت در بسیاری از آنها گیرایی و لطفی به چشم نمی‌خورد .

* * *

پس از سالهای انقلاب مشروطه نمایش‌هایی در تهران و شهرهای دیگر

بر صحنه آمد که بسیاری از آنها ترجمه و تقلید نمایشنامه‌های نویسنده‌گانی چون مولیر و به هر حال متأثر از ادبیات فرانسه بود. در رشت، تبریز و شهرهای دیگر که مردم آنها باشند غرب آشنایی بیشتری یافته بودند نخستین تالارهای نمایش پدید آمد و در تهران نیز گروه نمایشی « شرکت فرهنگ » کار خود را آغاز کرد که هر سال چند نمایش در پارک‌های تهران اجرا ، و درآمد آن را صرف هزینه‌های مدرسه « فرهنگ » می‌کرد. پس از آن « ناتوملی » به همت محقق‌الدوله (سید عبدالکریم خان) پدید آمد که سید علی نصر پلیه‌گذار تأثیر جدید ایران از بازیگران آن بود و چند سال گذشت تا خود سید علی نصر گروه « کمدی ایران » را پدید آورد و نخستین بازی‌های صحنه‌یی را با شرکت بانوان به نمایش گذاشت . سپس گروه « ایران جوان » پدید آمد که نمایشنامه نویسانی چون علی نوروز (حسن‌مقدم) با آن همکاری داشتند و نمایش معروف « جعفرخان از فرنگ آمده » را این گروه بر صحنه آورد و بدین‌سان نمایش مانند دیگر عناصر تمدن ارجی فراوان یافت و در زمان شهریاری رضا شاه کبیر در وزارت فرهنگ اداره نمایشات پدید آمد و از این راه کوشش در راه گستردگی این هنر به انجام رسید . در برنامه‌های تئاتری و در جشن‌های دبستانها و دبیرستانها استعداد بازیگری کودکان و جوانان میدان خودنمایی یافت و به تدریج نویسنده‌گان نامدار و دانشمندان برجسته نیز به این کار دل سپردند و نمایشنامه‌های پرمایه و مؤثر نوشتن و تنی چند از روشن بینان واه کشور-های اروپا را پیمودند تا در این رشته تحصیل کنند و فن تأثیر را برمایه هنری خویش بیفزایند .

در اینجا چند تن از چهره‌های درخشان هنر نمایش را - که در ایران امروز بر سرمایه فرهنگ و ادب ما افزوده‌اند - نام می‌برم و درباره هر یک سخنی کوتاه می‌گویم :

شادروان رضاکمال - فرزند کمال الدوله و معروف به شهرزاد - یکی دیگر از دلباختگان این راه بوده و از کسانی است که برای رشد این هنر بسیار کوشیده است. نمایشنامه «پریچهر و پریزاد» او شهرتی دارد. «درسایه حرم»، «عروس ساسانیان»، «مجسمه مرمر»، «مرگ کلثوباترا» و «زردشت» را نیز می‌توان از کارهای ارزنده او شمرد. شهرزاد در شهریور ۱۳۱۶ ش. خودکشی کرد.

شادروان حسن مقدم - معروف به علی نوروز - از نوکته سنج ترین نمایشنامه‌نویسان زبان فارسی بوده و نکته‌های انتقادی را در نوشه‌های خود هنرمندانه گنجانیده است. «ایرانی بازی» و «جعفرخان از فرنگ آمده» دو نمایشنامه معروف و با ارزش اوست. علی نوروز را در سال ۱۳۰۴ ش. بیماری سل از پا درآورد. این مرد از نویسنده‌گان دانشمند و نامدار ایران است و در خارج از ایران به دلیل نوشه‌های گوناگونی که به زبان فرانسه عرضه کرده، شهرتی بسیار دارد.

از پیشوایان در گذشته هنر نمایش در ایران نام سید علی نصر نیاز از خاطره‌ها نخواهد رفت. اشاره کردم که او را پدر تأثیر ایران شمرده‌اند. مردی بود دانشمند و تحصیل کرده. در چهارده سالگی معلم مدرسه آلبانس شده بود. در هنر و ادب مایه بسیار داشت. بیش از یکصد و بیست نمایشنامه نوشته و از نخستین کمدی‌نویسان زبان فارسی بود. در سال ۱۳۲۰ هنرستان هنرپیشگی تهران را پدید آورد و سرانجام پس از سالیانی جانبازی در راه این هنر روز بیست و پنجم بهمن ۱۳۴۰ با یک سکته قلبی از جهان رفت. نمایشنامه معروفی دارد با عنوان «عجب پوکری!».

شادروان دکتر مهدی نامدار یکی از صمیمترین دوستان این هنر بود که شاگردان بسیاری از او بهره گرفته و نکته‌های باریکی را که از او شنیده‌اند به یاد دارند. دکتر نامدار بیشتر می‌پسندید که در کنار راه بایستد و راهنمای

دیگران باشد و کمتر دست به قلم می‌برد. دیری نیست که اورا از دست داده‌ایم.
یادش بخیر.

از بهترین چهره‌های نمایش ایران مصطفی اسکوئی است. او در پاریس
ومسکو دوره‌هایی را گذرانده و از پایه گذاران هنر کده هنرپیشگی تهران است
تا آن‌اهیتا نیز نتیجه کوشش‌های اوست و در صحنه‌های گوناگون اجرای
کارهای ایسن و شکسپیر را از او بیادداریم.

در شمار سرمایه‌های هنر نمایش ایران از کسانی چون دکتر غلامحسین
ساعدی معروف به گوهر مراد، حمید سمندریان، بهرام بیضائی نیز باید باد
کرد. از ساعدی نمایشنامه‌های «آبی بی کلاه و آبی با کلاه»، «بام‌ها و زیر-
بام‌ها»، «چوب به دست‌های ورزیل» و کارهای پرمایه و پرمعنای دیگر بر صحنه
آمده است. سمندریان هم کوشیده است که از بهترین نوشه‌های نمایشی جهان
نمونه‌هایی را بر صحنه آورد و از آن میان، دوزخ (از ژان پل سارتر)، اشباح
(از ایسن)، باغ وحش شیشه‌یی (از تنی و بی‌لیامز)، طیب اجباری (از
مولیر) و مرده‌های بی‌کفن و دفن (اثر دیگری از سارتر) را می‌توان باد
کرد. بهرام بیضائی کتاب ارزنه‌یی درباره سیر نمایش در ایران نوشته است
و نمایشنامه‌های خود او نیز ارزشی دارد و آنها که «پهلوان اکبر می‌میرد»
را دیده‌اند و پای صحنه نمایش‌های دیگر اونشسته‌اند قدرش را خوب می‌دانند.

جز اینها که نام بدم چهره‌های تابناک دیگری هم در هنر نمایش امروز
داریم یا داشته‌ایم اما شناساندن همه آنها در این گفتار کوتاه دشوار است و
باید پذیریم که آنها را هم که نام بدم درست نشناشانده‌ام زیرا در این هنر
گوشه‌های ناشناخته بسیار است و پیشووان بر جسته آن را نیز باگذشت زمان
بهتر باید شناخت و از آن پس درباره آنها بیشتر باید سخن گفت و از سوی
دیگر نویسنده این دفتر در کار پذید آوردن دفترهای دیگری است تا در آنها

هر یک از جلوه‌های ادب امروز ایران را جداگانه بشناساند و چه کلمجایی ارزنده‌بی است اگر روزی دفتری پدید آید که کارنامه نمایشنامه‌نویسان ایرانی باشد و ارج همه را پاس دارد.

* * *

از دانشوران و نویسنده‌گانی که نمایشنامه‌نویسی در حاشیه کارهای دیگر شان بوده است نیز نمایشنامه‌های ارزنده تاریخی، اخلاقی و سیاسی بر صحنه آمده است که برجسته‌ترین آنها را بدین گونه می‌توان یاد کرد: از روانشاد صادق هدایت سه نمایشنامه مازیبار، پروین دختر سasan و افسانه آفرینش را در گذشته نیز یادگرده‌ام. از استاد سعیدنفیسی نمایشنامه‌بی برجاست به نام « آخرین یادگار نادرشاه ». نمایشنامه « اخوی زاده » از نوشه‌های افراشته گیلانی است: عmad عصار - که مجله آشفته از کارهای سیاسی و اجتماعی او بود - نمایشنامه « اشتباهات ختلده آور » را پدید آورده است. از میرزا زاده عشقی نمایشنامه‌هایی چون « رستاخیز مسلمان ایران در مداین » و « ایده‌آل یک پیرمرد دهقان » در دست است. شادروان احمد بهارمست از شاهنامه فردوسی در این رشته اقتباس‌هایی کرده و نمایشنامه‌های « رزم بیژن و هومان » و « بزم بهرام گور » از کارهای ارزنده اوست.

صادق چوبک - که در ادبیات امروز چهره‌گیر نزدیکی دارد - یک نمایشنامه به نام « توب لاستیکی » پدید آورده است. از ذیع بهروز نمایشنامه « شاه ایران و بانوی ارمن » و « جیک جیک علیشاه » معروف است. « برمکیان » نام یک نمایشنامه تاریخی است از عبدالرحیم خلخالی. از استاد علیقی وزیری نمایشنامه « روز پذیرایی » را صاحب نظر ان پسندیده‌اند. از محمد حجازی نیز « پنج نمایشنامه » (حافظ)، (عروس فرنگی)، (مسافرت قم)، (حاجی آقای متجلد) و (محمود آقا را وکیل کنید)، شهرت بسافه است. دکتر

ابوالقاسم جنتی خطاطی نیز از چهره‌هایی است که در ادب و هنر معاصر ایران کوشش‌های ارزنده‌بی کرده است. نمایشنامه «چراخ» از کارهای خوب اوست و نمایشنامه‌هایی که برای کودکان و نوجوانان پدید آورده هر یک ارزشی گویا دارد. دکتر عباس حکیم را نیز باید در شمار بهترین نمایشنامه‌نویسان امروز بدانست. هشیاری و نکته‌سنگی او به اندازه‌بی است که می‌تواند کارهای پرمنایه و مؤثر پدید آورد چنان‌که نمونه‌هایی از کارهای او نیز این نظر را تأیید می‌کند.

در این گفتار از همه گفتنی‌ها به اختصار گذشتیم. چهره‌های درخشان دیگری هم بوده‌اند و در اینجا یادشان نکردیم. اما این فراموشی را نباید دلیل آن بدانند که قدرشان را نشناخته‌اند.

* * *

در پایان سخن باید به یک نکته دیگر اشاره کنم: کوششی که در راه ترجمه نمایشنامه‌های زبانهای دیگر به انجام رسیده و بر سرمایه زبان فارسی افزوده است. و سرآمد این مجموع، نمایشنامه‌هایی است که بنگاه ترجمه و نشر کتاب به یاری مترجمان برجسته معاصر به فارسی درآورده است و از معروف‌ترین کتابهای این گروه یکی «اگمنت» گوته ترجمه دکتر هوشیار است. «الکترا» و سه نمایشنامه دیگر از آثار سوفوکل را محمد سعیدی ترجمه کرده و از همین مترجم «بادبزن خانم ویندره بیر» و دو نمایشنامه دیگر از اسکار وايلد و نیز چهار نمایشنامه از اورپید در این شمار چاپ شده است. کتاب معروف «تراژدی قیصر» اثر شکسپیر را خانم فرنگیس شادمان ترجمه کرده. پرویز مرزبان در همین مجموعه سه نمایشنامه از سوفوکل را به فارسی درآورده. از ابوالحسن میکده ترجمه «راهزنان» و «توطنه فیسکو» از آثار شیلار به چاپ رسیده. مسعود فرزاد «هملت» و «رؤیا در نیمه شب

تایستان «را از آثار شکسپیر عرضه کرده»، «رومئو و جولیت» به دست دکتر علام الدین پازارگادی ترجمه شده. دکتر مهدی فروغ «اشباح» و «خانه عروسک» را از آثار ایسن به فارسی در آورده و جمالزاده نیز از ایسن «دشمن ملت» را ترجمه کرده^۱ و ترجمة «خسیس» مولیر را هم عرضه داشته است. در این مجموعه و در کتاب‌های بنگاههای دیگر نمایشنامه‌های ارزنده دیگری نیز داریم که شناساندن هر یک از آنها نیازمند گفتگوی بسیار است.

۱- این نمایشنامه را دکتر امیرحسین آربانپور به نام «دشمن مردم» به فارسی درآورده و ترجمة او از کار جمالزاده هنرمندانه‌تر و عالمانه‌تر است.

کتابنامه گفتار ششم

- ۱- آرین پور (یحیی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی) ج ۱
- ۲- آرین پور (یحیی) - از صبا تا نیما (تاریخ صد و پنجاه سال ادب فارسی) ج ۲
- ۳- بیضائی (بهرام) - هنر نمایش در ایران
- ۴- نفیسی (سعید) - مقدمه شاهکارهای نثر فارسی معاصر
- ۵ تا ... - نمایشنامه‌هایی که در متن گفتار به آنها اشاره شد.

گفتار هفتم

پژوهش

در ادبیات و دانش‌های نظری

تا یک قرن پیش در ایران کسانی بوده‌اند که سرگذشت و نمونه آثار شاعران را گرد می‌آوردهند و کتابهایی به نام تذکره می‌ساختند و امروزهم این کار بی‌اعتبار فراموش نشده اما در کنار آن، پژوهش در این سرگذشت‌ها و زیر و رو کردن دفترهای شعر و نثر قدیم نیز رونقی یافته است و در این کار اروپائیان پیشگام بوده‌اند:

از نیمة دوم سده نوزدهم مسیحی چند تنی از دانشوران اروپا به ارزش فرهنگ نظری مشرق‌زمین توجه یافتند و در شناختن و شناساندن آن کوشیدند. در خشانترین چهره این گروه ادوارد برون^۱ انگلیسی (۱۸۶۷-۱۹۲۶ م.) است که در تاریخ ادب ایران مطالعه بسیار داشته و کتابی بزرگ در چهار جلد به نام «تاریخ ادبی ایران^۲» نوشته است. او خود در دانشگاه کمبریج استاد

Edward G. Browne -۱

A Literary History of Persia -۲

زبانهای شرقی بوده و برای بهتر شناختن فرهنگ این مرز و بوم به ایران سفر کرده و کتابی به نام « یک سال در میان ایرانیان » نوشته است . پژوهش دیگری نیز درباره مطبوعات ایران در دوره مشروطه دارد . بسیاری از پژوهشگران بر جسته ایرانی از آشنایی او بهره برده و در کارهایش او را باری کرده‌اند .

دومین مرد پرکاری که در اروپا به پژوهش در زبان و فرهنگ ایرانی پرداخته ، رینولد نیکلسن^۱ (۱۸۶۸ - ۱۹۴۵ م .) است که از کتابهای بزرگ ادبیات عرفانی ایران مثنوی مولوی و تذكرة الولیاء عطار را به چاپ رسانیده و مثنوی را به انگلیسی ترجمه و تفسیر کرده است .

در کشورهای دیگر اروپا نیز مردانی بزرگ به شناختن فرهنگ و ادب و زبانهای کهن ایران روی آورده‌اند که می‌توان درباره هر یک به تفصیل سخن گفت و کارهای کسانی چون هرتسفلد ، مارکوارت ، نولدکه ، هرمان‌آته ، وايسپاخ ، بنونیست ، هانری‌مامسه ، ژوکوفسکی ، مینورسکی ، استاریکف ، فرای ، کنت ، ریکا ، پیتر ایوری و بسیاری دیگر را با ستایش یاد کرد اما این گفتار ویژه پژوهشگران ایرانی است و با یاد کردن یک دو نمونه از کارهای خاورشناسان اروپا ، بهتر است که شناساندن دیگران را به دفتری دیگر واگذارم و در این سرآغاز بداین نکته اشاره کنم که :

بسیاری از کارهای خاورشناسان اروپایی استواری و اعتبار کارهای پژوهندگان ایرانی را ندارد زیرا بعضی از این مردان بزرگ با زبان فارسی آشنایی عمیق ندارند و بسیاری از عبارتها و قصه‌هارا نادرست در می‌یابند . از سوی دیگر بسیاری از دستنویس‌های کتابهای ایرانی که در موزه‌ها و کتابخانه‌های اروپا هست چند قرن بازمان صاحب کتاب فاصله دارد و بسیاری دیگر را دزدان بازار کتاب جعل کرده‌اند و در واقع دستنویس کهن از کتاب

مورد نظر نیست. خطای دیگری که پژوهشگران اروپایی را از راه به درمی برد آمیختن فرهنگ عربی و ایرانی است. اندک نیستند کسانی که همه عناصر فرهنگ اسلامی ایران را با زبان و فرهنگ عرب همراه دیده و آن را فرهنگ عربی پنداشته‌اند. سخن بسیار است و جای سخن محدود. از این گفتگو بگذریم.

* * *

در دوره شهریاری رضاشاه کبیر، گسترش آموزش عالی و پایه‌گذاری دانشگاهها و پدید آمدن فرهنگستان بسیاری از دانشوران را به پژوهش در ادب و دانش‌های نظری کشانید و اندک اندک شیوه‌های پژوهش، روشی و استواری یافت و فرزندان دانشگاه تهران این راه را به خوبی و شایستگی سپردند و از میان آنها چهره‌های ارزنده‌یی چون دکتر معین، دکتر خانلری، دکتر صفا، دکتر زرین کوب، دکتر محجوب و دیگران رخ نمودند و بر سرمایه پژوهش‌های استادان بزرگ خود افزودند. پیش از آن که هر یک از این بزرگان را بشناسیم ناچارم که درباره انواع کارهای پژوهشی این دوره سخن بگوییم:

در میان کارهای پژوهشگران روزگار ما، تصحیح متن بیش از انواع دیگر به چشم می‌خورد. و این کار چنین است که دستنویسهای گوناگون کتابهای گذشتگان را که از تاریخ‌ها و قرن‌های مختلف بر جای مانده است کنار هم می‌گذارند و اگر در یکی از آنها خطای رخ داده باشد با کمک دستنویسهای دیگر شکل درست آن را می‌یابند و سرانجام کتابی را که چند قرن با خطاهای گوناگون رونویسی شده و دست به دست گشته است، به صورتی که برای خواننده سودمند باشد عرضه می‌کنند. بر این کار فهرست‌هایی نیز می‌افزایند که خواننده را در پافتن مطالب و نام‌ها و بخش‌های کتاب راهنمایی می‌کند

و باز برای آن که نکته‌های مبهم متن بهتر دریافته شود توضیحاتی در زیر صفحه یا در پایان کتاب می‌افزایند.

گونه دیگر از پژوهش، بررسی سرگذشت و شناساندن کتابها و نوشته‌های یک شاعر یا نویسنده است و این کار بدين گونه است که روایت‌ها و پاره‌های سرگذشت کسی را در کتاب‌های گوناگون می‌خوانند و از روی نتیجه کلی آنها داوری می‌کنند که روایتی درست است یا نه؟ فلان واقعه بازنده‌گی این شاعر یا نویسنده می‌تواند همراه باشد یا نه؟ در این گونه کارها از کتاب‌های خود آن شاعر یا نویسنده بهتر می‌توان به واقعیت‌های زندگی او پی برد زیرا در تذکره‌ها و یادنامه‌های قرن‌های پیش دقت و امانت کم است و بسیاری از یادنامه‌نویسان یا از خود قصه‌هایی ساخته یا آنچه را شنیده باز نوشه‌اند.

پژوهش ارزنده دیگری که در این روزگار همت دانشوران ایرانی را برانگیخته، فراهم آوردن کتاب‌های مرجع است. این کار - اگر با دقت و وجدان کار همراه باشد - بی‌اندازه دشوار و پررنج است زیرا یک پژوهشگر باید کتاب‌های بی‌شماری را بخواند و تمام واژه‌هایی را که در هر سطر به کار رفته است جداگانه برابرگهای کوچک (فیش) بازنویسد و عباراتی را که واژه در آن است در زیر آن بیفزاید و آن‌گاه بنگرد که این واژه چه معنایی در آن عبارت دارد و در دیگر کتاب‌های لغت نگاه کنند که مبادا معنای دیگر هم یافته شود که از خاطر او نگذشته باشد. در یک کتاب مرجع باید همه واژه‌های مورد نیاز باهمه توضیحات و معانی گردآید و این کاری است تو انفرسا و جانکاه. شاید پایان زندگی بزرگانی چون دهخدا و معین این تو انفرسایی را خوب نمایانده باشد.

در باره شیوه نگارش پژوهشگران روزگار ما نیز سخنی باید گفت: بسیاری از این بزرگان پیرو نظر کهن دری هستند و عباراتشان را تقلیدی از کارهای بلعمی، بیهقی، نصرالله منشی، عنصرالمعالی و دیگر نویسنده‌گان

قرن‌های چهارم تا هفتم می‌بینیم. گاه به دلیل این که توجهی به جنبه ذوقی ندارند روانی و شیوایی را نیز از سخن خود دور می‌کنند. در نظر بسیاری از آنها نثر استوار آن است که هر واژه آن درست به معنی خود به کار رود و بس. اصطلاح و ترکیب عربی در نثرشان بسیار است و گاه در نوشته‌کسانی چون قزوینی و همایی عبارت یا جمله درازی را به زبان عربی می‌خوانیم که نیمة مقدم یا مؤخر آن فارسی است. بسیاری از این گروه در دیباچه‌کارهای خود، از همکاران به نیکی یا ستایش اغراق‌آمیز بساد کرده و خود را بسیار ناچیز شمرده و با تعارف‌های مصطلح روزگار خود به درویش صفتی و تواضع بیش از حد گراییده‌اند. از نظر شیوه تحقیق نیز چندتنی از این پژوهشگران مقلد و پیرو اروپائیان‌اند و از خود ابتکاری در این راه ننموده‌اند. اما کسانی را هم می‌شناسیم که در پیمودن راه تحقیق، هنر و نوادری‌شی خود را نشان داده‌اند. سخن را کوتاه کنیم: بسیاری از نثرهای پژوهشی معاصر از ذوق خوانندگان ایرانی دور است و شک نیست که چنین انتظاری هم از آن نباید داشت. اما کسانی هستند که پژوهش‌های خود را به زبانی آشنا و دلنشیں و با نثری پخته و رسما نوشته‌اند.

* * *

پژوهشگران ایران امروز را در دو گروه یا دونسل می‌توان شناخت: گروه نخست کسانی که با پیروی از ایرانشناسان اروپایی راه خود را پیموده و کارهای با ارزش پدید آورده‌اند. گروه دوم آنها یی که شاگردان و فرزندان نسل اول‌اند و کارهایشان ارزش تحقیقی فراوان دارد: از گروه نخست در اینجا با محمد قزوینی، حسن پیرنیا، محمدعلی فروغی، اقبال‌آشتیانی، بهار، استاد فروزانفر، استاد سعیدنفیسی و سیداحمد کسری‌آشنا می‌شویم:

۱

محمد قزوینی فرزند عبدالوهاب قزوینی است که از نویسنده‌گان نامه دانشوران ناصری بوده و در دستگاه اعتماد السلطنه ارجی داشته است. شادروان قزوینی دانشمندان مقدماتی را نزد پدر آموخت و در مدرسه خانمروی شاگرد شیخ علی نوری شد و دیری در مکتب ادب پیشاوری دانش آندوخت. در سفرهای دور و درازی که به اروپا کرد، در هلنند با سازمان اوقاف گیب^۱ آشنایی یافت و به سرمایه آن بنیاد چند کتاب ارزشمند فارسی را چاپ و منتشر کرد. در سالهای نحسین جنگ جهانی پنج سال در برلین ماند و پس از جنگ به پاریس رفت و دیری با ایران‌شناسان بزرگ اروپا همکاری و هم‌بانی کرد. از کارهای ارزشمند او تصحیح و نشر کتاب‌های مرزبان نامه، لباب الالباب، المعجم فی معايیر اشعار العجم، تاریخ جهانگشای جوینی و پژوهشی دقیق در سرگذشت مسعود سعد است. مقاله‌ها، نقدها و پژوهش‌های دیگر او را نیز می‌توان برشمرد اما بهتر است به مجموعه‌یی از این کارها که در بیست مقاله قزوینی گرد آمده است بنگرید واز آن پس داوری کنید.

۲

پیرنیا، حسن مشیرالدوله، فرزند نصرالله‌خان مشیرالدوله و برادر مؤتمن-الملک، در سال ۱۲۵۲ خورشیدی به جهان آمد. پس از گذراندن روزگار نوآموزی و جوانی به روسیه رفت و در فنون نظامی و سیاست تحصیلات ارزشمندی کرد و پس از بازگشت به ایران مدرسه علوم سیاسی را بنیاد نهاد.

۱- گیب (Gibb) از خاورشناسان انگلیس بوده و پس از درگذشت او یک بنیاد وقفی به نامش پدید آمده که سرمایه آن در راه شناساندن فرهنگ شرقی به کار افتاده است.

سپس وزیر جنگ شد و مدرسه نظام را در این دوره پی ریخت.^۱ چند بار نیز به نخست وزیری رسید و سرانجام در سال ۱۳۱۴ خورشیدی درگذشت.

پیرنیا در نیمه دوم زندگی خود به نگارش تاریخ بزرگی در باره ایران پیش از اسلام دست زده که نخست آن را به نام «ایران باستانی» در یک جلد عرضه کرد و پس از آن در سه جلد بزرگ به نام «ایران باستان» انتشار داد. «ایران باستان» پژوهشی است پرمایه و شیرین و دارای مطالب گوناگون، با نثری استوار و آشنا. در آن وجدان تاریخ نگاری و دقت و خرد بینی چشمگیر است و همه روایت‌هایی را که در یک موضوع ارزش تاریخی دارد در کنار هم می‌خوانیم و از آغاز شاهنشاهی ایران تا پایان روزگار اشکانیان می‌توانیم نقطه‌های روشن تاریخ ایران را در آن بثگریم. از پیرنیا کتابی به نام «داستانهای ایران قدیم» نیز مانده است.

۳

محمد علی فروغی فرزند محمد حسین ذکاء الملک در سال ۱۲۵۷ خورشیدی دیده به دنیا گشود. خاندان او در تاریخ معاصر ایران ساقه فرهنگی و سیاسی داشته است^۱. فروغی پس از آموختن دانشها مقدماتی به دارالفنون رفت و دانشجوی رشته پزشکی شد اما در پایان دوره پزشکی، گرایشی به فلسفه و علوم نظری پیدا کرد و چون در این رشته نیز سرآمد همسالان خود شد او را به معلمی دارالفنون برگزیدند و به تدریس ادبیات، زبان فرانسه، تاریخ و فیزیک گماشتند و شکفت انگیز بود که در همه این دانشها معلمی شایسته از آب درآمد. پس از آن به دنیای سیاست گام نهاد و در این راه بهتر از همه

۱- هنگامی که نادرشاه در دشت مغان به پادشاهی رسید یکی از اجداد فروغی در آن مراسم نماینده مردم اصفهان بود.

مردان روزگار خود موفق شد . بارها به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید، سفیر دولت ایران در امریکا شد، ریاست دیوان کشور را بر عهده گرفت . بارها به وزارت و نخست وزیری رسید و در شهریور ۱۳۲۰ هنگامی که قرارداد ثبات حاکمیت ایران با متفقان جنگ دوم بسته می شد او در مقام نخست- وزیری بود. از آن پس از این مقام کناره گرفت و وزیر دربار شد و در آذرماه ۱۳۲۱ در مقام وزارت دربار دچار سکته شد و جان سپرد .

این مرد برجسته عصر پهلوی در همه راههایی که رفت پیش روی درخشنان کرد واز خود آثار ارزنده‌یی بر جای نهاد . در اینجا سخن بر سر پژوهش‌های او در ادب و فلسفه است : پژوهشی در تاریخ فلسفه اروپا کرده است که در زبان فارسی بهتر از آن در این رشتہ نیست . نامش « سیر حکمت در اروپا » است . نثری روان و استوار و شیرین دارد . پژوهش فلسفی دیگر ش کتابی است بنام « حکمت سocrates به قلم افلاطون ». « آین سخنوری » را هم باید در این شمار آورد . در جلد دوم آین سخنوری ترجمه خطابه‌های سخنران نامدار تاریخ اروپا آمده است . ترجمه‌هایی از « رسائل افلاطون » و بخش‌هایی از آثار ابن سينا از جمله « فن سماع طبیعی » نیز از فروغی به دست داریم که در شمار بهترین نوشه‌های فلسفی در زبان فارسی است .

در ادبیات ایران فروغی مطالعه بسیار داشت . تا امروز بهترین چاپ آثار سعدی همان است که او تصحیح و چاپ کرده . او کلیات سعدی را یکجا و نیز هر کتاب آن را جداگانه انتشار داده . از شاهنامه فردوسی خلاصه‌یی پدید آورده که در آن همه داستانها و خطوط اصلی این شاهکار بر جای مانده و شعرهای نارسا و کسم ارج فردوسی حذف شده است . کارهای ادبی فروغی تنها این چند کتاب نیست ، مقاله‌ها و سخنرانی‌های ارزنده او در کنگره‌ها و جشن‌ها هر یک به جای خود مایه‌دار و خواندنی است . چاپ رباعیات خیام و زبدۀ دیوان حافظ نیز از کارهای ارزنده اوست . فروغی بزرگان فارسی و

نگارش روان و استوار آن چیرگی داشت . در کتاب « نمونه نثر فصیح فارسی معاصر » چند مقاله اورا می توانید بخوانید .

۴

عباس اقبال آشتیانی استاد تاریخ در دانشگاه تهران بود . ده سال پیش از مشروطه دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در رم درگذشت دوره دارالفنون را به پایان برده بود و آخرین درجه تحصیلی او لیسانس در رشته ادبیات از دانشگاه سوربن پاریس بود . پیش از دانشگاه تهران در مدرسه علوم سیاسی و مدرسه نظام درس می داد و با پدید آمدن دانشسرای عالی به استادی آن برگزیده شد . هنگامی که مرد ، رایزن فرهنگی ایران در ایتالیا بود .

ارزنه‌ترین بخش پژوهش‌های اقبال ، نوشه‌های تاریخی اوست : « تاریخ مفصل ایران » یکی از آنهاست که خواننده را با حوادث سیاسی و تاریخی ایران اسلامی آشنا می کند . کتاب دیگری دارد به نام « کلیات تاریخ تمدن جدید » که بیشتر آن درباره پیدایی تمدن و هنر و صنعت در اروپا و بخش کوچکی درباره ایران است . این کتاب ارزش و بر جستگی خاصی در زبان فارسی دارد که کمتر کتابی با آن بهلو می زند . « تاریخ مغول » کتاب بزرگ دیگری از پژوهش‌های اقبال است . از دیگر نوشه‌های تاریخیش « وزرای سلاجقه » ، « ابن مقفع » ، « بحرین و جزایر خلیج فارس » و « خاندان نوبختی » را می توان نام برد . چند ترجمه نیز در این رشته دارد که « مأموریت ژنرال گاردان » و « یادداشتهای ژنرال ترهزل » در میان آنها ارزش تاریخی دارد .

کار ارزنه دیگر او نشر مجله پژوهشی و ادبی پرمایه‌بی به نام « یادگار »

است. این مجله در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۲۴ انتشار می‌یافت و از پرمايه ترین نشریه‌های دائمی در تاریخ مطبوعات ایران بود. اقبال قسمتی از متن‌های ادبی گذشته را نیز تصحیح و چاپ کرده است که بیان‌الادیان، مجمع‌التواریخ، ترجمة محاسن اصفهان و تبصرة العوام مهمترین آنهاست.

اقبال تاریخ نگاری با احساس و باوجودان بود. برای آنچه می‌نوشت خود را مسؤول می‌دانست و هرگز نمی‌خواست با سرهمندی کتابش را تمام کند و به چاپخانه بسپارد. مردی شریف و پاکدل و گاه زود باور، وسادگی و وارستگی او زبانزد همه بود. نثری ساده و شیرین و استوار می‌نوشت که از لغش‌های دستوری کوچک نهی نبود. در کتاب «نمونه نثر فصیح فارسی معاصر» و نیز در دوره مجله یادگار، مقاله‌های تحقیقی او را می‌توان خواند.

۵

محمد تقی بهار از مردم مشهد بود. پدرش محمد کاظم صبوری از شاعران مایه‌دار خراسان و ملک الشعراي آستانه مشهد بود و پس از او بهار عنوان ملک الشعرا را به میراث برد. استاد بهار در سال ۱۲۶۶ خورشیدی به جهان آمد و در سال ۱۳۳۰ - پس از سالیانی نبرد با بیماری سل- درگذشت.

او در فرهنگ ایران امروز سه چهره درخشنان دارد: در شعر، در مطبوعات، و در پژوهش‌های ادبی از سرآمدان روزگار ماست. شعر او بیان و قالب شعر گذشتگان را دارد اما در معنی و لفظ او نوآوری‌های ارزش‌بی‌یی هست که روشن بینی او را در مسائل سیاسی و اجتماعی می‌نماید. به قالب نو نیز گرایشی محدود یافته و گاه شعر خود را با پیکره چهار پاره‌های امروز پدیدآورده است.

در مطبوعات ایران بهار را با روزنامه سیاسی و ادبی « نوبهار » می‌شناسیم که چهار سال پس از مشروطه در خراسان پدیدآمد و هنگامی که در سال ۱۳۳۰ ق. توقیف شد به جایش « تازه بهار » انتشار یافت . در آن سال بهار به تهران تبعید شد و سه سال درسکوت زیست تا دوباره به او اجازه دادند که نوبهار را در تهران چاپ کند . در نوبهار تهران کارنامه زندان خود را به شعر درآورد و نشر کرد . مجله ادبی « دانشکده » نیز از مجموعه‌هایی است که بهار پدیدآورده و پس از او به صورت « مجله دانشکده ادبیات » درآمده است .

پژوهش‌های ادبی او دو گروه است : یکی تصحیح و نشر کتاب‌های گذشتگان مانند مجلل التواریخ والقصص ، تاریخ سیستان و ترجمة رساله النفس ارسسطو از بابا افضل . دیگر بررسی‌های تاریخی و ادبی مانند « احوال محمد بن جریر طبری » ، « رساله‌یی در احوال مانی » ، « شرح احوال فردوسی » و « تاریخ مختصر احزاب سیاسی » . اما سرآمد پژوهش‌های ادبی او کتابی است به نام « سبک شناسی » در سه جلد ، که در آن دگرگونی‌های نثر فارسی بررسی و کتاب‌های بر جسته آن ارزیابی شده است . بهار در نخستین جلد سبک‌شناسی کوششی برای شناساندن زبانها و نوشه‌های ایرانی پیش از اسلام کرده و تا آنجا که از منابع موجود در زمان او بر می‌آمده در این کار موفق بوده است .

استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در هشیاری و نکته سنجی و ذوق و پرمایگی از بدایع زمان ما و از بزرگان خراسان بود . در سال ۱۲۷۸ خورشیدی در بشرویه به دنیا آمد . در مشهد علوم اسلامی و ادب و منطق و فلسفه قدیم را آموخت و شاگرد بزرگانی چون ادیب نیشابوری شد . در سال ۱۳۰۶

خورشیدی به تهران آمد، در مدرسه نظام، دارالفنون، دارالملمين عالي، مدرسه عالي حقوق وعلوم سياسى تدریس کرد و به استادی دانشگاه تهران و ریاست دانشکده الهيات و معارف اسلامی رسید و در چند سال پایان عمر خود رئیس کتابخانه سلطنتی شد و در بهار ۱۳۴۹ درگذشت. استاد حافظة شفقت انگیز و هشیاری و دریافت بیمانندی داشت و پدیده های ادبی ایران اسلامی را چنان می‌شناخت که بی‌گمان همپایه بی برای اونداشته ایم ونداریم. نثر او شیرین و استوار و استادانه است. درشعر نیز نمونه هایی که از او به چاپ رسیده هریک به جای خود ارزش دارد.

پژوهش های ادبی استاد دو گروه است: یکی تصحیح کتاب های گذشتگان که برجسته ترین آنها شاهکار گرانبهای جلال الدین بلخی است به نام دیوان کبیر شمس الدین تبریزی. استاد دیوان شمس را در هشت جلد به چاپ رسانیده و بر آن فرهنگی افزوده که اصطلاحات و ترکیب های ویژه این کتاب را برای خواننده روشن می کند، تصحیح و نشر کتاب های «فیه مافیه»، «معارف بهاء ولد»، «مقامات اوحد الدین کرمانی» و «ترجمه رسالت قشیریه» را نیز باید در این شمار آورد که هریک در جای خود از کارهای ارزنده و سودمند استاد است.

گروه دوم پژوهش های او در تاریخ ادبیات و شناخت نوشه های عرفانی ایران است. کتاب «سخن و سخنوران» در دو جلد بهترین تاریخ ادبی در زبان فارسی است. در باره جلال الدین بلخی و کارهایش چهار کتاب دیگر از استاد به چاپ رسیده است: یکی شرح احوال مولانا، دیگر مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، سوم احادیث مثنوی و چهارم شرح مثنوی شریف که دایرة المعارفی برای عرفان ایران است و تنها سه جلد از آن به چاپ رسیده است. این کتاب عظیم اگر گذشت زمان استاد را از این جهان نمی‌ربود شاید به بیست جلد منی‌رسید. پژوهش دیگری نیز در شناساندن عطار و آثار او به نام «شرح

احوال و نقد و تحلیل آثار عطار» از استاد به چاپ رسیده است . از کارهای ارزنده دیگر ش «فرهنگ تازی به پارسی» و ترجمه «زنده بیدار» از ابن طفیل را باید نام برد . ترجمة استادانه و دلاویزی هم از قرآن مجید پدید آورده که چاپ نشده است . مقاله ها و سخنرانی های او نیز هر یک چشمبهی جوشان و گوارا است که گردآوری و چاپ مجموع آنها بایسته است .

۷

استاد سعید نفسی فرزند خانواده‌ی بودکه از سده نهم هجری تا امروز در فرهنگ ایرانی چهره‌های درخشان داشته است^۱ . او از پسر کار ترین پژوهشگران روزگار ما و مردمی بود دانش دوست ، مهربان ، با گذشت و گاه بسیار آسانگیر ، در قضاوت بی‌ریا و تند ؛ شتابی شگفت‌انگیز در همه کارها حتی در سخن‌گفتن او احساس می‌شد . به سال ۱۲۷۴ خورشیدی به دنیا آمد و در آبان ۱۳۴۵ دیده فرو بست . نخستین کارش سرپرستی مدرسه فلاحت و نشر مجله فلاحت بود . پس از آن در مدرسه عالی علوم سیاسی ، دانشکده حقوق و دانشکده ادبیات تدریس کرد و به استادی دانشگاه تهران رسید .

آثار استاد نفسی گوناگون و بسیار است . از مقالات ساده روزنامه‌ی تا پرمايه‌نرین کارهای تحقیقی در میان آنها می‌توان یافت . نوشته‌های داستانی و ترجمه نیز دارد .

از میان نوشته‌های داستانی او در گفتار چهارم از «ماه نخشب» یاد

۱- نفسی بن عوض کرمانی پزشک دربار شاه رخ تیموری و میرزا سعید شریف کرمانی حکیم باشی شاه عباس کبیر و دکتر علی اکبر نظام‌الاطباء پدر استاد نفسی از بزرگان این خانواده بوده‌اند و از ترکیب نام میرزا سعید و نفسی بن عوض نام سعید نفسی پدید آمده است .

کردم : دو کتاب «فونگیس» و «ستارگان سیاه» نیز در این شمار است .
مقالات‌های او را در مجله‌های «فلاحت»، «پرتو»، «آمید»، «شرق»، «پیام نو»،
و «سپید» و سیاه می‌توان خواند .
پژوهش‌های او نیز دوگروه است : یکی نص صحیح متنهاي ادبی مانند
کتابهای قابوسنامه، غزلیات عطار، سیرالعباد سنائی، و دیوان انوزی . دویم
تحقیق‌های او مانند شرح احوال و آثار رودکی، نظامی گنجوی، خواجه،
مجدالدین همگر شیرازی، و «در باره تاریخ بیهقی». در این شمار چند
پژوهش تاریخی مانند کتابهای «خاندان طاهریان»، «یزدگرد سوم» و
«تاریخچه ادبیات ایران» را نیز می‌توان نام برد . یک «فرهنگ جامع فرانسه
به فارسی» نیز از استاد به چاپ رسیده که در زبان فارسی بی‌نظیر است .

از مهمترین کارهای او ترجمه‌هایی است که هر یک سرمهای زبان فارسی
را افزوده و مهمترین آنها این چند کتاب است : «نمونه‌یی از آثار پوشکین»،
«نایب چاپارخانه» از پوشکین، «تاریخ عمومی قرون معاصر»، «تاریخ ترکیه»،
«سرانجام آلمان»، «ایلیاد» و «اویدیس» از هومر .

در باره کتابها و نوشه‌های استاد نفیسی باید یک کتاب بزرگ نوشته تا
همه آنها شناسانده شود .



در سال ۱۲۶۹ خورشیدی در خانه حاج سید قاسم تبریزی فرزندی به
جهان آمد که نامش را احمد نهادند و ما او را به نام سید احمد کسری
می‌شناسیم . پنجاه و پنج سال زندگی شورانگیز و بر اضطراب او دریستم
به عن ماه ۱۳۲۴ به سر آمد و هنگامی که برای یک جرم مطبوعاتی محاکمه
می‌شد به دست دون از فدائیان اسلام باکارد و سلاح گرم کشته شد و با خون

خویش تالار شعبه ۷ دادسرای تهران را رنگین کرد .
کسری از چهره‌های برجسته مطبوعاتی و ادبی سرزمین ما و از کسانی
است که چشم ستایش و نکوهش بسیاری از مردم را به چهره خویش دوخته
است . کارهای پژوهشی او در حقوق و تاریخ و ادبیات چشمگیر بود . به
زبانهای فارسی ، تازی ، انگلیسی و روسی چیره بود و فرانسه هم می‌دانست
تحقیق او همیشه با هشیاری ، نکته سنجی ، بی‌باکی و در کنار آنها تندي و
لجبازی همراه بود . نشرش روان و استوار است اما وازه‌های فارسی نابی که
در آن به کار می‌برد گاه خواننده را به دشواری می‌افگند . ایران را دوست
می‌داشت و بر پایه اندیشه‌های خود در راه بیداری ایرانیان می‌کوشید و
نوشته‌هایش بیشتر در راه تبلیغ اندیشه‌هایش بود . نمونه‌یی از نشر او را از

دیباچه کتاب صوفیگری باز می‌نویسم :

بسیاری از خوانندگان می‌دانند که ما از یازده سال پیش به کوشش‌هایی
برخاسته‌ایم و باهمه گمراهمی‌ها و نادانیهای فراوان که در ایران و دیگر جاهاست
می‌تبردیم ، و چون از بدترین آن گمراهمی‌ها صوفیگری است که هزارسان بیشتر
رواج داشته و ریشه دوایده – مابا آن نیز به تبرد هایی پرداخته‌ایم ...
کفتنی است گفته شده ، آنچه در این دیباچه می‌باید بازنماییم چند چیز است :

نخست کسانی می‌گویند : صوفیان گروه اندکی هستند که در اینجا و آنجا
هرآنکنه‌اند و در خور آن نیستند که کسی به ایشان پردازد . ولی این سخن بسیار
خام است . زیرا صوفیان اندک نیستند و بسیارند و اکنون در ایران دوچند شهر
از تهران و مرااغه و گناباد و مشهد و شیراز و دیگر جاهای دستگاه می‌دارند .
صوفیان تنها آن درویشان تاج نمدی گی‌سودار و آن گل مولاهای چرک‌آسود و
دربوزه گرد ، که تبری و کشکولی به دست می‌گیرند نیستند . هزارها هستند که
بی تاج و گیسو و بی تبر و کشکول درویشنند و مغزشان آنکنه از بدآموزیهای
صوفیگری است . درهیان کارمندان دولت و سران اداره‌ها شماکسان بسیاری را
توانید یافت که درویشنند و هر یکی خود را از پر و انفلان مستعیشان و بهمان

عاشقعلیشاه می‌شمارد. در پشت میز سرمشتهداری توده نشسته و اندیشه‌هایی که در مغزشان جاگرفته اینهاست: ای بابا این دنیا چندروزه است. نیک یادخواهد گذشت. بزرگان سریه دنیا فروزیاوردۀ اند...

از آن سوکتابها آلوده این بدآموزیهاست. گذشته از آن صوفیان هزارها کتاب به شعر یا به نثر از خود به یادگار گذاشته‌اند که همه در دست مردم است و درخانه‌هاست، شاعران و اندرز سرایان ماهمه از صوفیگری سود جسته‌اند... گذشته از همه اینها صوفیگری درجهان سیاست یکی از افزارهای سالهای است دیده می‌شود که شرقشناسان از اروپا، و وزارت فرهنگ از ایران دست به هم به رواج آن می‌افزایند...

اینها چیزهایی است که نباید نادیده گرفت و آسیب وزیان صوفیگری را کوچک شمرد. خردگیران از اینها ناگاهند...

نوشته‌های کسری شامل چهارگروه تاریخ، یادداشت‌ها، بحث‌های مذهبی و بررسی‌های ادبی است، و کارهای تاریخی او در این میان ارزشی بسیار دارد زیرا در آنها گذشته از باریک‌بینی و نکته جویی موضوعات فراموش شده تاریخ را هم زنده کرده است. کتاب «شهریاران گمنام» یکی از این پژوهش‌های ارزنده است و «تاریخ هیجده ساله آذربایجان»، «تاریخ پانصد ساله خوزستان» و «تاریخ مشروطه ایران» نیز از بهترین نوشهای تاریخی در زبان فارسی است.

یادداشت‌های او را در کتاب‌های «زندگانی من» و «ده سال در عدلیه» می‌توان خواند. در این یادداشت‌ها نکته‌های انتقادی و اجتماعی بسیار است.

نوشته‌های دینی کسری نیز قابل تأمل است. سخن او این است که:

من می‌خواهم با تعصب و خود خواهی در دین مبارزه کنم^۱ و راستی هم

۱- می‌نویسد: مرا با خدا پیمان است که از پانشیشم واين راه را به سربرم. دین نه تنها باید با خرد بسازد بلکه خود باید آموزگار خردگان باشد.

خواهان چنین مبارزه‌یی بوده است اما ناهمسانی دید او با مردمان دیگر چنان او را بر آشته که سرانجام نوشته‌هایش از تعصب تهی نمانده است. در این مجموعه کتابهای «بخوانند و داوری کنند»، «بهائیگری»، «شیعی‌گری» و «صوفیگری» چهار اثر خواندنی و دیدنی است و کتابهای دیگری هم دارد. بررسی‌های ادبی کسری هم در شمار آثار تند و انتقادی اوست. کتاب هایی چون «حافظ چه می‌گوید»، «در پیرامون شاعری» و «در پیرامون ادبیات» در این شمار است. در این مجموعه نیز ذهن علمی کسری سبب شده است که دور از جنبه‌های ذوقی داوری کند و پاره‌یی لطایف شعر و ادب را نادیده بگیرد. در هر حال کسری یکی از استعدادهای درخشان روزگار ما بوده است و در این تردید روا نیست.

* * *

... این بزرگان، ارزنده‌ترین چهره‌های پژوهشی و دانشگاهی روزگار ما هستند. اما تنها همین چند تن نیستند که در این راه کوشیده‌اند. در نخستین دوره پژوهش‌های ادبی پیشگامانی چون استاد جلال الدین همایی، استاد مجتبی مینوی، استاد عبدالعظیم قریب، استاد ابراهیم پور داود، استاد احمد بهمنیار، فاضل تونی، استاد مدرس رضوی، غلامرضا رشید یاسمی، محیط طباطبائی و بسیاری دیگر بوده‌اند که اگر حق هر یک را چنان که هست باز گوییم این گفتار کتابی بزرگ خواهد شد و امید است که روزی دفتری جداگانه به نام کارنامه پژوهشگران پدید آید تا از این شرمندگی به درآیم. چند تنی از این بزرگان نیز در گفتارهای دیگر این کتاب شناسانده شده‌اند و از آن میان دهخدا را در شمار نویسنده‌گان سالهای انقلاب آورده‌ام و در همانجا از کارهای پژوهشی او نیز سخن گفته‌ام.

پس از آن که نخستین پژوهشگران ما خرمون کشتزار خویش را عرضه کردند و گروهی از آنان به استادی دانشگاه تهران رسیدند، نسل دومی در سایه رهنمایی آنها پرورش یافته‌ند که سرآمد آنها دکتر محمد معین بود و هرچند در این نسل چهره‌هایی داریم که از پاره‌بی نظرها کارشان گیرنده‌تر و درخشان‌تر از معین است اما جانبازی او در راه پژوهش و دانش یك برتری بی‌مانند به او می‌دهد.

معین یك انسان بزرگ بود . بیش از همه کار می‌کرد و ساده‌تر از همه می‌زیست . باریک بینی و وجدان کار در او بی‌مانند بود . برای آن که در نوشته‌اش یك خطای کوچک نباشد همه چیز، حتی زندگی و تندرستی را فراموش می‌کرد و اگر گاهی بر یکی از کتاب‌هایش ایجادی درست می‌گرفتند با خوش‌بینی و یکدلی می‌پذیرفت اما درونش از این خطای کوچک آزده می‌شد .

در رشت به سال ۱۲۹۶ دیده به دنیاگشود و همانجا دوره دبستان و نیمی از دبیرستان را گذراند و نیمة دوم دبیرستان را در دارالفنون تهران پشت سر گذاشت . در سال ۱۳۱۰ به دانشکده ادبیات تهران گام نهاد و پس از دوره لیسانس پنج سال در خوزستان به خدمت آموزشی و اداری وزارت فرهنگ پرداخت . از سال ۱۳۱۸ دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی را آغاز کرد و در سال ۱۳۲۱ نخستین درجه دکتری این رشته را از دانشگاه تهران گرفت . پس از آن دانشیار و سپس استاد دانشگاه شد و علاوه بر دانشگاه تهران در بسیاری از کرسی‌های زبان و ادبیات فارسی در کشورهای امریکا، انگلیس و روسیه درس گفت و در کنگره‌ها و سازمان‌های پژوهشی و علمی جهان با حشمت و ارجمندی جاوه کرد . در آذرماه ۱۳۴۵ در دانشکده ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه تهران دچار سکته مغزی شد و پس از چهار سال و نیم بیهوشی در تیرماه ۱۳۵۰ درگذشت.

کارهای پژوهشی دکتر معین بیش از آن است که شرح آنها در این گفتار کوتاه بگنجد و بهمین دلیل اشاره‌یی به آنها می‌کنم و می‌گذرم: در میان کارهای ارزنده او چند کتاب، شاعران و بزرگان ادب ایران را می‌شناساند از جمله: «حافظ شیرین سخن»، «امیر خسرو دهلوی»، «شرح حال محمد قزوینی» و «ترجمة احوال و آثار استاد پور داود». چند نوشتۀ دیگر او تحلیل و ارزیابی کتابهای بر جسته است مانند: «تحلیل هفت پیکر نظامی» و گروهی در شناسایی فرهنگ ایران پیش از اسلام است مانند: «ستاره‌ناهید»، «یاثقطمه شعر در فارسی باستان»، «یوشت فریان و مرزبان نامه»، «شاهان کیانی و هخامنشی»، «روز شماری در ایران باستان»، «مزدیستا و تأثیر آن در ادبیات فارسی»، «شماره هفت و هفت پیکر نظامی»، «آیینه‌اسکندر»؛ چندین کتاب بالارزش اودر دستور زبان و لغت است که در باره آنها جداگانه باید سخن بگوییم. در میان کتابهایی که نام دکتر محمد معین زیور آنها است چندین اثر از بزرگان گذشته نیز می‌بینیم که به همت این مرد تاریخی به تصحیح و چاپ رسیده و در شناخت فرهنگ پیشین ایران سودمند افتاده است. از این مجموع کتابهای «چهار مقاله»، «دانشنامه علائی»، «جامع الحکمتین»، «شرح قصيدة ابوالهیثم»، «جوابع الحکایات» و «عبر العاشقین» را می‌توان نام برد که هر یک شایسته گفتوگوی بسیار و تمجید فراوان است.

کوشش دکتر معین در نشر کتابهای لغت فارسی نیز شگفت‌انگیز بود. دوره فرهنگ «برهان قاطع» را تصحیح کرد و با افزودن زیرنویس‌هایی به کمال رساند و چند بار آن را چاپ و منتشر کرد و هر بار نکته‌های تازه‌یی بر پژوهش‌های گذشته افزود. سالها در پدیده آوردن لغت نامه عظیم دهخدا او

را یاری کرده بود و پس از مرگش سرپرستی سازمان لغتنامه را به دست گرفت و این کار توانفرسا را با شوری شکفت آور دنیال کرد . جدا از همه این کوششها بیست و پنج سال زندگی خود را در راه گردآوری فیشها و یادداشت‌های گرانبهایی نهاد که سرانجام آن پدیدآمدن یکی از کارهای درخشنان تاریخی بود . این کار ، فرهنگی است که اگر همه آن تنظیم و چاپ می‌شد بیش از بیست جلد بزرگ را در بر می‌گرفت و برگزیده‌یی از آن که به چاپ رسیده شش جلد بزرگ و نزدیک به ده هزار صفحه است . چهار جلد آن لغتها و ترکیب‌های فارسی یا رایج در فارسی است و دو جلد دیگر برای شاساندن چهره‌های بر جسته تاریخ و فرهنگ و ادب در ایران و جهان ، و معرفی کشورها و شهرها و مکتب‌ها و دانشهاست .

امانت علمی و درستی و راستی در دکتر معین به درجه‌یی بود که اگر یک عبارت کوتاه از کتابی نقل می‌کرد با دقت شماره صفحه آن را در زیر اثر خود می‌نوشت و از چنین مرد امینی دور نبود که نیما یوشیج پیشوای شعر امروز ، چاپ و نشر کارهای مانده خود را به او سپارد . دکتر معین در آغاز کتاب «افسانه و رباعیات» نیما نوشته است : «بنا به اراده نیما یوشیج (اسفندیاری) چاپ و انتشار مجموعه آثار او پس از مرگش به عهده این خدمتگزار محول شد . و اگر نه وصیت‌کتبی آن بزرگوار بود در اقدام بدین مهم جسارت نمی‌ورزید ...»

۱۰

اگر نسل دوم پژوهشگران ایران را از زاویه دیگری بنگریم چهره استاد دکتر پرویز نائل خانلری از همه درخشنان‌تر است . زیرا ذوق و تحقیق و هنر و دانش در وجود این بزرگ درآمیخته و او را از دیگران ممتاز کرده است .

در پژوهش‌های او همیشه دید و سخن تازه‌بی هست . نثرش سادگی و رسایی و استواری را با هم دارد و شیرین و خوش‌آهنگ و دلنشین است . نه تعصب قدیم در او هست و نه نوآوری بی‌حساب . بالاندک سنت شکنی تازه و نواست . مجله ارزنده «سخن» کار درخشان او در مطبوعات ایران است که نظم منطقی و دوام آن در میان این گونه نشریه‌ها بسی‌مانند بوده است . ترجمه‌هایش از جمله کتابهای «دختر سروان» از پوشکین ، «چند نامه به شاعری جوان» از ریلکه ، «تریستان و ایزوت» از ژوف بدیه و «شاهکارهای هنر ایران» از آرتور آپهام پوب هریک در نوع خود کتابی ارزنده است و پژوهش‌های ادبی او نیز همه در شمار نمونه‌های درخشان کتابهای این رشته است . کتاب ارزنده «وزن شعر فارسی» یکی از آنهاست . مقاله‌هایی که در سخن انتشار یافته‌نیز هریک اثری سودمند و گرانبهاست . استاد خانلری در دستور فارسی و شیوه تدریس این زبان نظرهای تازه‌بی دارد و شیوه علمی و تحلیلی او . اگر معلمان دستور بدآن دل بسپارند - بی‌گمان دشواریهای این کار را از میان خواهد برد . سخن را بدین نکته پایان می‌دهم که استاد در شعر نیز مردی شکفت‌انگیز ، صاحبدل و صاحبنظر است و پرتو افسانی شخصیت او قولی است که جملگی برآند .

* * *

این گفتار هم ناتمام خواهد ماند زیرا فرصتی نیست که از همه بزرگان دانش و پژوهش روزگارمان سخن بگوییم . چنان که اشاره شد این گفتارها طرحی برای کتاب‌های دیگر است ؟ کتاب‌هایی که شاید دیگران به نوشتن آنها دست بزنند . در ایران کتابی بزرگ در شناساندن پژوهشگران باید نوشت و با این گفتار کوتاه بار این وظيفة بزرگ از دوش ما برداشته نخواهد شد . ما در زمانی زندگی می‌کنیم که چهره این بزرگان در آسمانش می-

در خشند؛ استاد دکتر ذیع الله صفا، استاد دکتر صادق کبایا، استاد دکتر محمد جعفر محجوب، استاد دکتر امیر حسین آریانپور، استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، استاد دکتر ضیاء الدین سجادی، استاد دکتر محمد جواد مشکور، استاد دکتر صادق گوهربن، استاد دکتر حسن مینوچهر، دکتر محمد دبیرسیاقی، دکتر مهدی محقق، دکتر سید جعفر شهیدی، سید عبدالله انوار، دکتر زریاب خویی، دکتر جمال رضائی، دکتر محمد اسماعیل رضوانی، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن و بزرگان دیگری که بردن نامشان هم جای بسیار می خواهد. در چنین روزگاری یک گفخار کوتاه نمی تواند حق این عزیزان را ادا کند و آنها را بشناساند. پس بهتر است از نگفتن ها پوزش بخواهم و بدین سخن جلال الدین سخن را کوتاه کنم که : من ز پری سخن گشتم خمس.

کتابنامه

برای این گفتار کتابنامه‌ی ندارم، زیرا بیشتر آنچه نوشته‌ام از خود استادان پائیزدیکان آنها شنیده‌ام یا با دین و خواندن کتابهایشان دریافت‌هام.

گفتار هشتم

خواندنیهای

کودکان و نوجوانان

کمتر از یک قرن است که روانشناسی در میان دانش‌ها جایی جداگانه یافته و شاید نیم قرن بیشتر نباشد که در این دانش رشته‌یی به نام روانشناسی کودک پدید آمده و پژوهندگان بر جسته‌یی در این گوشه روانشناسی کار می‌کنند. اما این سخن بدین معنی نیست که در هیچ جای دنیا کسی کودکان و نوجوانان را جدا از بزرگان و سالمندان دارای منش و بینش ندانسته است. در ایران با این که قرن‌ها اندیشه‌پیران بر هستی جوانان و کودکان فرمانروایی داشته است گاهگاه کسانی بوده‌اند که جوانان را به چشم دیگر نگریسته و برای آنان اندیشه‌های تازه پرورده‌اند. از غزالی اندیشه‌گر بزرگ سده پنجم هجری می‌شنویم که باید کودکان و نوجوانان کتاب‌هایی ساده و سودمند بخوانند تا به راه درستی و راستی و پارسایی هدایت شوند. داستان مردان پرهیزگار و شعرهایی که هوس‌هارا بر نینگیزد برای کودکان سودمند

است . غزالی بازی را هم در پرورش روان کودک سودمند می‌شمارد . خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری پرورش کودکی را از اخلاق اجتماعی و همگانی جدا می‌کند . سعدی هم سخنانی دارد که نشان دهنده توجه او به پذیرایی و گیرنده‌گی ذهن کودک در برابر پرورش است . اما هیچ یک از این بزرگان مانند جلال الدین بلخی (مولوی) روشی بینی نداشته‌اند . برای آن‌که این داوری به‌دلیل استوار شود به‌این قصه اشاره می‌کنم که : زنی پیش مولای پرهیزگاران علی می‌آید و می‌گوید : بجهة من از روی بام خود را به‌نوک ناودانی رسانده و همانجا مانده است و هرچه می‌خواهم او را به‌بام برگردانم نمی‌آید ، می‌ترسم بیفتد . سرور پرهیزگاران به‌او می‌گوید : طفل دیگری را روی بام ببر تا فرزندت به‌هوای این کودک به‌بام بازگردد . از این قصه ، جلال الدین نتیجه می‌گیرد که برای پرورش آدمی تناسب و هماهنگی روان یا به‌اصطلاح خودش « هم‌جنس بودن » بسیار مؤثر است و کودک را نیز با زبان کودکی باید راهنمایی کرد . هرچند این داستان کوتاه یک نتیجه‌گیری عرفانی ارزنده به‌دبیال دارد اما عمق اندیشه جلال الدین را در مسائل پرورشی نیز نشان می‌دهد^۱ .

می‌بینیم که اندیشه‌گران ما از کودکان و نوجوانان غافل نبوده‌اند اما جامعه ایرانی کمتر این اندیشه‌ها را به‌کار بسته است زیرا کتاب غزالی در دسترس همه نبوده و اندیشه‌های او به‌گونه دیگری هم تبلیغ و گسترش نمی‌یافته است و اگر گروهی نیز پای منبر غزالی و در جمع یاران جلال الدین گرد می‌آمدند شماره آنها چندان نبود که روح یک جامعه با آنها دگرگون شود . به‌همین دلیل قرن‌های پیاپی ، کودکان به‌دبیال می‌آمدند و هم‌چنان که جامه‌یی همانند جامه پدر یا مادر به‌تن می‌کردند ناچیار بودند چون پدر و مادر

۱- اصل داستان در ص ۴۳۵ مثنوی چاپ اروپا آمده است .

بیندیشند و همان کتابهایی را بخوانند که آنها خوانده بودند با اصلاً چیزی نخواند وندانند.

در اروپا نیز تادوقرن پیش، اوضاع خیلی بهتر از این بود. در سده نوزدهم برای نخستین بار اندیشه‌گران انگلیسی حساب کودکان را از بزرگان جدا کردند و شاید بتوانیم بگوییم سال ۱۸۶۱ مسیحی در تاریخ آموزش و پرورش نقطه درخشانی است زیرا در آن سال نخستین کتابخانه ویژه کودکان در منچستر پدید آمد. پس از آن مردم کشورهای دیگر اروپا هم گامهایی در این راه برداشتند و این گام‌ها چنان شتابان و پرشور بود که ناگهان چهره اجتماعی و فرهنگی اروپا را دگرگون کرد. آمارهایی که در حدود نیمة قرن بیستم مسیحی در نشریه‌های پژوهشی می‌خوانیم گاه به عنوان یک نکته شگفت‌انگیز گفتن دارد: از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۵۴ در روسیه شوروی چهار هزار و پانصد نویسنده برای بچه‌ها کتاب نوشته‌اند و یک میلیارد نسخه از کتاب‌های آنها به فروش رسیده است و فقط در سال ۱۹۵۴ شماره کتاب‌های فروخته شده کودکان در روسیه ۱۱۹۶۵۲۰۰۰ نسخه بوده و یک سال بعد این رقم به ۱۳۳ میلیون رسیده است. در انگلستان فقط در سال ۱۹۵۳ یک هزار و نهصد و شصت کتاب تازه برای بچه‌ها نوشته‌اند و در ۱۹۵۴ این رقم به ۲۳۱۶ کتاب تازه رسیده است. در این دنیای حیرت-انگیز برای بچه‌ها کتابخانه ویژه، معلم ویژه و حتی کتابداران ویژه‌یی می‌پرورند که تخصص آنها در راهنمایی مطالعه برای کودکان یا نوجوانان است.

* * *

پدید آمدن مدرسه‌های نو و آموختن روانشناسی در برنامه دانشگاهی کشورما، دری گشود و چشم‌ها را بدین حقیقت دوخت که: بچه‌ها کتاب می‌خواهند، به قصه نیاز دارند، باید برایشان تاریخ و افسانه گفت، دانش‌تازه

را باید ساده نوشت، و به فریادشان پاسخ باید داد. اما دیری این فریاد ناشنیده ماند.

قرن چهاردهم قمری آغاز شد و هنوز در ایران خبری نبود. یادتان هست در گفتار چهارم از طالبوف حرف زدم و کتاب احمد را نیز شناساندم. او در فقهاز بهیاد بچه‌های فارسی‌زبان بود. ادبیات کودکان و نوجوانان باطالبوف آغاز شد. پس از او سالیانی دیگر کسی در پی اندیشه‌هایش نبود. تا دانشگاه تهران پدید آمد و در آن رشته علوم تربیتی ایجاد شد.

۱

مردی با یک دنیا شور و استعداد تحصیل خود را در رشته روانشناسی پژوهشی در دانشگاه مونیخ پایان داد و به ایران بازگشت و استاد روانشناسی و تعلیم و تربیت شد. این مرد دکتر محمد باقر هوشیار. از مردم شیراز - بود. در رشته خود و در ادبیات آلمان و ایران صاحب‌نظر بود. مغزی پرکار و سری پرمایه داشت. بهمین و همینهنان خود عشق می‌ورزید و در سخن و رفتار و اندیشه‌اش شکوهی بود و پیوسته رو به کمال می‌رفت. تا پایان عمر یک دانشجو بود. زندگیش که در ۱۲۸۳ ش. آغاز شده بود در مرداد ۱۳۳۶ پایان یافت. هوشیار آرزو می‌کرد که برای بچه‌های ایرانی کتاب و کتابخانه پدید آید، مریمیان ورزیده تربیت شوند و نوشه‌هایی به چاپ برسد که آنها را بیدار کند و به اندیشیدن و ادارد و زندگی را به آنها بشناساند. خود او بیش از پنجاه نوشتۀ کوتاه پدید آورد که کودکان ۷ تا ۱۲ ساله به آسانی می‌توانند آنها را بخوانند. این نوشتۀ‌ها نثری روان و شیرین، ساده و استوار دارد. واژه‌هایی که در آنها به کار رفته بالاتر از سطح کتاب‌های دبستانی نیست و در انتخاب آنها دقت فراوان شده. این قطعه با عنوان «همه خواهند فهمید» از آن جمله است:

مردم وقتی که دروغی می‌گویند یا کار بدی می‌کنند این گونه خیال می‌کنند که هیچکس نخواهد فهمید . بچه‌های من ، شما چه فکر می‌کنید ؟ آیا واقعاً کسی نخواهد فهمید ؟ دروغها و غفلتها و فراموشکاریهایی هم نسبت به پدر و مادر و آموزگار هست که زود معلوم می‌شود. آیا پدر و مادر و آموزگار هم ممکن نیست که از همه چیز شاگرد با اطلاع باشند؟

معلوم است که بسا حرفهای دروغ و بسا بی‌نظمی‌ها و بی‌ترتیبی‌ها هست که فوری به نظر نمی‌رسد ولی یک وقتی بالاخره بروز می‌کند . بعضی بچه‌ها دروغی می‌گویند . چون فوری معلوم نمی‌شود خیال می‌کنند که - خوب ! این بار از خطر جستند و کسی نفهمید و نتیجه بدی هم برای آنها نداشت ! لیکن بهشما بگویم که اینگونه بچه‌ها کاملاً اشتباه می‌کنند. اگرچه دروغ آنها معلوم نشده باشد و تنبیه‌هم نشده باشند باز نمی‌توان گفت دروغی که آدم گفته در باره خودش هم تأثیر نداشته است و نمی‌توان آن را نبوده و نگفته گرفت زیرا که از چشم‌های او ، از صورت او ، از تمام وجود او پیداست که یک چیزی را پنهان می‌کند.

هر کسی با هر دروغی که می‌گوید ، تغییر می‌کند و یک آدم دیگر می‌شود . شما خیال می‌کنید که نمی‌توان در چشم‌ها و در صورت شخص دیگر دید که او چگونه آدمی هست ؟ مثل قابل اطمینان هست یا نیست ؟ من می‌گویم چرا ! می‌توان !

امروز از روی خط یک نفر می‌توان گفت که چگونه آدمی هست و علتش هم این است که آدم تنها به وسیله گفتگو و زبان آن طور که هست و آنچه می‌خواهد آشکار نمی‌کند بلکه هزاران کار کوچک کوچک هست که به آنها اهمیت نمی‌دهد و همانها اسرارش را فاش می‌کنند مثلاً از روی چیز نوشتن او ، از روی راه رفتن او ، از شکل غذا خوردن او ، از روی رفتاری که با اشخاص بیچاره و ضعیف می‌کند ، از روی رفتن توی اتوبوس وقتی که جمعیت زیادی هست ، از روی همه اینها می‌توان فهمید که فلان بچه یا فلان مرد چگونه آدمی هست !

یک وقتی یکی از رفقاء من می‌گفت : من می‌توانم از روی خط بگویم

که نویسنده خط کجای خط را دروغ نوشته و کجا راست؟ و این واقعاً درست است یعنی می‌توانیم معین کنیم . حالا ببینید وقتی که دروغ این‌طور در خط آشکار هست در چشمهای انسان چقدر دروغ واضح دیده می‌شود . می‌دانید که چشم را آینه روح گفته‌اند ؟

بعضی اوقات ما نمی‌توانیم در صورت دیگران هرچه هست و نیست بخوانیم ، اما رویه‌مرفته می‌فهمیم که ما از فلان کس خوشمان نمی‌آید . نمی‌توانیم به او اطمینان پیدا کنیم چون که چشم او درست جدی نیست و لب‌هایش یک طوری هست مثل اینکه به‌ما می‌خندد و ما را مسخره می‌کند .

بهجه‌های من خطهایی که در پیشانی آدم هست خیلی نقل دارد و خیلی از امور او را فاش می‌کند . یک دروغ بس است که صورت آدم را تغییر بددهد و دیگر کشی به‌آدم اطمینان پیدا نکند . بس این حد در حد اشتباه است اگر خیال کنید که کارهای بد و دروغی را که کسی می‌کوید هیچکس نمی‌بیند . کار بد و دروغ در صحبت‌های آدم و عادات دیگرهم تأثیر دارد مثلاً وقتی که زیاد قسم و آیه می‌خورید ، وقتی که در نقلهایی که می‌کنید زیاد آب و تاب می‌دهید ، نشانه این است که حرفتان درست و حسابی نیست .

یک معلمی داشتم که کسی را نداشت جز یک نوکر که او را به‌مدرسه می‌آورد و بر می‌گردانید چون که هایش زیر اتوموبیل رفته بود . همه به‌او می‌گفتند که شما مردم را نمی‌شناسید چون که شما زیاد با آنها آمد و رفت ندارید . خودم شنیدم که گفت : خیر من مردم را خوب می‌شناسم . هر روز آنها رامی‌بینم که چطور به‌اتوبوس هجوم می‌آورند و چطور از سروکول هم بالا می‌روند ؟ آنجا خوب می‌توان آدم‌های عجول و خشن و بدرفتار و بداخل‌لوق و بدعادت را از آدم‌های آرام و مهربان و خوشرفتار و خوش خلق تمیز داد .

بعضیها موقعی که میان مردم هستند بسیار به‌خودشان زحمت می‌دهند که متمدن و بالاخلاق جلوه‌گذند .

همین که به‌خانه می‌رسند ، نفسی می‌کشند مثل اینکه از کند و بند و از رنج خلاص شده باشند ، خیال می‌کنند که در کوچه و بازار و مدرسه وضعیت آنها معلوم نیست ! چرا معلوم است ! در یک موقعی که خیال می‌کنند کسی متوجه

آنها نیست حرفی می‌زنند که خیال و حال آنها را معصوم می‌کند یا اینکه در موقع صحبت داشتن صدای آنها بیش از اندازه بلند می‌شود یا زود دعوا می‌کنند.

کسی که توان خانه مرتب سفره نمی‌نشیند، در موقع خذا خوردن دهانش صدا می‌کند، یا اینکه چای را بالا می‌کشد یا اینکه سفره را کشیف می‌کند که بالاخره رنگ زردچوبه می‌گیرد یا اینکه بیشتر از حق خودش از خدا برمی‌دارد این طور آدمی هیچوقت نمی‌تواند وقتی که با دیگران یا با غریب‌هایی هست زود خودش را تغییر بدهد یعنی اگر خواست خودش را خوب جلوه بدهد خیلی ساختگی است.

بعضیها که رفای خود را دعوت می‌کنند غالباً از همین چیزها که گفتند می‌ترسند و بعدهم خانم منزل می‌گوید اینها عجب مردمان کشیفی بودند. صدرحمت به‌الاغ واسب که بهتراز بعضی آدمها آب می‌خورند. این آدمها پاهایشان را دم در پاک نمی‌کنند. خرده نان و پوست تخمه و پسته روی قالی می‌ریزند یا اینکه بشتاب جلو رویشان هست! نظم و ترتیب هم یک چیزی هست که باید به آن عادت کرد. بعضیها خیال می‌کنند که کسی ملتفت بی‌نظمی آنها نمی‌شود. شما وقتی که کتابی را ورق می‌زنید یا عکسی را برمی‌دارید نگاه بکنید، معلوم می‌شود که آدم منظم و پا کیزه‌بی هستید یانه.

اگر اول شست خود را ترکنید و بعد ورق کتاب را بهم فشار بدهید و آنرا ورق بزنید زود معلوم می‌شود که آموزگار ورق زدن کتاب را بدشما یاد نداده است. لیکن اگر شست را بالای ورق بگذارید و با انگشت اشاره و انگشت میانه ورق را بالا بیاورید و بعد با انگشت اشاره و شست ورق را بگیرید و برگردانید هر کس ملتفت می‌شود که شما پاکیزه و مرتب هستید حتی وقتی که کتابی را روی میز می‌گذارید ممکن است معلوم شود که شما مرتب هستید یا خیر! آدم مرتب اول نگاه می‌کند که آیا میز کثیف یا تر نیست تا اینکه مبادا جلد کتاب ترشود. آنوقت کتاب را روی میز می‌گذارد. آدم مرتب و پاکیزه وقتی که وارد خانه یا اطاق می‌شود اول درست

نگاه می کند که آیا کفشهایش پاک هست یا خیر؟ آدم نامرتب مثلًا وقتی که به یکی از دوستان خود کاغذ بنویسد فراموش می کند تاریخ را بنویسد، هنوز مرکب خشک نشده کاغذ را تا می کند و صفحه را خراب و کثیف می کند. آخر حروف را درست نمی کشد، قلم انداز می نویسد. کاغذ رامجاله می کند، خلاصه اینکه آدم نامرتب صدھا علامت و نشانه دارد. من می خواستم به شما بگویم که: خیال نکنید که کارهای بد انسان از چشم مردم پنهان می ماند.

۳

فضل الله صبحی مهندی یکی دیگر از پویندگان این راه است. او از مردم کاشان بود و در ادب گذشته ایران مطالعاتی داشت. با گفتن قصه های شیرین و آموزنده در برنامه های رادیویی دوستارانی یافته بود که سالیانی دراز نیمروز هر جمعه پای صحبت او می نشستند و او داستان های واقعی و افسانه های ملی ایران را بازیانی ساده برای آنها می گفت. صبحی در میان قصه های ملل جهان همانندی هایی می دید و در نوشه های تحقیقی خود این همسانی ها را باز می نمود. از کتابهایش دو جلد « افسانه های کهن »، مجموعه قصه های کوتاه « عم نوروز »، « افسانه های بوعلی سینا »، « دیوان بلخ »، « دژ هوشربا » و « پیام پدر » بر جاست. نثری ساده و روشن و نزدیک به زبان گفتگو دارد و نوشه اش به دل می نشینند. آغاز قصه عم نوروز چنین است:

یکی بود، یکی نبود؛ در روز گارهای خیلی پیش مردی بود به نام نوروز که سالی یک مرتبه روز اول بهار از مرکوه با کلاه نمدی، زلف و ریش حنابسته، کمرچین قدک آبی، شال خلیل خانی، گیوه تخت نازک و شلوار قصب، عصا زنان به سمت دروازه شهر می آمد. بیرون دروازه با چه بی بود که هرجور درخت میوه داشت و شاخه هایش پرازشکوفه بود و دور ادور با چه هم هفت جور گل بود از گل سرخ، گل نرگس، گل بنفشه، گل همیشه بهار، گل زنبق، گل لاله

و گل نیلوفر. این باعچه مال پیرزنی بود که دلداده عمو نوروز بود و روزاول بهار صبح زود پامی شد، رختخواش را جمع می کرد و اطاقها و حیاط را جارو می کرد و پس از خانه تکانی فرش را می آورد توی ایوان، جلوی باعچه دم حوضچه بیکی که فواره داشت می انداخت. آن وقت خودش را ترو تمیز می کرد و حنای منصلی بدسر و دست و پا و سرانگشتها می گذاشت و هفت قلم آرایش می کرد، یل^۱ ترمه و تبان و شلیله فردار می بوشید، عود و عنبر و مشک هم به سرو صورت و گیس می زد و منقل آتش راهم درست و آماده می کرد و یک کیسه کوچولوی استند هم پهلویش می گذاشت، کوزه قلیان راهم آبگیری می کرد. اما روی سرقليان آتش نمی گذاشت و چشم به راه بود تا عمونوروز بیاید.....

۳

بیش از این درباره صادق هدایت به عنوان یک داستان نویس سخن گفته ام . در این گفتار نیز یاد او جایی دارد زیرا از نخستین کسانی است که ارزش داستان های کوتاه عامیانه را در پرورش کودک و نوجوان باز گفته و برای چاپ متل های فارسی کوشیده است . متل های «آقا موشه» و «شنگول و منگول» او در این میان ارزشی فراوان دارد. شنگول و منگول این است :

یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود!
یه بزی بود سه تابجه داشت یکی شنگول، یکی منگول یکی هم حبه انگور.
روزی از روزها بزه به بجه هاش گفت، «من میرم برای شما علف بیارم.
مبادا شیطونی بکنین. اگه گرگه او مدم در زد درو رویش بازنکنین. اگه گفت:
من مادر شمام بگین : دستت را از درز در تو بکن . اگه دیدین دستش سیاه
است در را بازنکنین. اما اگه قرمز بود میفهمین که مادرتون برگشته».
نگو که گرگش وایستاده بود. همچین که بزه رفت دستش را با حنارنگ

۱- یل: نوعی نیمة زنانه.

کرد، اومد درزد. بچهها پرسیدند: «کیه؟»
گرگه گفت: «در را واکین واسه شما علف آوردم.» بچهها گفتند: «دستت
را به ما نشون پده.» گرگه دستش را از درز در تو کرد همین که دیدند قرمزه
در را پهلویش باز کردند. گرگه هم پریدشکول و منگول را جلو کرد و برد. اما
جبه انگور دوید رفت قایم شد.

بزه که برگشت دید در باز است و هوچکس خانه نیست. بچه هایش را صدا
زد. جبه انگور که صدای مادرش را شنید از آن جایی که قایم شده بسود بیرون
اومد و برای مادرش نقل کرد که چطور گرگه برادر هایش را ورداشت و برد. بزه
گریه کرد و با خودش گفت: «پدر گرگه را در میارم». اومد رفت بالای پشت با مام
گرگه. دید که گرگه آش بار کرده با مش خاک توآش گرگه پاچید. گرگه
فریاد زد:

« این کیه تاب و تاب می کنه ؟ آش منو پراز خاک می کنه ؟ »

بزه جواب داد:

« منم منم بزک زنگوله پا
ورمیجم دو پا دو پا ! »
« دو سم دارم به زمین
دو شاخ دارم به هوا
کی برده شنگول من ؟
کی میاد به جنگ من ؟ »

گرگه گفت:

من بردم شنگول تو
من میام بجنگ تو

بزه رفت یک انبانه گیر آورد، پر کرد از شیر و سرشیر و ماست و
کره برد پیش چاقو تیز کن، و گفت « بیا شاخهای منو تیز کن ».
گرگه رفت یک انبانه ور داشت و باد کرد برد پیش دلاک و گفت:
« اینو بگیر دندونهای منو تیز کن ». دلاکه در انبانه را که باز کرد، بادش
در رفت. به روی خودش نیاورد، پیش خودش گفت: « بلائی به سرت بیارم که
توی داستانها بنویسن ! »
کازانبر را ورداشت، همه دندونهای گرگه را از ریشه بیرون آورد و

جايش دندونهای چوبی گذاشت .

بعد بزه اوهد و باهم رفتند تا جنگ بکنند . رفتند کنار يك جوب آني ،
بزه گفت : « بيا اول آب بخوريم ». خودش پوزه‌اش را تو آب فرو کرد
اما نخورد . گرگه تا ميتوност آب خورد . شکمش بادکرد و منگین شد .
بزه گفت : « حالا برای جنگ حاضرم ». رفت عقب و اوهد جلو شاخه‌ایش
را زد بهشکم گرگه . همین که گرگه خواست پشت بزه را گاز بگيرد همه
دندونهایش که چوبی بود ریخت و شکمش را بزه پاره کرد و کشش .
بعد رفت شتگول و منگول را از خانه گرگه درآورد و برد خانه‌شان
بهیش حبه انگور .

بالا اوهدیم ماست بود پائین رفتم دوغ بود

قصه ما دروغ بود

بالا رفتم دوغ بود پائین اوهدیم ماست بود

قصه ما راست بود

۴

در میان نویسنده‌گانی که برای بچه‌های ما داستان و کتاب نوشته‌اند از عباس یمینی شریف هم باید بادکرد . قصه‌های او نثری ساده دارد و در بیشتر آنها جنبه آموزشی و اخلاقی بر امتیازات دیگر غلبه می‌کند و در برخی از آنها شعر و نثر بهم آمیخته و لطفی پدید آورده است . قصه کوتاهی که در زیر می‌خوانید یکی از نوشه‌های اوست با عنوان : « چه کار کنم تا همه دوستم داشته باشند » :

پرویز روزی در اطاقی نشسته بود و فکر می‌کرد . می‌دانید فکرش چه بود ؟ فکر می‌کرد چکار کنم که همه دوستم داشته باشند ؟ اما خیال نکنید که پرویز پسر بدی بود . اتفاقاً پسر خوبی بود ، همیشه سر و صورت و لباسش پاک و تمیز بود ، با ادب بود ، با بزرگها خیلی با احترام حرف می‌زد ،

به پدرش احترام می‌گذاشت، مادرش را دوست داشت، هم بازی‌های خود را اذیت نمی‌کرد، کتاب‌ها و اسباب بازی‌های خودش را مرتب در جای آنها می‌چید. مهمانی که می‌رفت دست درازی نمی‌کرد و تا چیزی جلو او نمی‌گذاشتند نمی‌خورد. وقتی هم که می‌خورد خیلی تمیز و آرام می‌خورد، دهنش صدا نمی‌کرد، چیزی از دهنش نمی‌افتاد.

پس پسریه این خوبی را چطورمی‌شود که دوست نداشته باشند تا بشینند و برای اینکه دوستش بدارند فکر کند. حالا باید قصه را بشنویم و ببینیم چیست: پرویز آنقدر به فکر فرورفت که به نظرش آمد تمام چیزهایی که در اطاق هست جان دارند و می‌توانند حرف بزنند. بلند شد و راه افتاد و اول رفت پیش چراغ و گفت:

چراغ چراغ رفیق من بامن کمی تو حرف بزن
چطور باشم چکار کنم؟ باید چه جور رفتار کنم
تا همه خوبم بشمنند تاهمه دوستم بدارند؟

چراغ:

چطور باشی؟ چکار کنی چه جور باید رفتار کنی؟
بیا و مثل من بشو شبها که شدروشن بشو
تا همه خوبت بشمنند تاهمه دوست بدارند

پرویز:

به به عجب جوابی شد جواب من حسابی شد
شبها که شد چراغ غبشم هم روشون وهم داغ بشم
پرویز از پیش چراغ رفت پیش سماور که روی میز بود و جلو آن ایستاد

و گفت:

تو دوست من سماوری از هر رفیقی بهتری
چطور بشم؟ چکار کنم باید چه جور رفتار کنم
تا همه خوبم بشمنند تاهمه دوستم بدارند؟

سماور:

چطور باشی؟ چکار کنی؟ چه جور باید رفتار کنی؟
بیا و مثل من بشو مشغول کار کردن بشو
آتش بخور آب جوش بیار، بیرون بده دور و بخار

پرویز :

به به عجب جوابی شد یک جواب حسابی شد
مگر که من سماورم تا آبهارا جوش بیارم
پرویز از پیش سماور رفت جلوی آینه ایستاد و گفت:
ای آینه رفیق من با من کمی تو حرف بزن
چطور باشم چکار کنم باید چه جور رفتار کنم
تا همه خوبم بشمرند تا همه دوستم بدارند؟
تا این حرفها را به آینه زد عکس پرویز که در آینه بود خنده‌بی کرد و
سری تکان داد و گفت: پرویز غصه نخور حالا که دلت می‌خواهد من به تو
می‌گویم چکار کنی تا همه ترا دوست داشته باشند. پرویز تا این حرف را شنید
خیلی خوشحال شد و گفت بگو ببینم چیکار کنم؟ عکس پرویز لبخندی زد و
با مهربانی گفت: پرویز جان می‌خواهم ببینم تو همه را دوست داری که دلت
می‌خواهد همه تورا دوست داشته باشند؟ معلوم می‌شود تو بعضی از دوستان
و هم بازیهای خودت را دوست نداری و خیال می‌کنی که آنساهام ترا دوست
ندارند. تو هر کسی را دوست داشته باشی او هم ترا دوست دارد. بهترین راه
برای اینکه همه مارا دوست بدارند این است که ما هم همه را دوست بداریم
اما این راهم باید بدانیم که ما باید کسی را دوست بداریم که بزرگترهای ما او
را خوب بدانند.

یمینی شریف در ترجمة قصه‌های ملت‌های دیگر نیز کوشش‌های ارزش‌بی‌یی
کرده است. از نوشه‌هایش کتاب‌های «بازی با الفباء»، «قصه‌های شیرین»،
«دوکد خدا» و «آواز فرشتگان» شهرتی یافته است.

۵

در این سالها نویسنده‌بی پرشور و جوان به نوشن داستان برای کودکان
ایرانی پرداخت و بی‌اینکه خوش درخشید دیر نپایید و روزگارش هنگامی

به سرآمد که هنوز کارهایش ناشناخته بود . صمد بهرنگی در سال ۱۳۱۸ ش . در تبریز به جهان آمد و در هژده سالگی معلم روستایی شد و چون در روستاییان اصالت و پذیرندگی دیده بود تا پایان زندگی کوتاه خود با آنها زیست و بچه‌های روستایی آذربایجان را رهنمایی کرد . کتاب خواندن به آنها آموخت و برای آنها کتابهای ساده نوشت و با بهای ارزان در اختیارشان گذاشت . علاوه بر اینها ادبیات عامیانه آذربایجان را در چند دفترگرد آورد و کتابی دیگر به نام «کند و کاو در مسائل تربیتی ایران» نوشت .

بعضی از قصه‌هایش بازنویس یا اقتباس متن‌ها و قصه‌های کهنه‌بی است که قرنها دهان به دهان گشته و به روزگار ما رسیده و بعضی دیگر آفریده خود اوست . «ماهی سیاه کوچولو» ، «پسرک لبو فروش» ، «کچل کفتر باز» ، «اولدوز و کلا غها» و «سرگذشت دانه برف» از کارهای خوب اوست . چندی پیش در تبریز دوازده قصه او را - که بیشتر آنها جداگانه نیز انتشار یافته است - به صورت یک مجموعه به نام «قصه‌های بهرنگ» چاپ کرده‌اند . در داستان‌های بهرنگی اندیشه خاصی تبلیغ می‌شود که کار او را از نوشت‌های پویندگان دیگر این راه جدا و مشخص می‌کند . بهتر است - بی‌هیچ داوری - این اندیشه را از یک نوشتۀ او که در آغاز «قصه‌های بهرنگ» چاپ شده است نقل کنم :

... باید جهان بینی دقیقی به بجه داد، معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون شونده دایمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند . می‌دانیم که مسائل اخلاقی چیزهایی نیستند که ثبات دایمی داشته باشد . آنچه یک‌سال پیش خوب بود ممکن است دو سال بعد بدلتقی شود . کاری که در میان یک‌قوم یا طبقه اجتماعی ، اخلاقی است ، ممکن است در میان قوم و طبقه دیگری خد اخلاق محسوب شود . در خانواده‌بی که پدر همه در آمد خانواده را صرف عیاشی و خوش‌گذرانی و قماربازی می‌کند و هیچ اثر تغییر دهنده‌بی در اجتماع ندارد و یا سد راه تحول اجتماعی است، بچه ملزم نیست مطیع و راستگو و بی‌سر و صدا باشد

و افکار و عقاید پدر را عیناً قبول کند.

... ادبیات کودکان نباید فقط مبلغ محبت و نوععدوستی و قناعت و تواضع از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت که: بهر آنچه و هر که ضد بشری و غیر انسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است کینه ورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند.

تبليغ اطاعت و نوععدوستی صرف، از جانب کسانی که کفه سنگین ترازو و مال آنهاست البته غیر منتظره نیست، اما برای صاحبان کفه سبک ترازو هم ارزشی ندارد....

برای آن که نمونه بی از نثر داستانهایش را نیز آورده باشم گوشه بی از قصه کچل کفتر باز را که مایه بی از داستانهای عیارانه دارد در اینجا باز می نویسم:

... پیرزن گفت: پسر جان دست از کفتر بازی بردار دیگر. این دفعه اگر پشت بام بروی پادشاه می کشد. کچل گفت: ننه کفترهای من دیگر از آن کفترهایی که تا حال دیده ای نیستند. نگاه کن...

آن وقت کچل به کفترهاش گفت: کفترهای خوشگل من، یک کاری بکنید و دلم را شاد کنید و نهادم را راضی کنید. کفترها دایره شدند و پچ پچ کردند و یک عو به هوا بلند شدند و رفتند. کچل و ننه اش ماتشان برد. مدتی گذشت. از کفترها خبری نشد. پیرزن گفت: این هم و فای کفترهای خوشگل تو وو...! حروفهای پیرزن تمام نشده بود که کفترها در آسمان پیداشان شد. یک کلاه نمدی با خودشان آورده بودند. کلاه را دادند به کچل. پیرزن گفت: عجب سوقات گرانبهایی برایت آورده اند. حالا بین اندازه سرت است یانه؟ کچل کلاه نمدی را سرش گذاشت و گفت: ننه بم می آید، نه؟

پیرزن با تعجب گفت: پسر تو کجا بی؟

کچل گفت: ننه من همین جام.

پیرزن گفت: کلاه را بده من ببینم. کچل کلاه را برداشت و به نهاش داد.

پیرزن آنرا سرش گذاشت .

کچل فریاد کشید : ننه کجا رفتی ؟ پیرزن جواب نداد .

کچل مات و متغیر دور و پرش را نگاه می کرد . یک هو دید صدای چرخ
ننه اش بلند شد . دوید به اطاق . دید چرخ خود به خود می چرخد و پشم می ریسد
حالا دیگر فهمید که کلاه نمای خاصیت شن چیست ؟ گفت : ننه دیگر اذیتم نکن .
کلاه را بده بروم یک کمی خورد و خوراک تهیه کنم . دارم از ضعف و گرسنگی
می میرم .

پیرزن گفت : قسم بخور دست به مال حرام نخواهی زد تا کلاه را بدhem.
کچل گفت : قسم می خورم که دست به چیزهایی نزنم که برای من
حرامند .

پیرزن کلاه را به کچل داد و کچل سرش گذاشت و بیرون رفت . چند محله
آن طرف تر حاجی علی پارچه باف زندگی می کرد . چندتا کارخانه داشت و
چند صدتا کارگر و نوکر و کلفت . کچل راه می رفت و با خودش می گفت : خوب
کچل جان ، حساب کن بین مال حاجی علی برایت حلال است یانه ؟ حاجی
علی پولها را از کجا می آورد ؟ از کارخانه هاش . خودش کار می کند ؟ نه ، او
دست به سیاه و سفید نمی زند . او فقط منفعت کارخانه ها را می گیرد و خوش
می گذراند . هس کی کار می کند و منفعت می دهد کچل جان ؟ مختارا خوب به کار
بینداز ، یک چیزی از تمی پرسم درست جواب بده . بگوییم اگر آدمها کار نکنند
کارخانه ها چطور می شود ؟ جواب : تعطیل می شود . سؤال : آن وقت کارخانه ها باز هم
منفعت می دهد ؟ جواب : البته که نه . نتیجه : پس کچل جان از این سؤال و جواب
چنین نتیجه می گیریم که کارگرها کار می کنند اما منفعتش را حاجی برمی دارد
و فقط یک کمی به خود آنها می دهد . هس حالا که ثروت حاجی علی مال خودش
نیست برای من حلال است .

کچل با خیال راحت وارد خانه حاجی علی پارچه باف شد . چندتا از
نوکرها و کلفتها در حیاط بیرونی در رفت و آمد بودند . کچل از میانشان
گذشت و کسی ملتافت نشد . در حیاط اندرونی حاجی علی با چندتا از زنهایش
نشسته بود لب حوض روی تخت و عصرانه می خورد . چای می خوردند با

عسل و خامه و نان سوخاری . کچل دهنش آب افتاد . پیش رفت و لقمه‌یی
بزرگ برای خودش برداشت . حاجی علی داشت نگاه می‌کرد که دید نصف
عسل و خامه نیست . بنا کرد به دعا خواندن و بسم الله گفتن و تسبیح گرداندن .
کچل چای حاج علی را از جلوش برداشت و سرکشید . این دفعه زنها و حاج
علی از ترس چیخ کشیدند و همه چیز را گذاشتند و دویدند با اطاقها کچل همه
عسل و خامه را خورد و چندتا چای هم روش ، ورفت که اطاقهارا بگردد ...

* * *

از صادق چوبک داستان نویس برجسته امروز نیز در اینجا باید بادکنم :
ترجمه آدمک چوبی که اصل آن را کارلو کولودی نوشت، از جالب‌ترین
خواندنی‌های ویژه کودکان است . این ترجمه با نثر روان و آشنای چوبک
شیرینی و لطفی فراوان دارد .

شادروان جبار باغچه‌بان هم یکی از مردانی بود که در پدید آوردن
ادبیات برای کودکان ایرانی کوشش‌های ارزنده‌بی کرد . او به فرهنگ ملی
ایران و پرورش نسلی نوآندیش برای جامعه ایرانی دلبستگی بسیار داشت و
عمری در کوشش بود تا شیوه‌های نو پدید آورد و نکته‌های تازه به کودکان
ایران بیاموزد . قصه‌های «گرگ و چوبان» ، «پیر و ترب» ، «عروسان کوه» ،
«بادکنك» و کتاب «زندگی کودکان» بیاد آور این کوشش است . باغچه‌بان
شعرهای ساده و شیرین هم برای بچه‌ها ساخته است که در صفحات دیگر این
گفتار نمونه آنها را خواهیم دید .

رسام ارژنگی هم داستان‌های «خرس و رویاه» ، و «حاله سوسکه
و آقاموش» را برای کودکان نوشته است و داستان دیگری هم دارد با عنوان:
«بچه خرس‌ها فرار می‌کنند» . این داستان‌ها نیز در شمار نوشه‌های شیرین
و سودمند است .

از کوهی کرمانی دو مجموعه به دست داریم که در یکی از آنها «چهار

افسانه روستایی ایران « وردیگری «پانزده افسانه روستایی» گرد آمده است. در این افسانه‌ها شیرینی و آشنازی و اصالتی هست که آنها را خواندنی و دلپذیر می‌سازد.

علینقی وزیری یک مجموعه « خواندنی‌های کودکان » پدید آورده است که هر دفتر آن مطالب گوناگونی در بردارد و گویا تنها دو دفتر از آن به چاپ رسیده است.

یک مجموعه دیگر با عنوان « افسانه‌های کودکان » در اصفهان انتشار یافته که گردد آورنده آن زین العابدین شهسواری است.

از روحی ارباب نیز مجموعه‌یی ساده و شیرین انتشار یافته که هر کتابش سرگذشت یکی از بزرگان دانش و فرهنگ جهان است و کسانی چون پاستور، گالیله، باخ، نیوتون، موزار و بتهوون را به کودکان و نوجوانان می‌شناساند.

از اینها که بگذریم مجموعه‌هایی که چند بنگاه مطبوعاتی در تهران انتشار داده‌اند چشمگیر است : بنگاه مطبوعاتی گوتمبرگ چندین سال پیش به ترجمه و نشر قصه‌های کودکانه ملت‌های دیگر پرداخت و در آن شمار کتاب‌های « افسانه‌های ملل قدیم »، « افسانه‌های قدیم اوکراین »، و « قصه‌های چینی و ترکمنی » را انتشار داد. یک مؤسسه دیگر به نام « نور جهان » - که گویا وابسته به یک گروه مسیحی امریکایی است - داستان‌های ساده و مصور ورنگین برای کودکان چاپ کرده است. « اردک پر چونه »، « برزگر و مزرعه‌اش »، « خرگوش بهانه‌گیر »، « گربه مقلد » و « میمون مسخره » نخستین کتاب‌های این گروه و همه آنها ترجمه یا اقتباس از قصه‌های خارجی است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب نیز یک مجموعه داستان ساده و شیرین را به دست مترجمان زیردست امروز به فارسی درآورده و برای نوجوانان انتشار داده است. این مجموعه برای آخرین سال‌های کودکی و روزگار نوجوانی

مناسب کافی دارد و از بهترین کتاب‌های داستانی است که تاکنون در ایران چاپ شده است.

دو جلد کتاب نیز با عنوان «قصه‌های آندرسن» در تهران چاپ شده که نام مترجم روی آنها نیست اما اقتباسی است از کارهای هانس کریستیان آندرسن نویسنده دانمارکی که در این رشته شهرت جهانی دارد.

مجموعه «کتاب‌های طلایی» بنگاه امیرکبیر و «رنگین کمان» بنگاه ابن‌سینا راهم در شمار بهترین خواندنی‌های کودکان و نوجوانان باید آورد. هریک از این مجموعه‌ها چندین کتاب‌گوناگون است که مترجمان و نویسنده‌گان برجسته‌یی نیز در میان پدید آورندگان آنها بوده‌اند.

* * *

خواندنی‌های کودکان و نوجوانان تنها همین داستانها نیست. چند تنی از نویسنده‌گان امروز نیز برای این نسل نمایشنامه نوشته‌اند. از مسعود فرزاد نمایشنامه «علم کم آزار» و از علینقلی وزیری «روز پذیرانی» دیده‌ایم. دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی نیز نمایشنامه‌های «علی‌بابا و چهل دزد بغداد»، «غور ملی»، و «بچه شیطان» را نوشته و موش و گربه عیبد زakanی را نیز به صورت نمایشنامه‌یی دلاویز درآورده و در آن بیشتر نظم عیبد را حفظ کرده است.

از شاعران زبان فارسی نیز در این روزگار کسانی بوده‌اند که برای کودکان و نوجوانان اندیشه خاصی پدید آورده و شعرهایی سروده‌اند. از آن میان یکی روانشاد ایرج میرزا را باید یاد کرد که از لابلای سخن‌نشان این اندیشه به گوش می‌رسد که: فرزندان ما نسل دیگری هستند و به اندیشه‌های تازه و پرورش نو نیاز دارند. پس از او بهار یکی دو قطعه اخلاقی و تربیتی به زبان ساده ساخته، اما آثار ایرج و بهار به عنوان ادبیات کودکان شناخته نشده است. قصه‌های کوتاه و شیرین و پر احساس پروین اعتمادی را نیز باید

در شمار بهترین اشعار خواندنی برای کودکان و نوجوانان آورد.
کسانی هم بوده اند که تنها برای بچه ها شعر گفته اند. شعرهای ساده‌بی
که در آنها یک نکته تربیتی نیز بیان شده است و آهنگ و وزن خاصی دارد
که در ذهن کودک بهتر می‌ماند. از این گروه قطعه‌هایی از شعر نیما یوشیج و
نمونه‌هایی از کارهای جبار با غچه‌بان را می‌توان یاد کرد؛ این شعر از
نیماست:

بچه‌ها بهار، گلها واشند
برفها پاشند، از رو سبزه‌ها
از رو کوه‌ها، بچه‌ها بهار.
داره رو درخت، می‌خونه به گوش
پوستین را بکن، قبا را بیوش
بیدارشو بیدار، بچه‌ها بهار.
دارند می‌روند، دارند می‌پرند
بابا از خونه، زنبور از لونه
همه بی‌کار، بچه‌ها بهار.

و این نیز شعری است از جبار با غچه‌بان با عنوان دختر دهقان:

دختر دهقان، این دو سه روزه
می‌چینه پنبه، از سرغوزه

دید مرغکی، از آنسو گذشت
روی شاخه‌ی، پنبه‌بی نشست

یک کمی پنبه، با نکش برچید
بال و پر گشود، از آنجا پرید

دختر صد اکرد: جو جو مرغکم
اند کی بایست، نازی ملکم

این پنه را تو ، چه لازم داری ؟
مگر می خواهی ، پنه بکاری ؟

گفتا می برم ، به آشیانه
تا درست کنم ، با آن یک لانه

تخدم گذارم ، بجه بار آرم
در دنیا من هم ، آرزو دارم

این را مرغ گفت ، از آنجا پرید
دختر دهقان ، یک آهی کشید

گفتا : این مرغ هم ، مانند من است
دلخواه او چون ، دلخواه من است

می چیشم پنه ، می برم خانه
تا درست کنم ، با آن یک لانه

زحمت می کشم ، پنه می کارم
در دنیا من هم ، آرزو دارم.

کتابنامه گفتار هشتم

- ۱- سپیده‌فردا (مجله) زیر نظر دکتر آذر رهنما. شماره‌های مخصوص ادبیات کودکان . سال ۱۳۳۶ .
- ۲- شعواری نژاد (علی‌اکبر) - اصول ادبیات کودکان
- ۳- شورای کتاب کودک (انتشارات مختلف شورا)
- ۴- کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (کتاب‌های مختلف داستانی و آموزشی این کانون)

